

مقابلہ اسلام با سرمایہ داری

و
تفسیر آیات ربا

نوشتہ
سید قطب

ترجمہ اقباس
دکتر سید محمد رانیش

۷۱،۱۱۶

بنیاد علوم اسلامی

۳

۱۱



اسلام و آثار اقتصادی - ۱

مقابله اسلام با سرمایه داری

و

تفسیر آیات ربا

سید قطب

ترجمه و اقتباس: دکتر سید محمد رادمش

چاپ چهارم : آبان ۱۳۶۰



مقابله اسلام با سرمایه داری

سید قطب

دکتر سید محمد رادمش

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ و انتشار مخصوص بنیاد علوم اسلامی است

تقدیم این کتاب

به آن همکار ارجمند و بسیار عزیزم که در تعلیم حقایق دین و تربیت فرزندان اسلام کوشش و عشق فراوان میورزد، و مرا هم، در این راه به کوشش و تحقیق واداشته ست. خدایش که خدای همه جهانیان است با موفقیت‌های شایان او را در پناه خود نگهدارد، و سرمایه علم و ایمانش را زیاده‌تر گرداند تا خدمات ارزنده‌تری به اسلام و اسلامیان نماید آنسان که موجب عنایت خدا و مورد رضایت اهل بیت پیغمبرمان قرار گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل اول

هشدار به مسلمانان جهان

این وضع اجتماعی دردناک و اسفباری که ملت‌های مسلمان در اغلب ممالک اسلامی خاورمیانه با رنج و مشقت تحمل می‌کنند قابل بقاء و دوام نیست. این حقیقتی است که باید بر همه ملل اسلامی و حکومت‌های آنها روشن شود تا بر اساس آن بتوانند برای ایجاد یک محیط صحیح اسلامی قیام نمایند...

آری، قابل بقاء و دوام نیست. زیرا مخالف با سیر طبیعی آفرینش، و مغایر با روح تمدن بزرگ اسلامی است... بلی، مخالف روح دیانت است به هر معنایی که دین را تأویل کنیم، و مخالف روح زمان و مقتضیات زندگی روز است به هر گونه که زندگی را تعریف نمائیم. این اوضاع ممالک اسلامی خاورمیانه با ساده‌ترین اصول و مبانی اقتصادی اسلام نیز مبادینت دارد، بلکه باید گفت در حقیقت همین وضع بد اجتماعی است که پیشرفت امور اقتصادی همه جوامع اسلامی را مختل کرده است؛ گذشته از اختلال و انحطاطی که در رشد اجتماعی و سیاسی و طبیعت انسانی مردم پدید آورده است. و معلوم است که هر وضع اجتماعی که نتیجه‌اش، باز ایستادن استعدادها و نیروهای مردم از کار و تولید شود، و در راه ترقی افراد و رشد فکری آنها ایجاد مانع نماید مخالف با جریان طبیعی و ناموس زندگی است. چنین وضع نادرستی نه تنها حق بقاء را در صحنه حیات از دست می‌دهد، بلکه عملاً قدرتی برای بقا نخواهد یافت. و همین موضوع است که روح اخلاق بشری و فضائل انسانی را فاسد و ناچیز می‌گرداند، بر روی عدالت و حق مهر باطل می‌زند،

آزادی و عزت و شرافت را بی معنی میسازد، و خلاصه آن روح ایمانی که لازمه بقاء جامعه اسلامی و دستگاههای حکومتی آن است از میان میبرد. و بجای اطمینان و اعتماد، بدبینی و سوءظن، و بجای آرامش و امنیت اضطراب و تشویش در دلهای مردم ایجاد می کند. آیا چگونه ممکن است این چنین وضع ناهماهنگ و نابسامان در ممالک اسلامی خاورمیانه باقی بماند در حالیکه حکومت های مسلط در این منطقه میخواهند مخالف خواسته های حقیقی ملت های خود و مصلحت های زندگی؛ یعنی مخالف با جریان طبیعت و ناموس آفرینش قدم بردارند غافل از آنکه با این طریق خودشانرا بهلاکت میافکنند. زیرا تمام فرصت های مناسب را که تاریخ و زمان برای نجات ملت آنها پیش میآورد بدون بهره برداری از دست میدهند. و ای کاش تنها خودشان رو به سقوط میرفتند. متأسفانه اینها میروند، و ملت های ستمدیده را هم بدنبال خود می کشانند مگر آنکه مردم این کشورها خودشان بفکر خودشان باشند، و برای نجات مملکت خویش شجاعانه بپاخیزند و این هم ممکن نیست مگر آنکه مردم بنام اسلام قیام کنند، و از نیروی لایزال الهی که در نیروی ایمان ملت های مسلمان نمودار می شود کمک گیرند. مگر آنکه همه در زیر لوای اسلام برای عزت و سربلندی اسلام و برای احیای سنن اسلامی وارد میدان شوند و با اتحاد و همبستگی و امید یاری و نصرت الهی را بسوی خود جلب نمایند. و از تضمین خدای تعالی که فرموده است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» استفاده کنند پیش از آنکه موقعیت را از دست بدهند و مشمول آیه دیگر شوند که: وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا. فَفَسَقُوا فِيهَا. فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ، فَمَرَرْنَاهَا تَذْمِيرًا

• • •

هیئت های حاکمه در ممالک اسلامی خاورمیانه باید بدانند که اگر تمام صداها خاموش گردد یک صدا است که هرگز ساکت و آرام نخواهد شد. و آن صدای واقعی است که از حلقوم میلیونها مردم رنج دیده و محروم و خسته از اوضاع بیرون می آید. مردمی که زیر بار مصائب و دردها کوبیده شده اند و از اوضاع اجتماعی و نابسامانی خود سخت ناراضی گشته اند.

۱- و ما چون اهل دیاری را بخواهیم هلاک سازیم پیشوایان و متنعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبه کاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت. آنگاه همه را هلاک ملازمیم.

آیا کیست که معتقد باشد این چنین وضع اجتماعی باقی بماند؟ کیست که بگوید با این خودخواهی ها و این بیدادگر یهای بعضی سران اسلامی در کشورهای خاورمیانه که نسبت به ملت خود روا میدارند، و این اتکاء و وابستگی شان به قدرتهای بیگانه که کوچکترین رحم و دلسوزی به حال ما مسلمانها ندارند، بلکه در هر فرصتی از هیچگونه توطئه و دشمنی به اسلام و مسلمانان کوتاهی نمی کنند فرصتی برای بقاء و دوام این اوضاع باقی باشد. کیست که بگوید این روش حکومت که ثروتهای طبیعی و نیروهای انسانی بسیار عظیم را در این ممالک اسلامی پایمال می کند مطابق قوانین اسلام و موافق با نظر پیامبر عظیم الشان ماست؟؟.

مسلماً این وضع که نتیجه اش میوه های تلخ و پلید است پایدار نمی ماند؛ هر چند بکوشند که برای بر پا نگهداشتن آن پایه هائی بتراشند و از ابر قدرتها کمک بخواهند و نیروهای ملت خویش را نادیده انگارند

من متهم میکنم

من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم میکنم

چرا؟ زیرا دولت‌ها نماینده واقعی مردم و ملت خود نیستند. بلکه حامی و حافظ منافع بیگانه‌اند. کلید حکومت را در دست ملت یعنی صاحب حقیقی آن واگذار ید. تا مردم ببینند که از ثروتهای خود چه مبالغ هنگفتی در اختیار دارند، مبالغی که با آن می‌توانند تمام اراضی بایر را در مدت کوتاهی آباد کنند. این سرزمین‌ها دارای گنجینه‌هایی است از مواد خام و نیروهای طبیعی که بدون استفاده مانده است. چرا؟ برای اینکه دولتها منبعث از ملت خود نیستند و پایگاه مردمی ندارند. عاجزند، خوب کار نمی‌کنند، سرگرمند:

عواید دولت‌ها متکی بعواید گمرکی و انحصارات است. یعنی، مالیاتهای غیر مستقیم که آنها مؤدیانش فقرا هستند نه اغنیاء، عایدات دولت‌ها از مالیاتهای بر درآمد تأمین نمی‌شود تا مالیات دهندگان اغنیاء باشند. دولت خوب کار نمی‌کند، برای آنکه محرکی نمی‌بیند که او را در ازدیاد ثروتهای عمومی پیشرفت دهد، آری دولت سرگرم است. سرگرم کشمکش افرادی که محیط اجتماعی را میدان کشتی‌ها و نزاع‌های خصوصی خود ساخته‌اند. همان میدانی که دستگاه استعمار از سالها پیش بنام قانون و پارلمان برپا کرده است و خودش کناری نشسته تماشا و تفریح می‌کند. آری در سرزمینهای اسلامی، از قدرتهای بشری و نیروهای انسانی، سرمایه‌هایی داریم که کمتر از نیروهای مادی و مواد اولیه نیست، لکن کسی در فکر بهره‌برداری از این نیروها نمی‌باشد و آن توجه نمی‌کند. زیرا مصلحت‌های استعمار و سرمایه‌داری که غالب دولتها نماینده آنها هستند، اقتضا نمی‌کند از

این نیروها بهره‌برداری شود و این توده‌ها را از بیکاری نجات دهد. باید اقرار کرد نظامی که این مردم زیر نظر آن کار می‌کنند نظام فاسدی است، و آنها را وادار باخلاص در عمل نمیکند، و همواره آینده خود را تاریک می‌بینند. در نتیجه بجای آنکه متناسب از دیاد نفوس، سطح تولید و رفع نیازمندیها بیشتر گردد، بالعکس روز بروز با افراد بیکار و نفوس مناطق اسلامی اضافه می‌شود، ولی تولید قوس نزولی دارد، در صورتیکه نه قوای طبیعی سرزمین‌های اسلامی کمتری داشته و نه نیروهای بشری بقدر کفایت نبوده، بلکه نتیجه اختلالی است که در تقسیم ثروت عمومی بسبب نامنظم بودن وضع تقسیم نفع و ضرر، پیدا شده است، و از اینجاست که ما عقب مانده‌ایم و دنیا بسرعت پیش رفته است، ما ضعیف می‌شویم و دشمنان ما در پشت دیوار کشورمان برای تجاوز به ما قدرت می‌یابند و ارزش حکومت ما روز بروز پائین‌تر می‌آید.

من این اوضاع اجتماعی حاضر را که مملکت اسلامی خاورمیانه گرفتار آن می‌باشد متهم می‌کنم باینکه شرافت و بزرگی و انسانیت را بر باد میدهد و تمام حقوق و ارزش انسان را از میان میبرد. و برای آنها حقی قائل نمی‌شود. کسانی که حق ندارند حتی چشم خود را باز کنند و بصورت اربابشان نظر اندازند اینها بشرند و از شرافت و حقوق انسانی بهره‌ای دارند؟!

این حرفهایی را که می‌گویند: ملت منشأ نیروها و مصدر حکومت‌هاست، مردم حق انتخاب دارند و در اظهار رأی آزادند و... اینها خرافاتی است که شایستگی بحث و مناقشه را ندارد. زیرا این ملتی را که می‌گویند منشأ نیروهاست، همین میلیونها مردم گرسنه‌اند، همین توده‌های جاهل و غفلت زده‌اند. همین میلیونها مردمی هستند که شب و روز در جست و جوی یک لقمه نان خالی می‌کوشند. همین میلیونها مردمی هستند که شدت گرفتاری فراغتی به آنها نمیدهد تا بهوش آیند و درباره نعمت بزرگی که آنها حق انتخاب و حق آزادی می‌نامند، لحظه‌ای فکر و تأمل کنند... بی شرافتی یعنی آخرین پیشه‌ای است که با آن می‌توانند خرجی اندک روزانه خود را تأمین کنند. اینجاست که زنان و مردان دو قسمت می‌شوند: گروهی دلالها و واسطه‌ها و گروه دیگر بنده‌ها و قربانها. دسته سوم هم هست که عده آنها قابل اعتنا نیست. یعنی دسته شرافتمند که در برابر تحریکات و فشارهای سخت سر تسلیم فرو نمی‌آورند. این عده زندگی پست دنیا و متاع ناچیز آنرا نمی‌خواهند. اینها دسته شجاعان و پاکانند و البته همه مردم یا اکثر آنها هم از این دسته نمی‌باشند.

برای این جوانان و آن پیران وامانده ناچار حاشیه‌ها و دنباله‌هایی است و چاره‌ای نیست جز آنکه این دنباله‌ها باشند تا بغرور و خودپرستی آنها تملق بگویند و باعمال سخیف و احمقانه آنها آفرین نثار کنند. آنها هم این حاشیه‌ها را با مال پست و بی‌قیمت و برای همین کار پیدا کرده‌اند - حاشیه‌ها یعنی کسانی که اوضاع اجتماعی فاسد آنها را بصورت کرم‌های انگل درآورده است، موجوداتی که در پناه موجودات دیگر باید زندگی کنند. باین ترتیب حلقه‌ای از بیکارها و بیچارها بوجود می‌آید، از جوانان بی‌بند و بار، و پیران آلوده، از بردگان سفید و برده فرشان پلید، خلاصه حلقه‌ای از تملق و پستی، فناء و انحلال شخصیت. این حلقه کثیف را کنار بگذاریم تا حلقه دیگری در مقابل چشمها نمایان شود، که با نشاط و متحرک و فعال است. اما برای شیطان و در کشتزار شیطان انجام وظیفه می‌کند. کشتزار رشوه و ارتشاء.

در اینجا مناسب است قسمتی از نامه‌ای که چندی پیش از طرف بعض علماء بعنوان رئیس یکی از دولتهای اسلامی نوشته شده است نقل کنیم:

«هر کس بحال رقت‌بار ملت عزیز ما توجه کند و ببیند که وضع دین و اخلاق به کجا رسیده و به کجا میانجامد ترس و نگرانی سراپای او را میگیرد، و آینده‌ای که این مردم بطرف آن پیش می‌روند ویرا بوحشت می‌اندازد، امر و اوضاع مردم مابجائی رسیده که اوامر و نواهی دین را اهمیت نمیدهند، به آنچه مخالف سنن و آداب اسلامی است تمایل دارند. در میان اکثر مردم با وضع بی‌سابقه‌ای روح بی‌قیدی و بی‌اعتنائی به مجرمات دین نفوذ یافته است، زیرا مردم پشت سر تمدنی گام برمیدارند که فقط صورتی فریبنده و آراسته دارد، و در حقیقت گول ظاهر آنرا می‌خورند، عوامل فساد و فریب در شهرها زیاد شده مخصوصاً در محیط جوانان که چشم امید مملکت بسوی آنهاست، و اجتماع و سرنوشت آن در حال حاضر و آینده بدست آنهاست، برای تفریحات فرزندان ما مجالس انس درست شده است، و آنچه مخالف مردانگی و آزادگی است در آن مرتکب می‌شوند.

طلاهاست که بر روی میز قمار ریخته می‌شود. پولهاست که دائماً از دست این و آن خارج میگردد. و بدنبال آن خانواده‌ها و شرافتهاست که بپرنگاه سقوط می‌رود. این منظره‌ها را یکی یکی مشاهده کنید تا برسیم بساحلها، آنجا که در فصل تابستان همه پرده‌های شرم و حیا بکنار می‌رود، و اشرار ضعیان را بآخرین حد خود میرسانند. و آنگاه تمام این مطالب را روزنامه‌ها و مجلات منعکس می‌کنند. و با عوامل شهوت

غرائز خفته جوانان ما را تحریک می نمایند. این اعمال را مرتکب می شوند بدون آنکه کوچکترین مانع و حیائی داشته باشند. این اعمال و هزاران گناه زشت دیگر...!»

خوب تا اینجا زبان شریف شما علماء و بزرگان توانست مطالبی را درباره وضع کنونی بازگو کند ولی آیا نبایستی کلمه‌ای هم از مظالم اجتماعی رایج، گفته شود؟ آیا نباید نظر اسلام را در باب حکومت و سرمایه و اختلافات طبقاتی طاقت فرسا بیان کرد؟ ای آقایان محترم! از این وضع اجتماعی حاضر چه انتظاری دارید جز همین فسادها که ظاهر آنها نامه شما بیان کرد؟ ولی همین اوضاع اجتماعی است که از شما کمک می طلبد، همین اوضاع است که خود شما را نیز مصیبت زده کرده است.

من متهم می کنم... آری من این اوضاع اجتماعی کنونی را متهم می کنم زیرا تساوی استفاده از امکانات را امر خرافی می پندارد و تعادل میان کار و پاداش را از اساطیر می شمارد و باینجهت اضطراب و نگرانی را در روح افراد و اجتماعات روز بروز شایع تر می گرداند.

در این مملکت کافی است طفلی با داشتن پدر و مادر گزیده و سرشناسی خوب و مورد توجه شود، تا تمام امکانات برای ترقی او فراهم گردد، این طفل با سرعت عجیبی همه مراحل ترقی را یکی پس از دیگری طی میکند، و اگر چنین موقعیتی نصیب او نشد ممکن است با همسری که پدر و مادرش از برگزیده‌ها باشند ازدواج کند تا آن همسر او را بر بال خود سوار کند و پرواز دهد!

بلی تساوی استفاده از امکانات در یک چنین اوضاعی از اوهام و خرافاتی است که کم از تساوی در مقابل قانون نیست! وگرنه کدام مساوات است میان تکه گوشتی که رحم زنی در کلبه حصیری در میان بیابان بیرون میاندازد، و زمین کثیف با سنگی کثیف تر از خود آنها گرفته تسلیم میکرها و امراض مینماید، و سپس آنها بدامن گرسنگی و رنج می سپارد. تا زمانیکه این مولود با این عوامل مبارزه کند و از مرگ نجات یابد، آنگاه او را بدست محرومیت و بی سرپرستی دهد. آیا چه مساواتی است میان این مولود با نوزادی نظیر آن که بر روی دو دست طبیب بدنیا آمده، و دامن پرستار آنها پرورش داده، و در تمام حالات باو توجه و عنایت شده، و برای تفریح او را با باغ کودکان می برند و پس از گذشت ایام طفولیت او را بدبستان میفرستند و تمام وسائل تحصیل را برایش فراهم میکنند تا روزی که وارد دانشگاه می شود و از آنجا به کرسی وزارت و حکومت جای می گیرد یا به محلی که ثروتها جمع میشود: در رأس شرکتها و ادارات و گمرکات؟! /

این چه مساواتی است میان بچه‌ایکه پدر و مادر اشرافی داشت و درس نخوانده به مقامات عالی رسید، با بچه‌ایکه از این امکانات بهره‌ای نبرده است. این چه تساوی است که فردی با داشتن همه گونه وسائل ترقی و نصیب از زندگی و محیط مساعد تمام نظرها و توجهات بطرف اوست. قدم برمی دارد در حالی که عنوان و فامیل و اشرافیت درهای بسته زندگی را برویش باز می کنند با آن بیچاره‌ای که هر قدم تند یا کندیکه در زندگی برمی دارد، صدمات و رنجها و گردنه‌های سخت است که باستقبال او می آیند؟!

اینهاست آن اموریکه تساوی استفاده از امکانات را در اجتماع ما امری خرافی کرده، و عدالت میان کار و پاداش را جزء اساطیر قرار داده است، و گرنه کدام با انصافی است که بگویند این میلیونها افراد از آنجهت گرسنه‌اند که تنبل‌اند، و نمیخواهند زحمت کار را تحمل کنند. بلی اگر این گرسنه‌ها هزار نفر یا ده هزار نفر بودند ممکن بود چنین حکمی کنیم... اما در باره میلیونها افراد که اکثریت مملکتی را تشکیل میدهند چطور می توان اینگونه قضاوت کرد؟. کیست که بتواند این سخن سخیف را بگوید؟ فکر از تصور این مطلب عاجز است. ✕

در حقیقت طبقه‌ای که در این کشورها کار می کنند و زحمت می کشند همین گرسنه‌ها و پابرنه‌ها هستند، یعنی کسانیکه عهده‌دار کارهای شریف و آبرومندند، نه آنها که در کار اختلاس میباشند و راهشان قلب و غش و تملق است؛ و نه رشوه‌خواران، و نه کسانیکه در پی تحصیل قدرت و نفوذند.

ما منکر نیستیم که در استعدادهای فردی و مقدرات ذاتی اشخاص تفاوت‌هایی وجود دارد، لکن کدام تفاوت است که اینهمه فاصله میان میلیونها برده و گرسنه و آقایان... و امثال آنها را بوجود می آورد؟. میان طبقه‌ای که از تمام مزایای زندگی بهره‌مندند و گروه دیگری که با رنج و بردگی و رعیتی چند پول سیاه بدست می‌آورند؟ این کدام تفاوت است که ایجاب میکند میان حقوق گزافی که وزراء و وکلاء و مدیران کل میگیرند و حقوق ناچیزی که بکارمندان و مستخدمین و فراش‌های ادارات داده می شود اینهمه اختلاف باشد، تا جائی که فاصله به ده‌ها برابر برسد.

این اوضاع اجتماع ما طوری است که طرفدارانش دیگر نمیتوانند برای آن تفسیر و تعبیر کنند، و یا بر اندام آن لباس زیبا بپوشانند، و این اوضاع ذاتاً از استمرار و بقاء عاجز است، زیرا بر ضد سیر طبیعی و مخالف ناموس آفرینش و مغایر با راه و روش پیشوایان واقعی دین ماست. اجتماعی که علاماتش اینهاست، البته اضطراب و نگرانی در روح افراد و جمعیت‌های آن شیوع خواهد یافت اضطرابی که منشأ آن این تصور است که : کوشش

نتیجه نمیدهد، و جدیت پاداش ندارد؛ وسایل غیر مستقیم صاحبش را بجائی میرساند که وسائل مستقیم نمیرساند. تولد در خانه وزیر یا بزرگی مزایائی دارد که هوش و استعداد های خدادادی و حسن خلق و امانت و صداقت رویهم آن فایده را نمی بخشد حدود نیم قرن است که مملکت مصر در حکومتش تغییراتی ظاهراً پدید آمده است. در این مدت دیده نشده که زمانی حکومت ما خالی از تبعیضات و استثناءات خشم انگیز باشد. گاهی این تبعیضات ظالمانه به صدها و هزارها رسیده است. تا آنجا که چنین شایع شده است که: واسطه و پارتی و پول یگانه راه و کوتاهترین طریق رسیدن به هر مقصود است، و این فکر در روح مردم اثری عمیق و ناگوار بجا گذاشته که: هیچ نیروئی مانند داشتن مقام و جاه، یا سرشناس بودن انسانرا بجائی نمیرساند، و خلاصه باید از طریق غیر مستقیم رفت!

معلوم است وقتی اطمینان به کار خوب و امانت و انجام وظیفه و پاکدامنی و دینداری از دل های مردم خارج شد، همه چیز خراب می شود، و تشویش و ترس به همه افراد سرایت می کند، تنبلی و بی بند و باری سراپای اجتماع را می گیرد، اوضاع اجتماعی ما نه تنها به اینجا کشیده، بلکه از این مرحله هم گذشته است، یعنی بجائی که ما در یک شک مطلق فرو مانده ایم که: آیا ملت صلاحیت اداره کردن کشور خود را دارد یا نه؟ وضع ما باینجا منتهی شده که می گوئیم: صد رحمت بایام استبداد. این بلائی است عظیم که بالاتر از آن بلائی متصور نیست، که وطنخواهان نسبت به میهن و ملت و حتی نسبت بخودشان ناسپاسی کنند.

جنایتی را که سیاست استثناء در حکومت مرتکب می شود همین جنایت بزرگ است. جنایتی است که اساس ایمان و خلوص وطنخواهان را نسبت به قوم و آب و خاک و وطن اسلامی خود متزلزل می کند؛ عواطف و احساسات ملی و مذهبی را بکلی خاموش می سازد؛ و در نتیجه زحماتی که برای حکومت قانون کشیده شده است، بقیمت بر باد رفتن همین حکومت تمام می شود.

آری من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم می کنم باینکه ملت و بخصوص جوانان بیگناه ما را به آغوش کمونیستی خواهد انداخت، زیرا موقعی که به میلیونها مردم زحمتکش که نمیتوانند مخارج روزانه خود را فراهم کنند گفته شود: کمونیستی زندگی شما را تأمین می کند، و جلوی زیاده رویهای ثروتمندانرا میگیرد... این فکر در دل های مردم کار سحر را انجام می دهد. و هر چند به مردم گفته شود که اینطور نیست و کمونیستی

در مقابل لقمه نانی که می‌دهد، دین و شرافت و آزادی فکر و بیان، آزادی عمل را از شما می‌گیرد یعنی آنچه را که قبلاً داشتید از دست شما خارج می‌کند، مردم این حرف‌ها را به هیچوجه ادراک نخواهند کرد. کمونیستی حقیقهٔ سحر و ستری ندارد. لکن مردم در وضعی قرار گرفته‌اند که این مثل عامیانه در حق آنها ثابت شده است: شخصی یک چشمش کور بود بهمان چشم کورش زدند فریاد کرد: آه! چشم را از دست دادم. یا مثل دیگر: به میمون گفتند خدا بتو خشم کرده. گفت مگر خدا قبلاً مرا بصورت آهو آفریده بود؟ کور و میمون یعنی اشخاصیکه مالک چیزی نیستند تا هنگام محرومیت ضرر آنرا حس کنند، و کسانی که امید ندارند وضع فردا شان بهتر از امروز شود.

آری، کمونیستی برای اینگونه مردم دام سحر و جادومی گستراند. زیرا هر تغییری ممکن است بحال آنها مفید باشد و هر تحولی که برای آنها پیش آید ضرری بآنها نمی‌رساند. اما کسانی که از نعمت آزادی گفتار و آزادی فکر بهره‌ای دارند، و پیش از رسیدن باین دو نعمت آزادی نان خود را هم بدست آورده‌اند، و این فاصله‌های اجتماعی ناگوار پایمالشان نکرده است... اینها با کمونیستی دشمنان طبیعی‌اند

به اینجهت است که کمونیستی تا کنون در ممالکی نظیر سوئد و نروژ و دانمارک برای رشد و نمو خود زمین مستعدی نیافته است؛ نه از جهت آنکه رشد فکری آنها در زندگی از کمونیستها بالاتر است. و نه بجهت آنکه هدف‌های معنوی و افکار انسانی آنها غالبتر است. بلکه بعلت آنکه اینها بیش از آنچه کمونیستی بخواهد عطا کند خودشان دارند، و با قبول کمونیستی چیزهائی را که مالک حقیقی آنها هستند از دست خواهند داد. (یعنی آزادی را)

اگر به کارگری که در یکی از این کشورها کار می‌کند گفته شود کمونیستی معاش ترا بطور کامل و فراوان تأمین مینماید و زندگی ترا بیمه می‌کند به این حرف‌ها می‌خندد، زیرا نه تنها تمام احتیاجات در زندگی او تأمین شده است بلکه وسیله تفریح و گردش او را نیز مهیا کرده‌اند.

اگر به این کارگران بگوئید، کمونیستی بشما کار دائم می‌دهد و پاداش ایام بیکاری و فرسودگی شما را هم ضمانت می‌کند به این حرف می‌خندد برای اینکه می‌بیند زندگی و کار و ایام تعطیلش همه تأمین است، و کوچکترین نگرانی و وحشتی از آینده ندارد.

لکن وقتی باو بگوئید کمونیستی ترا برای کار بدون آزادی و اختیار بسیج می‌کند

به آزادی تو در خصوص حزب و اتحادیه خاتمه می‌دهد؛ جلوی فکر و گفتار و عمل تو را با فشار هر چه تمامتر میگیرد، از این سخن فوراً متغیر می‌شود و این موضوع او را بسختی تحریک میکند. زیرا او هم اکنون از تمام آزادیها و مزایای آن در زندگی روزانه خود برخوردار است آنهم بطور حقیقی و واقعی، نه فقط در اعلامیه‌ها و قوانین نوشته شده و بیابنه‌ها... در این موارد کمونیستی و قلب ناتوانش از رفتن به جنگ افکار عاجز و تبلیغات و مبارزات او در برابر افکار مردم این سرزمینها بی‌اثر است زیرا اینها مردمی هستند که می‌فهمند کمونیستی چیزی به آنها نمیدهد که خودشان نداشته باشند، بلکه آنچه را هم که دارند از آنها خواهد گرفت.

همین وضعیت در امر یکاست... کارگر امریکائی میداند در آن موقع که از طرف کارگران معادن اعتصاب اعلام شد، و ترومن رئیس جمهور وقت رسماً اظهار کرد که در مقابل این اعتصاب تصمیم شدیدی خواهد گرفت، فریاد کارگران بلند شد؛ بگذارید ترومن خودش به اینجا بیاید و این زمینها را با ما حفر کند.

این سروصداها و این احساسات در سرمقاله روزنامه‌های کشور با حروف درشت منعکس شد، و یک نفر پلیس حرکت نکرد که کارگری را دستگیر کند، تا چه رسد باینکه او را بزند و بزدان اندازد و شکنجه دهد.

همچنین وقتی روزنامه نگار زبان درازی درباره دختر ترومن مقاله زنده‌ای انتشار داد، ریاست جمهوری آمریکا در جواب او تنها یک نامه شخصی فرستاد و در آن نامه چنین گفته بود: «اگر با تو روبرو شوم خودم ترا خواهم زد.» بیش از این اقدامی نکرد. و دستگاهی راه نیفتاد تا گردن روزنامه نگار را خرد کند، یا او را مخفیانه بکشد و جسدش را به چاه اندازد!

کارگر امریکائی میداند که یک فرد روسی نمیتوانست بر علیه استالین کلمه‌ای اظهار کند، یا در خصوص خانواده او جمله‌ای بنویسد. به همین جهت کارگر امریکائی از کمونیستی وحشت دارد و از آن فرار میکند! اما در مملکت مصر و نظائر آن یک صاحب قدرت بتنهائی میتواند نماینده‌های کارگران را زیر پا خرد کند بجرم آنکه اجرای یکی از قوانین رسمی دولت را خواسته‌اند.

راجع به آزادی فکر و آزادی گفتار باید داستانش را از قلم‌های سیاسی و زنجرها و زندانهای تاریک پرسید، باید از حوادث و شکنجه‌هایی که در قضایای سیاسی کوچک بوقوع پیوسته است سؤال کرد.

باید دانست که کمونیستی خودش فکری کوچک و غیر قابل اعتناست و در نزد

کسانیکه فکرشان برتر از خوردن و آشامیدن است احترام و ارزشی ندارد، و پیش آنهایی که افکار بالاتری پیش از کمونیستی آشنا بوده اند مورد توجه نیست. خصوصاً زمانیکه افکار انسانی آنها به عدالت و ترقی نزدیکتر است از کمونیستی، لکن این اوضاع کنونی است که کمونیستی سحر و جاذبیت مخصوص داده است، و ما در عین حال که معتقدیم کمونیستی عقیده ایست نامطبوع و فکری است محدود کننده، و در زیر این پرده سوءظن ها و کینه کشی های مسموم کننده اش نهفته است. مع ذلک، ما این اوضاع اجتماعی حاضر را هم مجرم میدانیم، زیرا همین اوضاع است که جرم محبوب ساختن مرام کمونیستی را مرتکب می شود، و آنرا در افکار و نفوس عامه هر روز بیشتر جلوه و رونق میدهد، و با اجبار مردم را به دامن کمونیستی میافکند؛ بخاطر نجات از ذلت و بدبختی و خاطر نجات از عذاب محرومیت و رهایی از ظلم و ستم، اوضاعی که مخالف ناموس طبیعی زندگی است.

در خاتمه من باز این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم میکنم که مخالف روح دیانت است. یعنی دیانتی که بشر از بدو خلقت آنرا از آسمانها و فوق افکار و عقول خود گرفته است، این اوضاع مخصوصاً مخالف دیانت اسلام است بهر صورتی که اسلام جلوه کند. اما متأسفانه امروز هیچ وضعیتی مانند وضعیت کنونی ما از اسلام دور نیست، و هیچ گناهی هم بزرگتر از این نمیباشد که افرادی خود را پیرو اسلام بخوانند، و چنین اوضاعی را بپذیرند، یا به این اعمال نام مسلمانی بگذارند. در حالیکه اسلام از این اعمال بکلی دور و منزّه است.

خلاصه آنکه این اوضاع بهیچوجه قابل بقاء و دوام نیست. زیرا با روح انسانیت بتمام معنی مخالف است. با روح تمدن نیز مخالفت دارد. با دیانت به هر گونه که دین را تأویل کنیم سازگار نیست. با وضع زمان و مقتضیات روز هم مخالف است... و باینجهت یک عامل بقاء هم برای این اوضاع باقی نمانده تا زمان حتمی سقوط آنرا بتأخیر اندازد و برای حیات و بقای آن فرصتی دهد.

بر سر دوراهی

در فصل گذشته روشن شد که این اوضاع اجتماعی در ممالک اسلامی خاورمیانه بل بقاء و دوام نیست... این مطلبی است که نه تنها کسانی که اعتراض دارند آنرا اراک میکنند؛ بلکه کسانی که میخواهند این بنای ویران را با ستونهای برپا نگهدارند به آن اعتراف دارند. آری، اینها آنقدر هم بی شعور نیستند که لمعن باشند چنین اوضاعی میتواند خودبخود، زیاد یا کم، دوام داشته باشد. اما اینکه بکوشند ستونهای فرسوده اش را حفظ کنند از آن جهت است که شاید مختصر زمانی بام یابد... اینها هر ساعت ماده جدیدی به قانون مجازات اضافه میکنند تا مواردی را که نون سابق شامل نشده است شامل گردانند، یا مجازات شدیدتری را برای مبارزین در راه -الت اجتماعی و تحقق بخشیدن به هدفهای اسلامی وضع می نمایند تا بهر طریق و بهر نوانی که باشد آنها را بترسانند!

اینها برای تبلیغ و دعوت مردم به اوضاع فعلی پولها خرج می کنند که بخاطر پیشرفت مین مقاصد تهیه و ذخیره شده است، برای این منظور قلمهائی بکار می افتد، روزنامه هائی اثر می شود، در نیمه های شب مجالس مشورتی تشکیل می گردد که اتحادیه های مصنوعی ید آید و سازمانهای مقاومت پیدا شود تا اتحادیه و سازمانهای طبیعی و دینی مردم را درهم لوبد و نابود کند، و این عملیات بر پایه تطمیع و تهدید است. چرا نکنند؟ زر و زور هر دو ر اختیار آنها است: این برای کسیکه پول بخواهد و آن برای کسیکه اراده ای از خود نشان

دهد!

اینها گاه گاه صحبت از عدالت اجتماعی میکنند! اما باید دانست بسیاری از این اشخاص که این جملات را میگویند همانها هستند که اجتماع را باین وضع انداخته اند و برای عدالت اجتماعی در این ایام اسپند دود می کنند تا آنها بیشتر معطر سازند! نه یرا این حرفها برای مردم رنجیده بهترین مخدری است که اعصاب فرسوده آنها را تسکین میدهد، و بدینوسیله مردم را در آرزوی عدالت زنده نگه میدارد، زیرا ملت می بیند عدالتی را که میخواهد تنها خودش بخاطر آن مبارزه نمیکند. بلکه آقایان بزرگوار هم برای آن فریاد می زنند! آنوقت است که بیچاره می گوید: حالا که بزرگان قوم بصدا درآمده و نوید عدالت میدهند چه خوب است شبی راحت بخوابم!

لکن این تشبثات (چه قانونی و چه مالی و چه تبلیغی) هیچیک کوچکترین فایده ای در بهبود وضع حاضر ندارد و اوضاع کنونی ناچار محکوم به زوال است، زیرا طبیعت و ناموس زندگی، دین و تمدن بشری قوانین اقتصاد و احکام عقل، همه و همه مخالف این اوضاع است. این تشبثات فقط برای هواداران این اوضاع وسایل دلخوشی است و بالاخره مانند غبار در هوا پراکنده میشود و از میان میرود.

ما ملت های مسلمان در خاورمیانه امروز بر سر دوراهی بلکه چند راهی قرار گرفته ایم. همه ما متفقیم که این اوضاع دیگر دوام پذیر نیست. همه به این حقیقت اعتراف داریم، حتی آنها هم که می کوشند این اوضاع خراب را حفظ کنند. اختلاف رأی صلاح اندیش ها در این است که چه وضع جدیدی باید جانشین وضع فعلی گردد. تفکر در اطراف این مطلب بسیار مهم است زیرا شکی نیست که وضع حاضر ناچار تغییر پیدا می کند، اوضاع خرابی که هر لحظه به دست خود و به دست طرفدارانش میخی بتابوتش کوفته می شود و چه بسیار نزدیک است که آخرین میخ هم زده شود! گروهی از ما به سوسیالیستی ندا می دهند. گروه دیگر خواب کمونیستی می بینند. و دسته سومی هم به اسلام دعوت می کنند.

اوضاع کنونی با هر سه دسته میجنگد زیرا هر کدام از آنان که زمام امور را بدست گیرد بی شک اوضاع حاضر را بهم خواهد زد! اوضاع حاضر طبیعی است که با کمونیستی مبارزه علنی و آشکارا، بدون واهمه و مدارا میکند. در مقابل اسلام هم میایستد منتهی گاهی با ملایمت رفتار میکند. و زمانی آنها را می کوبد. بدینمعنی که اگر از جانب اسلام خطری متوجه شود با شدت تمام آنها عقب می زند، و چنانچه خطری در بین نباشد، و

مبارزات از مرحله حرف و وعظ تجاوز نکند؛ در آن موقع جوشش احساسات زبانی را با حرف خاموش میکنند.

و اما مرام سوسیالیستی را به حال خود می گذارد که مردم را سرگرم کند؛ تا وقتی که مطلب جدی در کار نباشد اما در آن وقت که احساس کرد می خواهد قدرت واقعی باشد با آنها مقابله میکند بهمان ترتیبی که با اسلام و کمونیستی مقابله می کرد.

خلاصه اوضاع حاضر به هیچیک از این سه قدرت تن در نخواهد داد مگر آنکه یک صف منظم و متشکل از ملت مسلمان با اتکاء به اسلام و پرهیزی مردان دینی با برنامه های وسیع و برای مدت طولانی تشکیل شود. و در برابر این اوضاع با سرسختی تمام مقاومت و مبارزه کند. با قلم و بحث و انتقاد، با همبستگی و اتحاد با ایمان به خدا، همه در راه یک فکر و همه برای یک هدف عالی و حیاتی، همه در راه نجات جامعه اسلامی که در پرتگاه سقوط قرار گرفته است. کوشش و جهاد نمایند.

این بود وضع داخلی ممالک اسلامی ما و اما وضع خارجی ما: در دنیای کنونی دو جبهه قوی وجود دارد: کمونیستی در شرق، و سرمایه داری در غرب. هر دو دسته با مهارت و نیرنگ عجیبی دعوت خود را در نقاط مختلف جهان تبلیغ می کنند. اساس این تبلیغات و این دعوتهای هم بر این است که: در عالم بیش از دوزنیرو و دو بلوک یعنی کمونیستی و سرمایه داری جبهه ثالثی وجود ندارد، و برای سایر مردم راه فراری نیست، یا باید در صف این دسته درآیند یا در صف آن یکی!

کمونیستی ملتهای رنج دیده و ستم کشیده از استعمار را مخاطب قرار میدهد؛ و می خواهد مردم چنین فکر کنند که اگر در صف کمونیستی نیایند، ناچار در صف سرمایه داران خواهند بود! و مردم هم که می خواهند در این جریان طریقی انتخاب کنند، چون از سیستم سرمایه داری بحد کافی رنج و عذاب دیده اند، بنابراین راه نجات را منحصر به نظام کمونیستی خیال می کنند.

و اما بلوک سرمایه داری یا بقول خودشان دموکراسی — مخاطب اینها هیئت های حاکمه و استثمارگرانند، مصلحت این بلوک هم در آن است که هیئت های حاکمه و استثمارگران اینگونه ادراک کنند که اگر در صف سرمایه داری نباشند، هر چه زودتر زیر لوای کمونیستی خواهند رفت، استثمارگران هم وقتی بخواهند طریقه ای انتخاب کنند، راهشان مشخص و روشن است، اینها هم از کمونیستی می ترسند، همانگونه که مردم عامی از جن و غول بیابانی وحشت دارند.

وقتی خوب ملاحظه کنیم می فهمیم که بلوک غرب و بلوک شرق که در خصوص سرنوشت دنیا با هم ستیزه میکنند، هر یک می خواهد میدان مبارزه را روی حساب زندگی خودش بگرداند، و هر کدام می خواهد ممالک و ملل دیگر اعمار مدار خودش باشند، و این جریان از جهت هدفهای مربوط به خودشان قابل فهم و با حساب خودشان منطقی است!

ولی ما... ما در این مبارزه چکاره ایم؟

در مسأله جنگ فلسطین که در زمان نزدیک بخودمان اتفاق افتاد ما خوب تجربه کردیم که نه بلوک شرق و نه بلوک غرب هیچ یک برای حقوق بشر و مبادی انسانی و اصول اخلاقی که خود عنوان می کنند ارزشی قائل نمی باشند تا چه رسد به دین ما نه شرقی و نه غربی برای ما سکنة اصلی خاورمیانه احترام و قیمتی نمیگذارد؛ بلی، از آن سخن می گویند، ولی چون پای عمل در کار میآید، نیت و مقاصدشان کاملاً آشکار میشود، و آنگاه که مصلحت های خصوصی و اغراض شخصی شان زبان گویا پیدا میکند دیگر به ما رحم نمیکنند.

بنابراین ما احترامی نداریم نه پیش اینها و نه پیش آنها و هیچیک هم دلسوز ما نیستند و اصلاً ما در وطن خودمان غریب هستیم خواه در صف متحدین آنها باشیم و خواه در زیر سایه آنها. ما حکم دنباله کاروان را داریم خواه باین سمت برویم یا به آن طرف. ما این مطلب را که در نظر دیگران حقیر میباشیم خوب میفهمیم؛ ولی ما حق نداریم و نمی توانیم تصور کنیم که در نظر خودمان هم خوار و ذلیل باشیم زیرا هیچ فرد انسانی خود را خوار نمیشمارد چه رسد بمردمانی که اصیل و شرافتمندند، و خود را وابسته به یک دین مقدس و بزرگ و اقامت یک پیامبر عظیم الشان می شمارند.

گفتم انسان، و گرنه میدانم که در عالم بشریت افرادی هم پیدا می شوند که خواری و زبونی را غذای خود می دانند، و اگر به شرافت آنها زبانی برسد از آن لذت میبرند. البته اینها بیمارند و اینگونه بیماران که خواری و ذلت برایشان خوش آیند است، تحت عنوان معینی قرار می گیرند.

ولی منع سراغ ندارم که یک ملت عموماً به این بیماری گرفتار شده باشد. و باور نمی کنم که نسل کاملی در هر وضعیتی هم که باشد از خواری و پستی لذت ببرد. و جای تأسف است از امت اسلامی که چنین خواری و بیچارگی بر پیکرش نقش بندد. باید عبرت گرفت از آن فرد مسلمانیکه در وسط کنگره امریکا ایستاد، و حقایق را مردانه اظهار کرد، تا بامریکا بفهماند که افتخار و بزرگی تنها آن نیست که امریکائی ها و روسها تصور میکنند، و این مطلب که در دنیا بیش از دو بلوک وجود ندارد صحیح

نمیشد بلکه نیروی سومی هم هست که بتواند اظهار وجود کند. حتی شاهین عدالت در میان دو کفه شرق و غرب باشد... و آن نیروی بزرگ اسلام و مسلمین است.

در دنیای کنونی سرزمینی است پهناور و بهم پیوسته، که از سواحل اتلانتیک تا کرانه‌های اقیانوس کبیر کشیده شده، در این بخش بزرگ بیش از پانصد میلیون نفر زندگی می‌کنند، که دارای یک عقیده و یک نظام زندگی می‌باشند، و آداب و ملیتهای نزدیک به یکدیگر دارند، زبانشان هم اگر یکی نیست لکن آنقدر زبان و لغت و فرهنگ آنها بهم نزدیک شده و بهم درآمیخته است که می‌توانند با هم تفاهم داشته باشند، بگذریم از اینکه ده‌ها میلیون مسلمان دیگر هم در نقاط مختلف آسیا و اروپا و افریقا پراکنده‌اند که دارای همین فکر و همین آداب و رسوم‌اند.

کدام عاقل است این گروه انبوه را که با هم مرزهای مشترک دارند بحساب نیاورد؟ تصور نکنید که دو بلوک شرق و غرب از حساب این جمعیت انبوه غافلند آنچنانکه در دعوتها و تبلیغات فریبنده و ماهرانها خودشان وانمود میکنند. اینطور نیست. و اصلاً دعوای آنها تماماً بر سر ماست؛ همان جنگ و دعوائی که دو نفر بر سر یک ملک و یک متاع با هم دارند. هر کدام از این دو بلوک در راه تنازع بقاء و سیر زندگی منافع خود را تعقیب میکند. ولی آیا ما عذری داریم که خودمان راضی شویم تا دیگران ما را ابزار زندگی خویش بدانند!

بهاغه ما این است که گرفتاریهای داخلی نمی‌گذارد در سرنوشت خود فکری کنیم، یا برای خود احساس شرافت و کرامتی بنمائیم و بفهمیم که پشت سر این تبلیغات چه هدف‌های هلاک کننده و فریبنده‌ای پنهان است.

این عذرها ممکن است از یک گروه مسموع باشد، لکن از یک جامعه و ملتی هم قابل قبول است؟! هیچ ملتی نمیتواند خود را معذور دارد که دیگران او را ابزار بی ارزش زندگی پندارند، بخصوص که برای او راه چاره‌ای باشد که بتواند دین و آزادی و شرافت و عزت خود را حفظ کند، و قدرت و عظمت از دست رفته خود را بازگیرد، و نگذارد آنچنان از میدان زندگی دور شود که نه به فکر او مراجعه کنند و نه در امور از او مشورت بخواهند! و بفرض آنکه راه چاره‌ای هم برای او نباشد؛ آیا شرافت و عزت انسانی و سوابق درخشان یک ملت و یک امت که خود عامل اصلی پیداشدن این تمدن جدید است براو حکم نمیکند که برای نجات خویش راهی و چاره‌ای بیندیشد، و طریقه‌ای ابتکار نماید؟ در حالی که مطلب اینطور نیست. راه نجات جلوی پا و وسیله هم در اختیار ماست،

سعادت در انتظار ما نشسته و کامیابی در این راه هم مشکل نمیشد. و این قرآن است که مرتباً ما را فرامی خواند که «وَأَنْتُمْ أَلَعَلَّوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ — وَالْعِزَّةُ لِلَّهِ وَرِلسُوهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ — إِنْ تَصُروا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ — يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِرِلسُوهِ لِمَا يُحْيِيكُمْ»

اگر این نوع زندگی را خواری و بردگی ننماییم، باید بگوئیم که واقعاً طرز فکر عجیبی است.

از جهت دیگر... ما آنقدر تجربه کردیم که از تجربه کردن سیر شدیم. این مظاهر تمدن پر باد و ظاهر آراسته را که مانند گدایان از اینجا و آنجا گرفتیم، در تمام شؤون زندگی و حیات فکری و اجتماعی و قانونی خود بکار بستیم، تا آنجا که وضع امروز ما بصورت مضحکی درآمده. هم در طرز فکر و قیافه اجتماعی مان، هم در شکل خوراک و پوشاکمان

برای نمونه قوانینی را یادآور می شویم که ابتدا از فرانسه یا از سایر دول اروپا گرفتیم، و پس از آن مرتباً هرگاه احتیاج به وضع قانون برای زندگی خود داشته ایم، از قوانین ممالک مختلف اقتباس کرده ایم. باید اعتراف کنیم که میان روح قوانینی که ما از خارج گرفته ایم و روح ملتی که این قوانین را برای او درست میکنیم. تضادی است دائمی. ملت به هر کسی که از قانون تخلف کند نشان افتخار میدهد، و او را قهرمان میشناسد، و از هیچگونه کمک و تشویق درباره او دریغ نمی نماید، میزان این تشویق هم باندازه نفرتی است که نسبت به دولتهای مجری قانون دارد، و در اعتماد خود نسبت به هئیت های حاکمه بخل روا میدارد، و یا از کمک خود در جمع ادله و قرائن و شهادات مضایقه می نماید.

چرا اینطور است؟ میگویند چون مردم عامی و جاهلند! ولی خیر! علت جهل نیست، تحصیل کرده ها هم به قانون جواب مثبت نمیدهند. علت حقیقی تنافریان روح ملت و روح قانون در عاریتی بودن آن نهفته است: زیرا این قوانین بهجوجه از مقتضیات اجتماعی و سوابق تاریخی و شعور ملی و اعتقادات مذهبی مردم کمک و نیرو نگرفته است بلکه از محیطی آمده که با روح این ملت از هر جهت بیگانه است. از جمعیتی است که برای خود تاریخ و دین و احتیاجات و موقعیت های خاص دارد. و مادامیکه قانون به روحیه ملت و احتیاجات آن جواب مثبت ندهد، ملت هرگز حاضر به اطاعت از آن و این از اخلاص نسبت به آن نخواهد شد.

ما نمی‌گوئیم که عزلت فکری واجتماعی اختیار کنیم؛ و از سیر تمدن بر کنار باشیم. ما در این کاروان سهیم و شریکیم، بلکه خود ما مسلمانان بودیم که سرمایه‌های هنگفت به جامعه تمدن انسان داده‌ایم، آری با اقدامات مثبت و فعالیتهای بزرگ ما این بنا پایه‌گذاری شده است، ولی متأسفانه امروز به این مطلب اهمیت نمی‌دهیم، و ارزش خود و احترام تقدم خود را نگه نمی‌داریم. وقتی این موقعیت در نظر ما ارزش پیدا میکند که قلوب و افکار ما از احساسات بردگی و استعمار خلاص شود، و افکار پاک آزاد مردان را پیدا کنیم! لکن ناله ما از این عادت گدائی خوار کننده‌ای است که بر آستان آن بنده‌وار دست بسینه ایستاده‌ایم، و این متاعهای عاریتی را بر صاحبش برنمی‌گردانیم. خوب بود کاری می‌کردیم که آنها هم گاهی از ما تبعیت میکردند.

خلاصه اینکه ما مسلمانهای خاورمیانه بر سرفرة انسانیت، موقعیت گدای بیکار را داریم. نه منزلت بخشنده بزرگوار که خود سرفرة احسان میگستراند.

بلی... جا دارد که مسکین و فقیر دست نیاز بسوی این و آن دراز کند اما کسیکه خود صاحب سرمایه‌ای هنگفت باشد، و با اینحال لباس گدائی بپوشد و به نام شرکت در تمدن بشری دست تکیه بسوی هر کس و نا کس دراز کند باید بگوئیم که این طرز شرکت تنها مخصوص طفیلی‌ها و در خور برده‌هاست. آنها که زندگی را جز بردگی نمی‌شناسند و ایمانی هم بغیر آن ندارند!

ناگفته نگذاریم که برای تمدن دو معنی است: یکی آنکه سهام ممتاز خود را در بنای تمدن از دست ندهیم و روش پایدار حیاتی و ذاتی را که از ریشه‌های زندگانی خودمان نیرو گرفته است بضمیمه تجربیاتی انسانی در فروع و تطبیقات زندگی حفظ کنیم. معنی دوم آنکه ظواهر تمدن فریبده دیگران را که برای خودشان حاضر و آماده کرده‌اند و مشخصات معنی دارد برای زندگی خود انتخاب نمائیم، بدون آنکه در خصوص آن مطالعه و فکری کنیم و تمدن خود را در آن دخالت دهیم.

تمدن بمعنای اول، تمدنی است که با افکار عالی انسانیت سازگار است ولی بمعنای دوم، تمدنی است که فقط درخور کنند فهم‌هاست و من می‌ترسم از اینکه شاید همین معنای دوم را از تمدن فهمیده‌ایم و لاغیر!

خلاصه آنکه جبهه غرب ما را بنده خود میداند، و همیشه ما را ذلیل و خوار می‌خواهد. و موقعیت ما در نزد آنها بیش از موقعیت طفیلی و برده نیست، و هر فکر یکه در

خصوص ملحق شدن به این جبهه پیدا شود ناشی از منافع مشترکی است که میان سرمایه‌داری استثمارگر و دستگاه استعماری پشتیبان آن است، و هر پرده دیگری که بخواهند روی این مطلب بکشند، پرده حیل و فریب است، و برای آن است که مردم به مقاصد آنها پی نبرند، ولی خوشبختانه مردم دیگر گول این ماسک‌ها و این پرده‌پوشی‌ها را نمی‌خورند.

ما در جنگ جهانی گذشته در خلال یک ربع قرن، دو مرتبه زمین و آسمان این کشور، و معاش روزانه و عایدات، و وسایل زندگی و جان افرادمان را، با خلوص نیت تمام به این جبهه بخشیدیم، ولی آنها ما را با دست خالی و خسارت زیاد از میدان زندگی خارج کردند. دیگر نمی‌خواهیم به آن راه باصطلاح سالم برگردیم، راهی که ممکن است آنها بردگان بسپارند، و برای سلامت آقایان سجد شکر بجا آورند. بلکه ما برای خود راهی را در پیش می‌گیریم که دشمنان را یکباره نابود کند و تا چند نسل و چندین قرن زندگی شرافتمندانه ما را تضمین نماید. اگر کشورهای اسلامی خاورمیانه که در زیر پتجه‌های خون‌آشام استعمار غرب قطعه قطعه شده‌اند، بار دیگر دست ذلت خود را بمنظور پشتیبانی از دولت‌های جنایتکار در پیام سختی دراز کنند، حقاً مستحق لعنت و خواری خواهند بود، در حقیقت دستشان را دراز نمی‌کنند بلکه پشتشان را برای غرب خم می‌سازند، تا آنان بنام پل پیروزی بر پشت اینان سوار شوند؛ و خود را از جهنم بلا و معرکه جنگ برهانند، و پس از آنکه از پل گذشتند خر ذلیل را که تا آن هنگام سوارش بودند با یک لگد دور کنند!

سرمایه‌داری غرب و سوسیالیستی شرق هر دو با ما عداوت اساسی و علنی دارند. و در خصوص ما هر دوی آنها جبهه واحدی را تشکیل می‌دهند، نمونه زنده این دشمنی را در خصوص مسلمانان فلسطین مشاهده کردیم. همان وقت دیدیم که هر دو جبهه ذلت و خواری مسلمین را می‌خواستند، و از کرسی استعلاء و برتری جوئی فاجرانه خود به زیر نمی‌آمدند.

ما فراموش نکرده‌ایم که لشکر متفقین در جنگ جهانی اخیر چه اهانت‌های مردم ما روا می‌داشت، ما دیدیم که چگونه وسائط نقلیه آنها افراد غیر نظامی را زیر می‌گرفت؛ شرافت و ناموس ما بود که در زیر چکمه‌های جنایتکاران پایمال می‌شد؛ همانگونه که با برده‌ها و کنیزها رفتار می‌شود. از ظلم و ستم بهیچ عنوان مضایقه نداشتند، و هر نقطه‌ای را که اشغال می‌نمودند جز این عمل نمی‌کردند.

ما فراموش نمی‌کنیم آن نگاه‌های تحقیرآمیز یک از چشم‌های هزارها اجنبی و گروه‌های مختلفی که متفقین از سراسر دنیا در کشور ما پیاده کرده بودند، چگونه بر مردم ما

دوخته شده بود. اینها نه تنها در ایاب و ذهاب خود به افراد عادی به نظر حقارت مینگریستند؛ بلکه به مامورین پلیس و افراد ارتش ما هم بی اعتنا بودند. وقتی پلیس ما برای رسیدگی به حادثه‌ای مربوط به یک سرباز بیگانه در محلی حاضر می‌شد، کاری و وظیفه‌ای جز تماشا نداشت. متفقین بدون اندک رحم و شرم افراد کشور را زیر ماشینهای خود له میکردند، یا با لگد آنها را دور میزدند.

ما بعد کافی گرسنگی کشیدیم تا قشون متفقین که از نقاط مختلف دنیا بکشور ما آمده بودند سیر شوند، و باندازه کافی رنج بردیم تا کارخانه‌های ما برای آنها مهمات تهیه کردند، همچنین سرمایه‌ها و گردانندگان آنها در اختیار آنها گذاشتیم تا در نتیجه مواجه با شکست و کمادی بازار شدیم. اما بعد از همه این بیچارگی‌ها و محرومیت‌ها، اشغال کننده با تمام افتخار ایستاد و بر ما منت گذاشت که از شما حمایت کردیم و استقلال شما را حفظ نمودیم.

این یک گوشه از داستان غرب و طرز رفتار آنها با ما بود. و اما داستان جبهه شرق یعنی کمونیستی:

کمونیست‌ها همان هنگام که یهود را مسلح می‌کردند، از روی مبادی و اصولی که خودشان به آن دعوت میکردند پرده برداشتند، اسرائیل همان امت بود که به بهانه دین و بنام اینکه دین یهود قدیم‌تر است میخواهد بر تمام معالک روی زمین حکومت کند. و ما میدانیم که عنصر دین اولین مطالبی است که کمونیستی منکر آن است؛ معذک در این مورد بخصوص بیدین با مدعی دینداری هماهنگی کامل کرد، و واقعاً پای بند دین نیست، بلکه تنها به منافع شخصی خود توجه دارد، و تمام تبلیغاتی هم که به اصول و قوانین میکند، وقتی با منافع خصوصی او اصطکاک پیدا کرد، همه را زیر پا خواهد گذاشت. اسرائیل در روی زمین یگانه دولتی است که بر پایه عنصر دین تشکیل شده و عنصر دین اولین مطالبی است که کمونیستی منکر تشکیل دولت بر آن اساس است.

کمونیستی گاه و بیگاه لقمه نانی به ما نشان میدهد، و فکر ما را از تلخی نگر یستن به ثروتهای هنگفتی که فطرت انسانی از منظره آن متنفر است برمیگرداند! ولی این نان را مجانی نمیدهد بلکه در مقابل، مقدسات ما را از ما میگیرد؛ نه تنها مقدسات دینی بلکه تمام شرافتهای انسانی ما را، تا بتواند فکر ما را تنها در دایره خوراک و پوشاک محبوس کند، و مجال هر گونه تفکر و تعقل را از ما بگیرد.

باید دانست که اگر چه بر اثر ترزیه‌های عوامل فساد سخن از مقدسات انسان بمیان آوردن، در این کشورها حرف بی اساس و خیالات جلوه مینماید، و مردم حق دارند

اینگونه تصورات را داشته باشند زیرا با اوضاع کنونی حفظ مقدسات بمعنی واقعی آن ممکن نیست. و بدنهای فرتوت و خرد شده میلیونها افراد برای احساس مقدسات جایی باقی نمیگذارد. و پائین بودن سطح زندگی و محرومیت ادراک و شعور مردم را سخت بخود مشغول داشته است. ولی کسانی که در همین سرزمین دارای نظام دیگری می باشند که همان نان کمونیستی را می دهد، و آنانرا از فساد ثروتهای بیحد و حساب و اختلافات طبقاتی برکنار می دارد، و برایشان اجتماعی متوازن که در آن افتراء و محرومیت نباشد درست می کند، و در عین حال غذای روح و آزادی فکر و شعور انسانی هم به آنها عطا می کند و ترقی و عزت حیات اجتماعی آنها را تأمین می نماید عذری نمیتواند یافت.

عذر ما مسلمانها در این ممالک اسلامی چیست که در خانه خودمان نظام دیگری داریم که ما را در ذیل کاروان تمدن جای نمیدهد، نه در جبهه کمونیستی و نه در جبهه سرمایه داری. بلکه هم عدالت اجتماعی کامل در داخل کشورهای ما ایجاد میکند، و هم شخصیت بین المللی به ما میدهد. نظامی که حیثیت گذشته ما را در مجامع دولتهای دیگر به ما برمی گرداند. هم ما را و هم جامعه بشریت را از بلای جنگ خانماسوز نجات می بخشد.

عذر ما چیست وقتی در همین اسلام عزیز خودمان قوانین و مقرراتی هست که مشکلات داخلی ما را حل می کند، بعلاوه هیچگاه نمیگذارد که بر سقره انسانیت جای گدایان ذلیل را بگیریم بلکه ما را در دستگاه تمدن انسانی صاحب سهم می نماید، صاحب سهمی که خودش به دستگاه کمک می کند و سرمایه هائی هم که از خودش دارد اندک و ناچیز نمی باشد؟

من تعجب می کنم چطور ممکن است انسانی خود را از جایگاه شرافت به میدان ذلت افکند!! چطور ممکن است انسانی حاضر شود دست بخشنده خود را به دست گدائی تبدیل کند!! من نمی فهمم کدام انسانی است که مقام فرماندهی خود را بدهد و فرمانبری را اختیار کند در حالی که میتواند طریق عزت را انتخاب نماید، اگر با حس حقارت و ذلت در ضمیر خود مبارزه کند!

بدون شگ ما سرمایه هائی از خودمان داریم که به جامعه تمدن بشری اعطاء کنیم، آنطور که اغلب تصور میکنند مفلس نیستیم. آنگونه نیستیم که جبهه شرق و غرب میخواهند به ما تلقین کنند که عقب مانده و بیچاره ایم. بلی آنها میخواهند ما اینطور فکر کنیم تا جای حس اعتماد ما را اضطراب، و جای امید ما را یأس و ناامیدی بگیرد تا مانند شکارهای خود باخته گاهی در دام این و گاهی در چنگال آن گرفتار باشیم.

آری. محققاً سرمایه‌های ملی و دینی ما بقدر کفایت بلکه بیشتر از حد کافی است. لکن به آنچه بیش از هر چیز محتاج می‌باشیم اعتماد به نفس است. حیات ما در همین اعتماد واقعی به اسلام و ایمان به خداست. و نجات در همین اعتماد و ایمان است.

تنها در سایه اسلام راه نجات است

وقتی معلوم شود که مقررات اسلامی زمینه برطرف کردن مشکلات اساسی ما را هم میکند، و برای ما میدان وسیع عدالت اجتماعی را مهیا می نماید و ما را در حکومت، ثروت و کارمزد به عدل رهبری میکند: می فهمیم که این دین در کشور ما عملی تر از هر ملک دیگری است که بخواهیم بنام شرکت در تمدن بشری آنرا انتخاب کنیم. بلی وقتی ن مسأله بر ما روشن شد می فهمیم که اسلام در کشور ما بطور قطع از کمونیستی عملی تر است (با فرض آنکه از نظر ارزش انسانی، و نتایج عدالت اجتماعی با اسلام مساوی شد):

اولا، اسلام در کشور خود ماست و محتاج نیستیم آنرا از آن سوی مرزها بیاوریم، چنانکه صندوقهای در بسته را وارد میکنیم که گاهی شکسته و گاهی فاسد از آب میآید، زیرا نه در مقابل چشم ما تهیه شده، و نه از دردها و آرزوهای ما الهام گرفته است.

دوم آنکه، اسلام دوست صمیمی ماست، دوستی او با ما از چهارده قرن پیش روع شده و در تمام این مدت در خیر و شر، در رفاه و گرفتاری ما را رها نکرده است. چه گاه که روی ترش باو نشان دادیم، چه زمانی که به استقبال او شتافیم. بعد از همه این ریانات باز او بهترین صدیق ماست، نام اسلام در قلوب ما اهتزاز آور است، و در مساسات ما خاطرات شیرین و در روح ما آهنگ دلنشین دارد. نه بافکار و عادات و سنن

ما و نه بعواطف و احساسات ماهیچیک مثل کمونیستی بیگانه نیست. اگر ما از کمونیستی مطلبی را بپسندیم جنبه‌هایی هم از آن مورد پسند ما نیست. و اگر از یک سو به آن الفتی پیدا کنیم، از جهت دیگر نسبت به آن وحشت داریم، خلاصه در مورد کمونیستی بر فرض عدالتش مطمئن نیستیم که بتوانیم صف واحد و نیرومندی را برای تأمین عدالت اجتماعی تشکیل دهیم. در صورتی که می‌دانیم اگر واقعاً دعوت به اسلام شود جبهه قوی و متشکلی بوجود خواهد آمد.

بعلاوه اسلام نقطه اتکای نیرومندی است که سرمایه‌داری استثمارگر نمیتواند آنرا مردود شمارد در حالیکه میتواند کمونیستی را دفع کند. و بدیهی است کسانی که نسبت به وطن و اجتماع خود خلوص نیتی دارند، و مردم را از این طریق دعوت به عدالت میکنند، خودشان عدالت اجتماعی را میخواهند و هدف واقعی آنها نیل به این آرزو است، و عنوان عدالت را وسیله برای نشر مسلک معینی و لفافه برای تحریک مردم علیه یکدیگر قرار نمی‌دهند، این وطنخواهان نمیتوانند از یک سلاح قوی مثل سلاح اعتقاد اسلامی چشم‌پوشند. اسلام سلاحی است که در دست مردم حاضر و آماده است، و در قلوب آنها قرن‌ها ذخیره شده است، و اگر مردم را به این عقیده دعوت کنند بیدرنگ جواب مثبت می‌شنوند، اینها میتوانند با دعوت به اسلام روحیه مردم را نیرومند کنند و آنها را با حرارت و شوق عظیم بطرف مقصد حرکت دهند.

کسانی که میخواهند اسلام را از صحنه مبارزه در راه عدالت اجتماعی کنار بزنند، تا مردم را اجباراً به زیر پرچم کمونیستی درآورند، اگر تصور کنیم که نیت پاک دارند باید بگوئیم یا بخود خیانت می‌ورزند، یا به مردم خیانت میکنند، از آنجهت که به ارزش نیروی عظیم اسلامی پی نبرده‌اند، و نمیدانند که این نیرو تمام وسایل حرکت و پیشرفت بسوی هدف را برای آنها آماده میکند، و یا علت جهل نیست بلکه عداوتی است که نسبت به این نیروی بزرگ دارند، و اگر نه جهل است و نه عداوت باید گفت: قیمتی برای خود قائل نمی‌باشند و میل دارند مانند برده‌ها با لقمه نانی که پس مانده سفره بیگانگان است سیر و راضی باشند...!

من خوب می‌فهمم که استثمارگران و تجاوزکاران چگونه به اسلام عداوت می‌ورزند، گاهی با خریدن کسانی که عنوان دین را وسیله ارتزاق قرار داده‌اند و یا با خفه کردن داعیان حقیقی اسلام، و متهم کردن آنان به تهمت‌های گوناگون، خلاصه میخواهند به هر وسیله‌ای که شود اسلام را از صحنه فعالیت‌های اجتماعی خارج سازند، تا خود را از شمشیر برنده و عریان آن که بر گردن متجاوز و استثمارگر گذاشته شده است خلاص

کنند. اما اینکه خود داعیان به عدالت اجتماعی با اسلام دشمنی کنند برای من نامفهوم است. و باید گفت که در پشت پرده این مخالفتها نیرنگهایی است که مردان پاک نباید از آن غافل باشند، مقصود ما از مردان پاک افرادی هستند که هدفی جز عدالت ندارند، و مبارزه آنها صرفاً برای مردم است، و برای نیل به این هدف بزرگ و مقدس فکرشان از هر غرضی پاک شده است، در کارشان نه خودنمایی است و نه انحراف.

من نمی گویم که در قضاوت عجله کنیم بلکه مشکلات اساسی خودمانرا تجزیه و تحلیل نمائیم و بر اسلام عرضه بداریم. تا ببینیم آیا برای این مشکلات در اسلام راه علاجی هست یا نه؟ مشکلات اجتماعی که در وضع کنونی از آن رنج میبریم، اینها است:

۱- بدی توزیع ثروتها

۲- مشکل کار و کارمزد

۳- نبودن تساوی امکانات و محیط مساعد برای رشد استعدادها بطور یکسان و

برای همگان

۴- فساد دستگاه کار و ضعف تولید

البته مشکلات دیگری هم هست که محصول همین چهار مشکل اساسی و بزرگ است. و یا تراکم همین مشکلات می باشد.

اکنون بیائیم این مشکلات را یکی یکی در پیش بگذاریم و به اسلام عرضه کنیم تا متوجه شویم که اسلام چگونه این مسائل را بطریق اطمینان بخش، با آرامی و بدون خطر حل می کند:

۱- بدی تقسیم در امور ملکی و مالی

کسی پیدا نمی شود در این مطلب مجادله کند که تقسیم املاک زراعتی در ممالک ما مسلمانان خاورمیانه وضع خراب و آشفته ای دارد، و لازم است هر چه زودتر به تعدیل آن اقدام گردد. امروز اختلافی در صحت این فکر نیست، تنها اختلاف در این است که این وضع غیرقابل بقاء را چگونه باید علاج کرد؟.

وقتی کار به اینجا میرسد که هزار فرد یا خانواده، اکثر زمین های قابل زراعت را در اختیار دارند؛ در مملکتی که جمعیت آن مثلاً بیست ملیون است دیگر برای ما مجالی نمی ماند که در بدی تقسیم املاک و فساد آن اختلافی داشته باشیم.

این جریان در مورد اموال منقوله وضع خرابتری دارد، زیرا کمتر از ده هزار نفر

بیش از ثلث ثروت موجود در بانکها و شرکتها را در دست گرفته اند! پس اختلاف رأی در طریقهٔ علاج است، نه در حقیقت درد.

شخصی که فکر سرمایه داری دارد، پیدا می شود و اینگونه صلاح اندیشی میکند که: اوضاع املاک زراعتی را باید تغییر داد، تا در آینده دچار طوفانهای مهلکی که از افق نزدیک آشکار است نگردیم... آنگاه قانون تحدید مالکیت در زمینهای زراعتی را پیشنهاد میکند، که از حد معینی تجاوز نکند. و اضافه میکند که دولت مازاد را از سرمایه داران بخرد، و از این راه مالکیتهای کوچکی تشکیل دهد. این فکر فکر سرمایه داری محض است. زیرا معنی این پیشنهاد تبدیل ثروت غیر منقول است به ثروت منقول آنهم بمقدار هنگفت که فاصلهٔ عمیق طبقاتی دارد، و هر چه در آن بیندیشند باز همان آش است و همان کاسه. و عجب است که سرمایه داری کند فهم این مقصود را هم ادراک نمیکند. و آنرا به کمونیستی متهم میسازد و مورد حمله قرار میدهد.

شاید ما نمی فهمیم و سرمایه داری خوب میفهمد؟! بلی آنها خوب ادراک میکنند که این بندگان روی زمین مشتی خرده چوب آدم نما می باشند، که نه ترسی از آنهاست و نه خطری. سرمایه داران و مالکین اراضی می فهمند؟! که زمین حکم غلام حلقه بگوش را دارد ...

نه، ترس از فرارش هست و نه از جانب آن خطری متوجه میباشد. آنها می دانند که داشتن زمین یعنی داشتن یک مشت نفوس که گرسنگی و مرض آنها را بصورت مخلوقات ضعیف و لاغر درآورده است. بدیکه دیگر برای خود موجودیت و ارزشی احساس نمی کنند، و در فکر اینکه عدالت و انصافی در کار هست یا نیست نمی باشند. چه بهتر که با بودن این گروه بنده بی ارزش و بی آزار اموال آنها برای بهره برداری در همین زمین باقی بماند، لکن اگر تبدیل به منقول گردید ناچار میشوند که اینها را در کارگاهها و کارخانه ها استخدام کنند یعنی آنجا که کارگران دور یکدیگر جمع میشوند، و در اجتماعشان احساس و ادراک رشد میکنند و روزی از روزها حقوق انسانی خود را مطالبه میکنند!

اما دولت در این سالهای اخیر خواسته است کاری انجام دهد - البته در چهار چوبه فکر سرمایه داری، و در حدود رعایت مصالح طبقه مالکین و سرمایه دارانی که دولت نماینده آنهاست - ... ولی باید گفت که این قدمهای کوچک و آهسته و در اصلاح اوضاع

فاسدی که فسادش از حد گذشته است اثری ندارد، زیرا اوضاع اجتماعی حاضر از زشتی و پلیدی به مرحله‌ای رسیده که این ناز و نوازشهای ملایم علاج دردهای سنگین او را نمی‌کند!

اینجاست که کمونیستی مردم را بسوی خود دعوت میکند و با صدای رسا به گوش آنها میخواند که تنها چاره و راه خلاص مردم طریقه معین کمونیستی است! حالا بینیم اسلام چه میگوید و در مقابل این آراء راه و روش اسلام چیست؟ می‌دانیم که اسلام مالکیت فردی را محترم میشمارد. این حقیقتی است که در آن تردیدی نیست، و از اینجهت با اساس نظریه کمونیستی مخالف است.

لکن کدام مالکیت فردی است که اسلام آنرا مقرر میدارد، و ضمانت اجرایی آنرا عهده‌دار است؟ آن مالکیتی است که به وسایل مشروع یعنی وسائل صحیحی که اسلام برسمیت می‌شناسد پیدا می‌شود.

اسلام کار و کوشش را سبب انحصاری تملک می‌داند. کار به هر قسمی که باشد. خواه بدنی خواه فکری. بهمین جهت ربا را حرام کرده است، زیرا آن زیادتی که همراه مال قرض شده برمیگردد در نتیجه کار بدست نیامده بلکه از سرمایه استفاده شده است. و سرمایه هم در ذات خود از وسایل کسب و انتاج صحیح نمی‌باشد، و پاداشی بر آن مترتب نیست. زیرا عوض فقط در مقابل کار قرار می‌گیرد. این مطلب که: «مبدأ اساسی برای مالکیت در اسلام کار است» موضوعی است که جای هیچ تردید و جدل در آن نمیباشد.

همچنین اسلام برای زیاد کردن مال راههای معینی را مقرر کرده است. و هر طریقی را که از حدود وسایل مشروع خارج شود اجازه نمیدهد — همانطور که در ربا گفتیم — اسلام قمار و غش در معامله و احتکار و گرانفروشی، بلکه سود بی اندازه‌ای را که موجب اجحاف و مخالف عدالت است، از حدود شرع خارج میکند.

معلوم است قانونیکه درآمد و کسب را با وسائل نامبرده اجازه نمیدهد، تحصیل مال را از راه سرقت و غارت و از میان بردن هستی دیگران و از راه ظلم و تعدی، بطریق اولی از وسائل تملک و ازدیاد مال نمیداند.

خلاصه هر مالکیتی که بر پایه صحیح که اسلام آنرا تصدیق کند قرار نگیرد، یا بر اساس صحیحی باشد، اما ازدیاد آن به وسائلی که اسلام مقرر داشته است انجام نیابد، آن مالکیت تقلبی است و مورد قبول اسلام نیست، ضمانت اجرایی هم برای آن عهده‌دار نمیباشد.

این اصل اول مالکیت در اسلام است که بخودی خود جلو تراکم ثروت را از همان ابتدای کار میگیرد. بنابراین مالیکه در نتیجه کار و فعالیت شخصی بدست میآید، مالی که با سود سرشار فروخته نمیشود، و با غش و ربا چند برابر نمیگردد، و خلاصه بهره‌برداری بر اساس احتکار و ظلم نیست... چنین مالی طبعاً بعد تراکم نخواهد رسید تا مضر به حال اجتماع گردد، و فاصله‌های طبقاتی ایجاد کند.

شایسته است که به این عوامل طبیعی عامل مالیات دائمی یعنی زکوة را اضافه کنیم... این یک تکلیف ایجابی است که بمیزان ثابتی از اصل ثروت هر ساله گرفته می‌شود.

اینجا مطلبی است که باید در باب دفاع از این فرضیه گفته شود: مغرضین و منحرفین زکوة را در قیافه زشت و نامطوبعی نشان می‌دهند، و آنرا در قیافه احسان ذلت‌آوری که نامناسب با شرافت انسانی است تصویر می‌کنند.

اما باید گفت که اسلام چنین دستوری نداده است که خودت زکوة را به اهلش برسان، بلکه به کسانی که عهده دار امور مسلمین اند گفته است زکوة را جمع‌آوری کنند، و طبق قوانین معین که قابل تطبیق با احتیاجات اجتماع و اوضاع هر زمان باشد خرج و مصرف نمایند. نظامی به این شکل کجای آن ذلت‌آور است؟ این مغرضین و منحرفین از حقیقت‌اند که پیوسته می‌کوشند عمل زکوة را در چهره نازیبا رسم کنند، و در این قیافه که: ثروتمندی می‌بخشد و تصدق می‌دهد، و فقری می‌گیرد و تشکر می‌کند. دست دهنده‌ای بالا قرار گرفته و دست گیرنده‌ای زیر آن، چهره‌ای مقابل چهره دیگر است، و مباشرتی است میان یک فرد و فرد دیگر!

این صورت زشت و ناپسند را از کجا آورده‌اند؟ من نمی‌دانم!

اگر امروز دولت مالیاتی برای تعلیم تعیین کند، و درآمد آنرا برای هدف‌های فرهنگی اختصاص دهد، و در راه‌هایی از قبیل ساختن خانه، پرداخت حقوق فرهنگیان، تهیه وسایل تحصیل و کتاب و غذای محصلین مصرف کند آیا باید بگوئیم این روش گدائی است و موجب ذلت است؟! توهین به مقام استاد و دانشجو است؟ برای آنکه از ثروتمندان گرفته شده و در مخارج نیازمندان صرف گردیده است؟!.

اگر دولت قانونی وضع کند که از هر ثروتی کم یا زیاد $\frac{2}{5}\%$ جهت اصلاح امور ارتش و تسلیحات گرفته شود، و این درآمد را منحصر به امور لشکری کند... باید گفت ارتش و لشکر گداست؟ و این عمل توهین بافسران و درجه‌داران است، چون دولت مخارج

نرا از ثروتمندان گرفته است؟! و حال آنکه ثروتمند و فقیر هر دو در تأدیه آن شرکت داشته‌اند؟

زکوة هم مالیاتی است مثل همین مالیاتها که جمع میشود: و سپس در راه‌های مفید مصرف میرسد. همه یک جا جمع و در مقام خرج تقسیم میگردد. این احسان فردی نیست که از دست شخصی خارج شود و عیناً به دست فرد دیگری برسد.

اگر امروز مشاهده می‌شود که پاره‌ای مردم زکوة مالی اموال خود را مستقیماً و دست خود میان مستمندان تقسیم می‌کنند، این روش آن نظام معینی که اسلام مقرر کرده است نیست. این دسته مردم که چنین عمل می‌کنند برای آنستکه زکوة مانند مالیات جمع‌آوری نمی‌شود تا در موارد لزوم بحسب مقتضیات زمان صرف گردد.

لکن غفلت خود مردم و در غفلت نگهداشتن آنها به جایی رسیده که بعض افراد در مجامع، سخن از زکوة می‌گویند و آنرا احسان فردی که موجب خواری و سرافکندگی است، و مردم را عادت به گدائی میدهد می‌شمارند!

جرات این افراد در برابر حقایق روشن و ابتدائی اسلام و بی‌پروائی آنها تا این درجه تنها ناشی از غفلت گویندگان و شنوندگان آن است. غفلتی که به سرحد حماقت و بلاهت رسیده است. و هر دو دسته هم روز بروز در کشور ما زیاده‌تر می‌شوند بلکه در محیط تحصیلکرده‌ها و روشنفکرها رواج این سخنان بیشتر شده است... مقصودم روشنفکرانی که گوششان پیوسته برای هرگونه اعتراض نسبت به قوانین اسلام باز و آماده است، و از شنیدن این جملات شاد و خندان می‌شوند برای اینکه ثابت کنند واقعاً روشنفکرند!

باری برگردیم به مطلب خودمان یعنی بیان قوانین اسلامی در مسأله بدی تقسیم امور ملکی و مالی:.

ملاحظه کردیم اسلام مالکیتی را که بر اساس صحیح تملک استوار نشده باشد برسمیت نمی‌شناسد، همچنین مالکیتی را قبول دارد که افزایش آن با وسایلی که اسلام مقرر کرده انجام گرفته است، سپس ملاحظه کردیم که در مورد گرفتن $\frac{2}{5}\%$ مقداری از اصل سرمایه و اختصاص آن به اصلاحات امور اجتماعی و مساعدتهای مخصوص به نیازمندان، اسلام نظام ثابتی را بدست می‌دهد، و در مورد این مساعدتها یا یکجا کمک می‌کند تا برای کار سرمایه‌ای باشد، یا اگر کاری از آنها ساخته نیست بصورت ماهیانه می‌دهد، و یا به هر شکل دیگری که مصلحت عمومی اقتضا کند.

اما باید دانست که حقوق مالی اسلام به همین جا ختم نمی‌شود. آنچه گفته شد

در صورتی است که اجتماع در حال تعادل باشد و اختلال و اضطرابی در آن نباشد. ی
هنگامی است که احتیاجات فوق العاده و حالات استثنائی بعلت مواجه با حوادث داخلی
یا خارجی برای جامعه پیش نیاید. اما هنگامیکه اوضاع تغییر کرد و احتیاجات ضروری و
فوری پیدا شد، حق اجتماع در استفاده از مال بدون قید و شرط است، و حق مالکیت فردی
در مقابل این حق اجتماعی ایستادگی نمی کند.

اسلام تمام این اختیارات را به حکومتش اعطا میکند— البته به حکومتی که
نماینده اجتماع است— نه تنها برای مواجهه با احتیاجات روز، بلکه برای دفع ضررهائی
که احتمال وقوع آن میرود.

از اختیارات حکومت اسلامی است که اول مالیاتهای خصوصی را— غیر از
مالیاتهای عمومی— آنطور که مصلحت میداند تعیین کند سپس عوایدی را مخصوص
ارتشی، و عوایدی جهت فرهنگی، و عوایدی را برای بیمارستانها، و اصلاح امور اجتماعی
و... ترتیب دهد، و درآمدی را هم برای پیش آمدهای غیر منتظر که طبعاً مخارج لازم
دارد و در بودجه های عمومی قبلاً منظور نشده و در موقع ضرورت کافی نیست منظور نماید.

حکومت اسلامی حق دارد از املاک مردم مقداری را جدا کند، و از ثروتها مبلغی
را بگیرد— البته بنسبتی معین— آن مقداری که برای تعدیل اوضاع اجتماع، یا مواجهه با
هزینه های فوق العاده جهت حفظ اجتماع از آفات ضروری میداند: آفت جهل، آفت
مرض، آفت محرومیت، آفت عیاشی ها و خوشگذرانیها، آفت کینه و عداوت میان افراد و
اجتماعات و سایر آفاتی که بجهت آن اوضاع اجتماع واژگون می شود.

حتی دولت اسلامی می تواند تمام املاک و اموال را ضبط کند، و مجدداً براساس
جدیدی تقسیم نماید— اگر چه مالکیت های اولیه بر پایه های صحیح و وسائل صحیحی که
مورد تصدیق اسلام است بوده باشد— چرا؟ برای اینکه دفع ضرر از کل اجتماع یا پیشگیری
از زیانهای احتمالی برای حفظ اجتماع، از رعایت کردن حقوق افراد اولی است. و
نظریه اسلام در مسأله هماهنگی اجتماعی در اینجا تعارضی میان حقوق فرد و حقوق
اجتماع تولید نمیکند. زیرا هر ضرر اجتماعی را اسلام ضرر به همه افراد می داند، و
حکومت را مسؤول می نماید که این افراد را هنگام ضرورت از ناحیه خودشان حمایت کند!

از بحث های گذشته بطور وضوح معلوم میشود که تصرفاتی که به این حد نمیرسد
طبعاً مقدور است. و دولت اسلامی می تواند اراضی مالکین را در اختیار صاحبان آن باقی
گذارد، و بگوید: مالکیتش از آن شما اما از نظر عمل مقداری را که مالکین خودشان

زراعت میکنند به خودشان بدهد و مازاد را بعنوان ارفاق به افرادی که محتاجند و قادر به کار میباشند واگذار کند تا بنفع خود از آن بهره برداری نمایند؛ بدون آنکه در مقابل پاداش یا اجرتی از آنها بگیرند.

همچنین حکومت اسلامی می تواند در مورد اجاره های زمین دخالت کند، و حدودی برای نرخ آن تعیین نماید که راه تجاوز را بگیرد. یا درآمد محصول را به نسبت معینی ترتیب دهد تا به مستأجر ظلم و اجحاف نشود، یا به مقتضای زمان در این حدود شرائطی را منظور نماید. خلاصه حکومت اسلامی از هیچ جهت دست بسته نیست جز آنکه باید عدالت عمومی را مراعات کند و از تعدی و ظلم برکنار باشد، دولت می تواند برای برقراری عدالت شورای قضائی تشکیل دهد و این وظیفه را بشورا واگذار بنماید.

با شرحی که داده شد، اکنون خوب می فهمیم که اشکال مالکیت فردی فقط در ذهن کسانی است که اسلام را خوب نمی شناسند، یا کسانی که اسلام را می شناسند اما بر روی آنچه خدا فرستاده است پرده می کشند، و برای ما الناس مسلطون علی اموالهم را عنوان میکنند بدون آنکه حکم: «لا ضرر ولا ضرار» را پیش بکشند. چنانکه «لا تقربوا الصلوة» را میخوانند و «و انتم سکاری» را فراموش می نمایند.

مالکیت فردی در اسلام محترم است لکن با همان قیودی که گفتیم و آن امکاناتی که منظور کردیم، زیرا این نظام به تمایلات طبیعی افراد در مورد تملک جواب مثبت میدهد، و به فرد حق مالکیت اعطاء میکند، و در مقام کار و تولید هم حداکثر ترغیب را دارد، اما میگوید تمام درآمد این املاک در مورد لزوم باید برای پیشرفت و ترقی همه جانبه اجتماع صرف شود و وسیله خدمت به جامعه گردد.

پس این نظام بیشتر رعایت عدالت میکند تا کمونیستی و لطف و رحمتش هم بیشتر و عدالتش شاملتر و کاملتر میباشد: همراه با عدالت است، زیرا جز در مواقع ضروری لطمه ای به مالکیت فردی نمیزند. توأم با مهر و مودت است زیرا قدرت تولیدی افراد را عملاً تضمین می کند و عدالتش هم شاملتر است، زیرا فرد را برای اجتماع و اجتماع را برای فرد میخواهد.

۲- مشکل کار و کارمزد

وقتی معلوم شد که در نظر اسلام تنها عمل و فعالیت سبب مالکیت و ازدیاد ثروت است، بنابراین کار تعیین کننده اساس ارزشهای اجتماعی و اقتصادی است. حال این

کار فکری باشد و مغزی یا جسمی باشد و دستی.

اسلام کار را بعنوان یک امر مقدس محافظت مینماید، و برای دستی که کار میکند احترام خاصی قائل است تا آنجا که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در باب مقدس بودن کار میفرماید: «کسی که بار زندگی خود را به دست خویش میکشد مورد مغفرت الهی قرار گرفته است.» و باز میفرماید: «خداوند بنده صاحب شغل را دوست میدارد.» و «هیچیک از شما طعامی بهتر از حاصل دسترنج خود را نخورده اید».

آن اصل کلی که به قاضی و حاکم حق می دهد تا در مورد قضایای بی سابقه احکام تازه ای از قواعد اسلامی استنباط کند، به حکومت اسلامی هم حق می دهد که مطابق احتیاجات کارگران موازینی معین کند، اصل صلاحیت استنباط مفتی در مواردیکه دلیل بخصوص نباشد و همچنین اصل صلاحیت حاکم برای مقابله با احتیاجات به حکومت اسلامی اختیار میدهد که برای کارگران، متناسب با احتیاجات زمان، قانون کارگری وضع کند - البته در حدود عدالت و تأمین معاش کارگر و جلب رضایت او.

در این میدان وسیع، و این آزادی دامنه دار فرصتهای مناسبی است برای جبران هر پیش آمد و مقابله با هر وضع استثنائی که در پرتو مصلحت های اجتماعی و عمومی، و در پرتو اصول و قوانین دیگر اسلامی قرار گیرد، آن مبادی و قوانینی که مغبون کردن را حرام شمرده است، مانند هر جریانی که منجر شود به این که عیاشی و تنعم در یک طرف و فقر و محرومیت در جانب دیگر قرار گیرد، هر جریانی که موجب شود پول در دست افراد محدود، محبوس گردد و ثروت ها در میدانی کوچک و محصور گردش کند. کیست که نداند یکی از اصول ابتدائی اسلام این است که: ثروت نباید در دست اغنیاء حالت انحصاری پیدا کند؟ قرآن می فرماید «كُنْ لَا يَكُونُ ذُوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» انفاقات را لازم کردیم تا ثروت در میان ثروتمندان دست بدست نگردد.

هر نظام کارگری که منجر به این نتیجه شود «یعنی تراکم ثروت در دست عده معدود» آن نظام اسلامی نیست و اسلام آنرا قبول ندارد. در پرتو همین اصل کلی و قوانین عمومی سابق الذکر می شود اجرت کارگری را با اطمینان خاطر تعیین کرد.

و اما ساعات کار - مطابق مقررات عمومی اسلام (که هر عمل زیان آوری را حرام می شمارد) ساعات کار محدود است. زیرا با فرمول: لا ضرر ولا ضرار آنچه موجب شود که بهداشت کارگران را بخطر اندازد یا آنها را از استراحت لازم محروم کند. و آرامش

سوره حشر - آیه ۷ - صدر آیه چنین است: ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فليسوا للرسول ولا لذی القرى و التنافی و الماکین و ابن السبیل کی لا...

خاطرشانرا به نگرانی های امروز و فردا سلب نماید، از نظر اسلام حرام است و بر حکومت است که بحسب مقتضیات روز برای حفظ این جهات مقرراتی وضع کند.

مقررات کارطوری است که روز بروز در تجدید است، و مقتضیات دائم در تغییر. بهمین جهت اسلام قوانین کلی وضع کرده است، و اصولی را بیان نموده که بوسیله آن، مقررات منطبق با اوضاع روز وضع شود، این خط مشی عمومی اسلام است تا بتواند با احتیاجات و حوادثی که هر روز پیش می آید روبرو گردد؛ و تجربه های بشری که در نتیجه عمل در هر زمان پیدا می شود با قوانین اسلام منطبق گردد، خلاصه اسلام دائماً خط سیر عمومی را حفظ می کند تا اجتماع از هدفهای خود کنار نیفتد، و عملیات اجتماع با روح و مبادی اسلامی مخالف نشود.

در بحث گذشته از گفتار «مالکیت فردی» مطلبی ماند که عمداً آنرا بتأخیر انداختیم، و آن مسأله «احتکار» است که هم به مالکیت عمومی ارتباط دارد، و هم به مسأله کار و کارمزد. زیرا امر احتکار بسا منجر می شود به اینکه صاحب کار در مورد کارگران زورگوئی کند علاوه بر اجحافی که در بازار برای فروش کالای خود مینماید. کارگرانی که در صنعت یا شغلی کار میکنند که انحصار به فرد یا شرکتی دارد در زحمت و رنج بسر میبرند مانند رعایائی که در مزارع اجباراً به کار کشیده می شوند. منتهی فرقی نیست که تبول اراضی احتکار زمین است و این نوع احتکار احتکار صنفی و محدود کردن صاحبان مشاغل است.

اسلام بطور کلی احتکار را منع کرده است. و نیز حقی را که امروز بنام حق امتیاز مینامند حرام میداند.

باید دانست که مشاغل عمومی را اسلام برای هر فرد مشروع دانسته و جلوگیری از آنرا ظلم میداند. اما آنچه که امروز بنام ملی شدن نامیده می شود، خود اصل بزرگی از اصول اسلامی محسوب می گردد.

این احتکارهای موجود مانند انحصار صنعت شکر و دخانیات و سایر امتیازات معروف مثل امتیاز شرکت برق و آب، و آنچه در این مسیر است تمام اینها روشی است که اسلام آنرا قبول ندارد. برای اینکه اولاً وسیله ای است از وسایل زورگوئی و محدودیت نسبت به نرخ، و نسبت به کارگر. ثانیاً وسیله تراکم ثروت است بطریق جائزانه ای که نمی گذارد امکانات برای عموم محفوظ باشد. ثالثاً وسیله تعطیل تولید و اغلب موجب از بین بردن اسباب تشویق در این امر میگردد.

البته امور عام المنفعه که حکم مرافق عمومی را دارد باید در ملک عموم باقی بماند، و محصول آن هم باید به خزانه ملت برگردد نه به خزانه افراد. این است آن اسلام واقعی و حقیقی!

۳- بحث عدم تساوی در امکانات

هیچ موضوعی را اسلام مانند اختلال تساوی امکانات مبغوض ندانسته است، در هر قیافه و در هر وضعی که باشد، و هیچ مطلبی را اسلام از محیط خود دور نمی‌زند آنچنانکه امتیازات ناشی از مولد و ملیت و رنگ و ثروت را بدور می‌افکند... البته اسلام تفاوت در طاقت و قدرت افراد را انکار نمی‌کند و برای این امر حسابی قائل است. لکن در عین حال این شرط را می‌کند که امکانات و میدان عمل باید برای همه مساوی باشد، آنگاه اگر فردی تنها به موهبت خدادادی خود (نه به عناوین دیگر) از دیگران سبقت گرفت سبقتی است که مورد قبول اسلام است.

هیچ فردی بخاطر زادگاهش بهتر از دیگران نیست، ولادت خواه در خانه عالی باشد یا دانی مزیت خاصی به فرد نمی‌بخشد، و مزیتی را هم از او سلب نمیکند. و باید دانست که اسلام با هیچ مطلبی مثل فکر طبقاتی مخالفت و دشمنی نکرده است.

بعض مردم در فهم آیه: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (ما بعضی را بر بعض دیگر با درجاتی برتر آوردیم) خلط مبحث میکنند و از این آیه برای تثبیت نظام طبقاتی اسلام استفاده می‌نمایند. البته تنها در اجتماع مریض مانند اجتماعات کنونی ممکن است که مطلب اینطور فهمیده شود!... اما عقل سلیم پی میبرد که این امتیاز امتیازی است فردی نه طبقاتی، امتیازی است متکی به موهبت شخصی، امتیاز طبقاتی نیست که متکی باشد بر تولد در طبقه مخصوص. البته موهبت فردی برای صاحبش موقعیتی را بنا به استحقاق فراهم می‌کند. اما ولادت در خانواده‌ای برای صاحب آن، مقام و منزلتی را که استعداد و عمل عهده‌دار است نمی‌آورد. این است تفاوت اساسی میان نظام طبقاتی و نظام اسلام. و این فرقی است قاطع که تجاهل و تردید هم برنمیدارد.

اسلام نظام طبقاتی را از بنیاد آن خراب میکند، و اعلام مینماید که تفاوت افراد بجهت اختلاف استعدادهای ذاتی و موهبت‌های خدادادی است و بس.

هر طفلی حق دارد مانند سایر اطفال سالم و بدون آلودگی به مرض‌های وراثتی

متولد شود. حق زندگی برای هر پدر و مادری باید محفوظ باشد آنگونه که برای سایر پدران و مادران محفوظ است. نه تنها بخاطر این دو فرد بلکه برای مولودیکه از نسل آنها پیدا خواهد شد. زیرا مقدمات صحت و سلامت طفل باید قبل از تولد تدارک شود. در غیر این صورت تساوی حقیقی میان مولودیکه بر اثر وراثت غشی بدنیا آمده با مولود دیگری سالم متولد شده است وجود نخواهد داشت.

تساوی امکانات مطلبی نیست که حسابش پس از ولادت شروع شود. مرحله ولادت متأخر از تحقق این تساوی است. بر حکومت اسلامی است که در حدود قدرت این امکان را برای هر مولودی با بهداشت و تأمین احتیاجات پدر و مادرش محفوظ بدارد.

حق هر مولودی است که بقدر کفایت و بمقدار یک مولود دیگر استفاده میکند مواد غذایی برایش فراهم شود، و از نعمت تربیت و سرپرستی بهره‌مند گردد. و اگر درآمد پدر و مادری یا محیط زندگی آنها این امکان را نتواند برای طفل فراهم کند (یعنی خوراک و تربیت) در آن صورت بر حکومت است که این وسائل را نه تنها بخاطر آنان بلکه بجهت این مولود جدید نیز فراهم سازد. در غیر اینصورت تساوی امکانات در باره این مولود صحیح نمی باشد.

و نیز حق هر طفل است که وسیله تحصیل علم برایش فراهم باشد، و وسایل هداست داشته باشد، و میدان کار و فعالیت بقدر استعداد و طاقتش پیدا کند، اینجاست که تفاوت‌های طبیعی بحق خود میرسد. زیرا این تفاوت‌ها از داخل شخصیت‌های افراد پیدا می شوند نه در ظاهر اجتماع و محیط.



در تاریخ اسلام نمونه‌های بیشماری برای برتری استعداد‌های فردی و رسیدن آنها به عالیترین درجه سطح اجتماع می‌یابیم که تولد در خانواده فقیر؛ یا محیط پست، یا داشتن شغل کوچک هیچیک ضرری به آنها نزده است. زیرا اسلام با صراحت تمام گفته است: هیچکس را بر دیگری فضلی نیست مگر بجهت تقوی.

اسلام این امتیازات دروغی را که تنها بواسطه ولادت در خانواده سرشناس یا نامیلیهای بزرگ به اطفال داده می‌شود تثبیت نمی‌کند.

ما مشاهده می‌کنیم که در وضع فاسد خودمان شاگردی قبل از رفقای همکلاس خود به دانشگاه جنگ راه پیدا می‌کند بجهت اینکه از خانواده اشراف یا از فرزندان نرماندهان است! و باز دیگری را می‌بینیم که برای او راه و کالت یا رشته‌های سیاسی باز

است فقط برای اینکه از خانواده اشرف یا از فامیلهای قضاة است! و جزء هیأت های علمی هم این افراد به خارج اعزام می شوند؛ نه باین جهت که شاگرد اول شده یا لایقتر بوده اند، بلکه بخاطر آنکه از طبقه اغنیاء هستند!... تمام اینها اموری است که از نظر اسلام مردود است. اسلام این امتیازات را برسمیت نمی شناسد. زیرا هر یک از این امتیازات اصلی از اصول اسلام را که برای زندگی ساخته است منهدم می سازد.

وقتی ما به وضع اجتماع کنونی از این در یچه اسلامی نظر کنیم، نه تنها به کارهای زشت و نفرت انگیز پی می بریم که مخالف صریح اسلام است، بلکه می بینیم اساس اجتماع بکلی واژگون شده است. اسلام با صراحت تمام و صدای رسا استثناءات و حسابهای خصوصی را مردود می شمارد. در صورتیکه امروز قوام اجتماع و حکومت با این تبعیضات و امتیازات است. البته اگر امور مردم به اسلام واگذار شود نخواهد گذاشت که این بنای ظلم و تفرقه پابرجا بماند.

۴- فساد کار و ضعف تولید

دوست دارم عطف توجه شدیدی داشته باشیم که در اینجا خطری است واقعی که شمشیر عریانش را بر بالای گردن ما قرار داده است، و هستی جامعه ما را تهدید میکند: خطر فسادیکه در هر یک از دستگاه های دولت و اجتماع ما عمومیت یافته، فسادیکه بالنتیجه تولید عمومی را ضعیف می کند، بلکه از میان میبرد.

البته در مقدمه کتاب از این مطلب بحثی کردیم، لکن میل دارم به آنچه اشاره شد اکتفا نکنم، حقیقت اینستکه ما بعلت کمبود محصول و ضعف تولید بر لب پرتگاه و مهلکه ای قرار گرفته ایم، فقر و گرفتاری و ذلتی که بر ما مستولی شده است تنها بعلت بدی توزیع ثروت نیست. بلکه ذاتاً ثروت ملی ما ناچیز شده، و اساساً تولید عمومی از میزان مورد احتیاج بسیار کمتر است.

این تباهی و آن فساد هر دو مولود امراض اجتماعی گوناگونی است: مولود بدی تقسیم املاک و ثروتهاست، مولود بدی نظام کار و کارمزد و نبود تعادل در کوشش و پاداش است، مولود از میان رفتن تساوی امکانات و اختصاص یافتن امکانات و نیروها به خانواده های معین و اشرف است... و از همه اینها گذشته مولود فسادهای اخلاقی است که آنهم ناشی از تمام عوامل نامبرده است. بعلاوه ناشی از نداشتن عقاید صحیح است که باید عوامل فساد را دفع کند، عقایدی که فهم و رشد افراد را برای انجام وظیفه بیدار میکند،

عقایدیکه اجتماع را بطرف اخلاق صحیح و ترقی و تعالی سوق میدهد.

تا اینجا ما نظریه اسلام را در باب مشکلات سه گانه بزرگ که موجد مشکل چهارم است، یا در ایجاد آن کمک میکند بیان کردیم. حالا ببینیم اسلام این مشکل چهارم را چگونه حل میکند:

این مسأله را اسلام اولاً با زائل کردن علل مادی و ابتدائی آن و سپس با ایجاد عقیده پابرجا که در برابر هر عامل فسادى مقابله میکند درمان می نماید؛ عقیده‌ای که دل‌های خالی را از آرامش و ایمان پر می‌سازد، عقیده‌ای که قلوب را بطرف پروردگار عالم متوجه میکند؛ و برای هر فردی هدفیکه برتر از شخصیت اوست نشان میدهد؛ یعنی همان هدف اجتماعی که در آن زندگی میکند؛ و هدف انسانیست که او فردی از آن میباشد.

آنها که به مرگ روح و بی اعتقادی مبتلا شده‌اند گمان می کنند ما در اینجا بحث موعظه‌ای پیش کشیده‌ایم نه یک بیان واقعی و مربوط به کار و زندگی روزانه! ما این مطالب را برای آنها نمی نویسیم و به این دسته مردم هم در هیچ زمانی چشم امید نمیتوان داشت.

فردی که دارای عقیده‌ای نباشد تا او را با زمین و آسمان ارتباط دهد پست و فرومایه است. موجودی است بی خاصیت و مهمل.. داشتن عقیده و فکر برای هر فرد بشری ضروری است؛ حتی در دنیای کمونیستی که عوالم روحی را مسخره می کند! اگر حرارت عقیده نبود کجا هزاران نفر در سپیری و زندانهای تزاری پیدا میشدند که آن جوش و خروشها و حماسه‌ها را بپا کنند، و در پایان کار مسلک کمونیستی را در دنیا پایه گذاری نمایند؟.

وضع اجتماعی مریض ما را بجانب فساد اخلاق و فساد افکار کشانده در کار و انجام وظیفه ما را لالابالی کرده است. نه تنها در یک امر بلکه آثار و نتایج فساد در تمام امور و شؤون اجتماع ما مشاهده میشود. جنایت تبعیض در دستگاه‌های دولت موجب شده است هم آنها که به بهره و نصیبی از زندگی رسیده‌اند و هم آنها که به دست محرومیت و فراموشی سپرده شده‌اند هر دو در کار بی بند و بار گردند. زیرا می بینند فعالیت ثمری ندارد، و پاداش و مواخذه‌ای هم در کار نیست.

جنایت محرومیت از عدالت در کار مزد و تعهدات اجتماعی کارگرانرا در محیط کار و فعالیت لالابالی کرده است. زیرا مشاهده میکنند در محیطی که از عدالت خبری نیست، و کار و کوشش ارزش ندارد هرج و مرج از رعایت قانون آسانتر است. جنایت از

بین بردن تساوی امکانات سرمایه‌های عظیم بشری را بباد داده و پراکنده کرده است، و به خرده‌های نان و ریزه‌های هیزم تبدیل نموده است. جنایت تمرکز ثروت در دست افرادی معذور، و احتکار مال در محیط‌های کوچک و محدود میلیون‌ها مردم را عاطل و باطل ساخته است، و نتیجه این شده که اوقات عزیز عده‌ایکه شهرنشین‌اند در قهوه‌خانه‌ها و کافه‌ها می‌گذرد، و آنها که ده‌نشین‌اند در پشت دیوارها یا کنار مزرعه‌ها بهدر می‌رود، نتیجه این شده که میلیون‌ها مردم بیکار که باید منشأ نیروها و اثرهای عظیم باشند تنها مصرف‌کننده باشند نه تولیدکننده. زیرا کاری پیدا نمی‌کنند که انجام دهند. دولت هم بودجه‌ای ندارد که کار ایجاد کند جز درآمد ناچیزیکه از مالیاتهای اندک دریافت می‌نماید. برای آنکه می‌ترسد با مالیاتهای سنگین صاحبان سرمایه متضرر شوند.

حالا به تمام این مفاسد، مفاسد دیگری چون درد بی‌ایمانی اضافه شود، درد نداشتن آرامش روح و آرامش خیال، درد خالی بودن قلب از عقیده پاک و صحیح؛ عقیده‌ایکه بسوی فعالیت و حیات بکشانند، درد نبودن احساسات درونی که ایمان و عقیده‌پشیمان آن باشد. خلاصه یک زنجیر از بی‌کاری و فساد کاری بهم در پیوسته که جز نیروی اسلام آنرا درهم نمی‌شکند.

اسلام با تمام نیرو با روح تنبلی و بیکاری می‌جنگد و با موجبات آن به وسائلی که ذکر شد مبارزه می‌کند. درد بیکاری را با تعالیم عالیه معامله مینماید. و از نظر عملی هم معالجات مخصوصی را در پیش می‌گیرد. تنبلی بزرگترین دشمن اسلام است به هر رنگ و در هر وضعی که باشد.

اسلام با آن تنبلی که از تراکم ثروت پیدا می‌شود دشمن است. اسلام می‌گوید: هیچ پاداشی نیست جز به کوشش **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** ^۱ (هیچ مزدی نیست مگر با کار) و اما کسانی که بیکار نشسته‌اند، بر حکومت است که از ثروت آنها بنفع اجتماع بهره‌برداری کند، و نگذارد ثروت در اختیار مردم بیکار و بی‌عار باقی بماند.

اسلام با آن تنبلی که ناشی از بی‌حالی و تن‌پروری است، و طلب روزی از آسانترین وسیله مثل گدائی، سخت دشمن است.

بهمین جهت نسبت به کسانی که دست و پای سالم دارند و گدائی میکنند بد می‌گوید و می‌فرماید: اینگونه گدایان روز قیامت به محشر می‌آیند در حالیکه باندازه سر انگشتی گوشت در صورتشان نیست.

اسلام با آن بیکاری که بنام عبادت و زهد باشد دشمن است. زیرا وظیفه دینی صرف عبادت نیست. برای عبادت وقت مخصوصی تعیین شده است. میفرماید: **وَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**؛ یعنی «همین که نماز تمام شد در روی زمین پراکنده شوید و در پی روزی بروید. سوره جمعه - آیه ۱۰».

وقت گذراندن در مجالس تلاوت قرآن و مجامع ذکر و دعا بدون داشتن حرفه‌ای که عامل زندگی قرار گیرد مطلبی است که اسلام آنرا صحیح نمیداند. اسلام این روش معمول امروز را که هزاران نفر کارشان تنها اقامه نماز در مساجد یا خواندن دعا و اذکار در مجالس است قبول ندارد!

اگر حکومت بدست اسلام باشد همه را مانند سرباز بسوی کار و فعالیت سوق میدهد، کار حقیقی است مانند حق طعام، کار زکوة روح و جسم است. و اصلاً کار، در نظر اسلام یکی از عبادات محسوب می‌شود. دولت باید کار ایجاد کند، و برای مردم جهت کار راههایی باز نماید. بیکاری فسادآور است. وظیفه دولت است که جلوی بیکاری را بگیرد، و اجتماع را از عاقبت وخیم بیکاری حفظ کند. دولت باید موجبات بیکاری را از میان بردارد تا مردم با رغبت و شوق فراوان بطرف کار و فعالیت رو آورند، و اگر در پی کار نرفتند با جبار کشیده شوند.

مشکلات دیگری که اسلام آنرا حل میکند

باز مشاهده می‌کنیم که اسلام نه تنها مشکلات اجتماعی ما را حل می‌کند، بلکه در چهار دیواری امور داخلی هم ما را متوقف نمی‌سازد تا بحالت انزوا و کناره‌گیری بسر بریم.

اسلام به ما شخصیتی میدهد که میتوانیم در مجامع بین‌المللی و در میان دولتهای بزرگ جهان عرض اندام کنیم. پس اسلام عقیده برتری یافتن و اتکاء به شخصیت است، اسلام عقیده تدارک و آمادگی است.

اسلام مانع است از اینکه ما دنباله کاروان تمدن

بشری ویدکی دستگاه باشیم، مانع است از اینکه ما زمام خود را بدست شرق یا غرب بدهیم، یا زیر پرچمی جز پرچم اسلام بایستیم؛ پرچمی که میتواند جمعیت کثیری بیش از یک میلیارد در سایه آن اجتماع کنند، جمعیتی که با مراکز سوق الجیشی و منابع طبیعی خود می‌تواند وضع خود را در میان دو جبهه شرق و غرب مستحکم سازد. البته اگر

برای این جمعیت پرچم واحدی باشد که همه بسوی آن متوجه شوند، و صفوف متشکل خود را در زیر آن منظم سازند و همه در راه سربلندی و عزت اسلام گام بردارند.

این نکته را هم یادآور شویم که مقصود از جمع شدن در زیر پرچم اسلام این نیست که در تمام ممالک اسلامی یک حکومت داشته باشیم، اسلام همان اسلام است و قوانینش همان قوانین. شخصیت اسلام هم از قوت و وضوح بعدی است که در نظام های دیگر تحلیل نمیرود، و تحت الشعاع مکتب های غیر قرار نمی گیرد. روح اسلام بقدری قوی است که دستخوش فنا و تلاشی شدن نمی گردد.

ولی ما در وضع حاضر مانند ممالک مستعمره و مناطق نفوذ هستیم، برای اینکه از روح اسلام خالی شده ایم، و اسلام هم از ما خالی شده است، ما برای خودمان ننگ دانستیم که در زیر پرچم اسلام بایستیم ما عزت اسلام را قبول نکردیم تا اسلام ما را از خود حساب کند، ما در تمدن دیگران غوطه ور شدیم و طبعاً عزت و شرف و احترام خود را از دست دادیم.

بیائیم از هم اکنون تصمیم بگیریم یگانه طریقی را که احترام ما را در میان دو جبهه شرق و غرب به ما برمی گرداند در پیش گیریم، و راهی را برویم که احترام ما را در نظر همه به ما می بخشد، و شاید برای عالم هم محیط آرام و خالی از آشوبی فراهم کنیم، البته این امر در صورتی ممکن است که جامعه مسلمین بپا خیزد، و موازنه را میان سایر اجتماعات بشری عهده دار گردد، و آنگاه برای این دیوانگی که جبهه شرق و غرب با ایجاد جنگ سوم تعقیب می کنند حدی مقرر کند، زیرا امروز جبهه شرق و غرب در مقابل یکدیگر ایستاده اند و با هم جنگ و کشتی دارند، دعوی آنها هم بر سر ماست، و ما هم در نظر آنها همچون املاک و مستعمرات و اموال می باشیم.

اگر ملت های مسلمان واقعاً بپا خیزند خواهند دید که دیگر صدای کلاغ های شومی که امروز در سرزمین های اسلام از هر گوشه ای بلند است شنیده نخواهد شد: صدائی که می گوید: یا ملحق باین اردو باش یا به آن اردو. گویا دیگر راهی برای ما جز این دوراه نیست، و چاره ای جز آنکه دنباله قافله باشیم وجود ندارد، و ممکن نیست روزی ما هم موجودیت مستقل و وجود محترمی داشته باشیم، و گویا ما نمی توانیم در جهان بعنوان یک نیروی سوم که ترازوی عدالت را در دست دارد اظهار وجود کنیم. آری ما می توانیم مردمی باشیم که خود فلسفه اجتماعی خاصی را مثل می کند؛ فلسفه ای که براساس فکر کلی اسلام است که محاسن دو طرف را دارد، و از معایب آنها هم بری است، بلکه نسبت به هر دوی آنها افق عالیت و عدالت شاملتری را داراست، و نموداریک

زندگی شرافتمند است که بشر نظیر آنرا ندیده است.

آری ما می‌توانیم به عالم بشریت این فکر بزرگ و عالی را بدهیم؛ فکری که هدف آن تعاون کامل انسانی است، و بشر را به وظیفه شناسی و همکاری و روابط اجتماعی صحیح سوق می‌دهد؛ نظامیکه ارزش زندگی را آنقدر بالا میبرد که لایق زندگی باشد، لایق عالمی باشد که از عالم خدائی سر و حیات می‌گیرد. در آنحال است که دیگر جای ماذیل قافله تمدن نخواهد بود، بلکه در مقامی است که پرچم و مشعل کاروان تمدن بشری را به دست گرفته است.

اسلام ناگزیر باید حکومت کند

اگر می خواهیم اسلام عامل نجات باشد باید حکومت کند، و باید فهمید که این بین نیامده است که در معابد گوشه نشین شود، نیامده است تا در درون دلها لانه بگیرد بلکه آمده است حکومت نماید، و زندگی را به وضع شایسته ای اداره کند. آمده است تا اجتماع مرفعی و کاملی مطابق اسلوب خودش که در باب زندگی دارد بسازد، نه تنها با وعظه و راهنمایی بلکه بیشتر از طریق قانونگذاری و نظام اجتماعی.

از مطالب پیش که در باب مشکلات اجتماعی و قومی و راه علاج آنها بیان شد ضرورت حکومت اسلامی بطور وضوح ثابت میشود.

اگر بخواهیم اسلام با مشکلات نامبرده و مشکلات دیگر مقاومت کند، و دردهای ما را درمان کند، و برای علاج آنها، راه چاره نشان دهد باید با حکومت و تشکیلات حکومتیش افکار و مقررات خود را به مرحله اجرا در آورد.

اسلام نمیتواند بدون حکومت ثروت را طبق احتیاجات اجتماع توزیع کند، و میان کار و پاداش تعادل برقرار سازد، یا تساوی امکانات در زندگی برای عموم فراهم نماید، و نیروهای عاطل را به کار و تولید بسیج کند یا اعضاء دولتش را وادار کند که در مجامع بین المللی موقعیت خاص برای خود تحصیل کنند، و یا لشکر آماده و نیروی مجهز داشته باشد. بطور کلی در صورتیکه اسلام تنها عقیده نهانی، یا فقط اجرای عبادت در محیط محصور مساجد، و یا مناجات نیمه شب باشد، با این حسابها هیچیک از وظایف نامبرده را

نمی‌تواند عهده‌دار شود.

کسانی که مدعی اند اسلام به حکومت احتیاج ندارد، یا تصور میکنند ممکن است اسلام در زندگی باشد بدون آنکه حکومت داشته باشد، اینها سخنی می‌گویند که از بیم‌زگی و پستی ارزش مباحثه و مناقشه را ندارد! این اشخاص با این حرفها نه تنها جهل خود را نسبت به اصول و مبانی این دین ثابت می‌کنند، و نه تنها دوری خود را از حقایق بسیار ساده‌ای که هر شاگرد دبستانی آنرا می‌فهمد آشکار می‌سازند بلکه معلوم میدارند بقواعدیکه مقتضای طبع بشریست نیز جاهلند، و نمیدانند که تمام عوامل مؤثر در پیدایش اجتماعات بحث‌های لازم برای زندگی در گرو حکومت کردن برزندگیست.

لکن سطحی بودن فکر و نارسائی تحقیق تا جائی رسیده که حتی بعضی دست‌اندر کاران حکومت‌ها هم گاه و بیگاه این کلمات را می‌گویند، و خجالت نمی‌کشند از اینکه مردم در داخل و خارج این جملات را شنیده بسادگی و غفلت آنها پی می‌برند، و می‌فهمند که اینان سطحی فکر می‌کنند، و اهل تعقل و شعور نمی‌باشند، و تعجب اینجاست که این اشخاص خودشانرا و گاهی هم دیگران ایشانرا اهل تحقیق و علم قلمداد می‌کنند!.

در عالم مسیحی مردم وارد کلیسامی شوند و به مواعظ کشیش و تلاوت انجیل گوش فرا می‌دهند. گاهی هم قلبشان خشوعی پیدا میکند و در آن حال ساکت نشسته به صدای گوینده، و آواز ناقوس کلیسا، و زمزمه خوانندگان دعا و تلاوت کنندگان انجیل که همچون موسیقی حزینی از جماعت مردم بر می‌خیزد گوش فرا می‌دهند، بخورهای معطر را هم استشمام می‌کنند...

اما همینکه از کلیسا خارج شدند قانون دیگری را حکمفرما می‌بینند که زندگی آنانرا اداره می‌کند. و اجتماعشان براساس همان قانون استوار است، و آن قانونی است که کوچکترین ارتباطی با روح مسیحیت ندارد.

نتیجه این روش در دنیای مسیحی همان شده است که مسیحیت در یک طرف و زندگی در طرف دیگر قرار گرفته است. کار به اینجا کشیده که بمرور زمان مسیحیت در داخل چهار دیواری کلیسا محصور شده زندگی هم در خارج آن بدون کوچکترین توجه به روح پاکی که آئین مسیح توصیه می‌کرد ادامه دارد. در این سالهای اخیر هم که کلیسا رونق و نشاطی پیدا کرده تا خود را از نوبه اجتماع و تمدن روز بچسباند، هدفش این نیست که مردم را بسوی مسیحیت ترقی دهد بلکه منظورش اینست که مسیحیت را بطرف مردم تمایل و تنزل دهد. اینکه می‌گویم تنزل دهد، مقصود این نیست که کلیسا میخواهد

منای مسیحیت را طوری وسعت دهد که با اوضاع زمان و زندگی روز منطبق شود بلکه بخواهد آن آئین را وسیله بهتری برای رسیدن به شهوات مردم و دست یافتن به آمالشان قرار دهد، و برای لذات پست و شهوات حیوانی آنها سرپوشی بسازد، برای آنکه مبدا عالم مسیحیت یکباره کلیسا را طرد کند، چنانکه در اوائل نهضت و بیداری افکار آنرا طرد نمود.

ما باید خیلی جاهل باشیم اگر بخواهیم واقعاً نسبت به اسلام اینگونه رفتار کنیم. نه تنها تصور اینکه اسلام قوانین حاکم بر زندگی را دارا نیست، بلکه از آنجهت که صرفاً بی‌خواهیم تقلید از اروپا کنیم. بمجرد اینکه ببینیم در اروپا قوانین مدنی (نه آسمانی) حکومت می‌کند ما هم تقلید کنیم. این عمل را کردیم و متوجه نشدیم که اروپا ناچار بود این روش را انتخاب کند، زیرا مسیحیت قانونی برای زندگی نداشت.

لکن اسلام این حقیقت را یافته است که عقیده و ایمان بخودی خود در افراد جامعه پیدا نمی‌شود بلکه در قوانین و نظام اجتماعی تحقق مییابد، و سپس آن عقیده واقعیات زندگی قیافه‌ارزنده میبخشد. ما توجه نداریم که اسلام برای این منظور عقیده را در قوانین مجسم و نمودار ساخته و قوانین را هم شاهد و مفسر عقاید قرار داده، و بدینوسیله عقاید و قوانین را در مسیر زندگی در یک جاده وارد نموده است، و بالتجربه یک زندگی مرکب از عقیده و قانون درست کرده است که در همه شؤون فردی و اجتماعی تجلی مینماید.

ما شنیده‌ایم که اروپائیا میگویند: دین علاقه‌ایست میان فرد و پروردگارش. و دین حق ندارد دخالت در مدنیت زندگی نماید... ما این کلمه را مانند طوطی‌های بی‌عقل همانگونه که شنیدیم تکرار میکنیم! بلی، همینطور است در مسیحیت دین علاقه‌ایست میان فرد و خدا. و اروپائی هم معذور است اینگونه فکر کند زیرا آئین وی قوانین زندگی ندارد.

در آن هنگام که کلیسا بر مردم فشار می‌آورد و بصورت دیکتاتوری درآمد بود. رجال مسیحیت برای مطامع دنیوی خود با نقاب دین ظاهر می‌شدند. مردم تحمل این بار گران را نکردند، و ترجیح تسلط را از گردن خود فرو افکندند، و کلیسا و کلیساداران را در حد خود نگذاشتند؛ حدیکه مسیحیت برای آنها مقرر کرده بود یعنی همان آستان کلیسا.

اما اسلام در موقع ظهورش ملتی را ایجاد کرد که قوانینش بر آن حاکم بود؛ قوانینی که از آن برای جلوگیری از هرگونه سرکشی بتوان استفاده کرد؛ قوانینی که اصولاً برای محدود نگه‌داشتن کسانی که با ماسک دینداری از حد خود تجاوز می‌کنند کافی

است.

این حقایق بسیار آشکار و ساده و زود فهم است. معذک می بینیم در میان فرومایگان که ما هم در محیط آنان زندگی می کنیم کسانی پیدا می شوند که خود را روشنفکر جا می زنند، و این نغمه را سر می دهند که: دین باید از سیاست جدا شود! می گویند دین باید تنها شوئن روحی و معنوی مردم را اداره کند. و سرنوشت حیات اجتماع را باید در دست قوانین زمینی واگذار نمود!

آری در دوران انحطاط اجتماعی در میان ملت‌های اصیل این بیچارگی‌ها و گمراهی‌های عجیب پیدا می شود. همچنانکه در موقع ناتوانی مرغان شکاری مرغان ضعیف هم پروبال می گشایند و بخود می‌بالند و بزرگی می‌فروشند لکن امیدواریم به همت مردان با اراده این دوران زودتر سپری شود.

من در درجه نهائی ایمان معتقدم که تنها راه نجات ما مسلمانها از گرفتاریها بازگشت بسوی یک عقیده محکم و بزرگ است. تا این پستی و بی ارزشی را از دامان ملل اسلامی فروریزد، و زندگی این امت را از حرکت و فعالیت و روح پیشرفت پربازد. و این عقیده محکم و پرمایه برای کشور ما و ممالک مشابه آن فقط اسلام است.

این حقیقت را باید اعتراف کرد که تنها به داشتن عقیده وطنخواهی نمیتوان اتکاء نمود، و این طرز فکر نمیتواند در تمام نقاط روی زمین در مقابل کمونیستی مقاومت کند. زیرا در مناطقی که اهالی آن از عدالت بی بهره‌اند موج فکر عدالت اجتماعی بر صدای وطنخواهی غلبه می کند.

تنها اسلام است که هم به فکر وطنخواهی و هم به فکر عدالت اجتماعی یکجا تحقق می بخشد؛ بدون آنکه این دو فکر معارض یکدیگر باشند، یا برخوردی با هم نمایند، یا یکی از این دو فکر نسبت به دیگری راه تجاوز گیرد.

و حسن و فضیلت اسلام اینجاست که عدالت اجتماعی کامل را در کشورهای اسلامی نه تنها برای مسلمین تامین میکند بلکه برای تمام ساکنین سرزمین خود با وجود اختلاف دین و نژاد و زبان و رنگ فراهم می سازد. و این یکی از مزایای بزرگ عالم انسانیت است که غیر از اسلام عقاید دیگر به آرمانهای آن تحقق نمی بخشد.

لکن سزاوار است ما بطور مسلم این مطلب را بخاطر داشته باشیم که تحقق این فکر اسلامی و حکومت اسلامی که ما از آن بحث میکنیم تنها با رفتن مردم به مساجد، و

گرفتن جشنهای تولد، و ایراد خطابه‌ها در مدح بزرگان دین درست نمی‌شود! و به اینکه روی زمین از صوفیان مجذوب و درویشان پشمینه پوش پر شده، ورد بخوانند و ذکر بگویند، دور هم حلقه بزنند و ولوله کنند، و هو هو راه بیاندازند باز هم کار درست نمی‌شود.

و یا اینکه هیئت علمای بزرگ داشته باشیم و این جریانات را بتماشا و سکوت برگزار کنند تا فرصت از دست برود، اخلاق و تقوی نهایت انحطاط را پیدا کند، بعد بنشینند و ناله سر دهند، موعظه کنند و مرثیه بخوانند که ای وای دین رفت، عفت رفت، مملکت رفت. هیچکدام از این کارها دردهای مردم را دوا نخواهد کرد.

تنها امری که علاج دردها را میکند اینست که اسلام در زندگی حکومت کند و اداره امور زندگی به دست اسلام باشد خلاصه حکومت باید احکام اسلامی را اجرا کند. روابط مردم با حکومت و رابطه حکومت با مردم باید از شریعت اسلام مأخوذ باشد. نه تنها قوانین مربوط به احوال شخصی افراد بلکه قوانین مجازات و قوانین مدنی و تجاری و سایر مقرراتی که اجتماع را صورتی می‌دهد و نظام مخصوصی بدان می‌بخشد تمام باید از اسلام گرفته شود.

شریعت اسلام قادر است که به زندگی امروزی جواب مثبت دهد و با پیشرفت و تجدد حیات بشری هماهنگی کند، در عین حال می‌توانیم از تجربیات خودمان و تجربیات عالم انسانیت در مواردی که با فکر اسلامی و اصول عالیه آن تطبیق کند استفاده نمائیم.

اینجا نکته‌ایست که ممکنست به ذهن بعضی خطور کند که ما را چه داعی به این زحمت؟ چرا ما یکباره این قوانین را کنار نگذاریم، و قوانین زندگی را از تجربیات چندین ساله‌ای که دیگران به آن رسیده‌اند اخذ نکنیم؟ باید بگوئیم این شیرین گفتاری از طرف کسانی است که تقلید در ذائقه آنها گوارا شده، و عمری بهاریه گرفتن خو کرده‌اند تا حدی که شخصیت و قومیت خویش را از دست داده‌اند. و تاریخ زنده‌ای که وجود آنانرا تکوین نموده است فراموش کرده‌اند. این سخن سطحی از کسی است که به عمق مطالب زندگی و واکنشها و روابط میان فرد و محیط هنوز پی نبرده است. خلاصه حرف کسی است که نمی‌داند در میدان جنگ زندگی عوامل بقاء و مقاومت را از چه مأخذی می‌گیرند.

راهی که ما بسوی آن دعوت میکنیم تنها راهی است که ضامن زندگی شریفتر و گرانباتری برای این امت است. تنها راهی است که به عالم اسلامی

امکان می‌دهد در میان دو جبهه شرق و غرب ابراز وجود و شخصیت نماید، و با چهره اجتماعی خاصی ظاهر گردد که نشانه‌های شرافت و عزت انسانی در آن بدرخشد، و با شخصیت مستقل خود عرض اندام نماید.

کسی که صاحب سرمایه ریشه‌دار است، در صورتی سرمایه‌اش فزونی می‌یابد که آترو بکار بیاندازد. ولی آن مفلس بی اعتبار که چشم به احسان دیگران دوخته است هرگز صاحب سرمایه‌ای نخواهد شد هر چند تا آخر عمرش گدائی را ادامه دهد.

باید اسلام حکومت کند، زیرا اسلام یگانه عقیده مثبت و حیات دهنده است و در افق خیلی بالاتر از مسیحیت و کمونیستی قرار دارد که علاوه بر داشتن هدفهای خوب هر دو، دارای تعادل و توازن و هماهنگی است که در یک نظام عالی و عقلانی باید باشد. و دنیا هیچگاه از چنین عقیده‌ای بی نیاز نبوده و امروز هم بی نیاز نیست.

مسیحیت دوران خود را گذرانده، و دیگر نمی‌تواند در زندگی داخلی بشر عامل مثبت باشد. ما امروز می‌بینیم که گروه ملت‌ها مهار کلیسا را بدست گرفته و می‌کشند. کلیسا هم پشت سر آنها بدون هیچ مقاومت و ناراحتی می‌رود، و کوچکترین اعتنایی هم از پایمال شدن بزرگترین مقدسات خود ندارد.

بالاخره باید اسلام حکومت کند زیرا اسلام از اول هم به ماهیت حکومت وارد بوده و هم به طبیعت زندگی آشناتر است. و لذا می‌گوید: اسلام بدون حکومت و ملت مسلمان بدون اسلام معنی ندارد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**^۱ یعنی کسانی که حکومت نمی‌کنند به آنچه خدا نازل فرموده است و بر صفحه حقایق پرده می‌کشند

آنها گروه کافرانند. این آیه تصریح می‌کند که حکومت باید حکومت اسلامی باشد و کسی که مخالف با حکومت اسلامی است نمی‌تواند مدعی مسلمانی باشد.

۱ - سوره مائده آیه ۴۴.

شبهاتی پیرامون حکومت اسلامی

ابر تاریکی از شبهات بر نفوس این مردم سایه افکنده و چهره تابناک اسلام و حکومت اسلامی را پوشانده است. پاره‌ای از شبهات ناشی از جهل رسواکننده‌ایست که صاحبانش حاضر نیستند اعتراف کنند که اطلاعات آنان در این زمینه ناقص است. یا لااقل خود را مردمی بدانند که در کشوری که اکثریت اهالی‌ش عقیده اسلامی دارند زندگی میکنند، و بدانند که دین اسلام با این مقدمه یکی از مواد مهم و ضروری درس اجتماعی آنها باید باشد، و باید پایه تعلیم فلسفی و فنی محیط آنان قرار گیرد.

متأسفانه بجای آنکه از این عیب بزرگ در خصوص اسلام‌شناسی خود اعتذار نمایند، روگردانی خود را از این فضیلت دلیل روشنفکری خود می‌شمارند. و ازاینکه با افکار اسلامی مأنوس نبوده حوادث و قضایا را می‌خواهند بدون کمک از اسلام تجزیه و تحلیل نمایند، افتخار میکنند.

بعضی از شبهات ناشی از این است که حقیقت فکر اسلام را در قیافه مسلمانان امروز جستجو می‌کنند. این اشتباهی است که برای اسلام و چهره واقعی آن در نفوس مسلمین بسیار زیان‌آور است. و باید دانست بسیاری از اشخاص که خود را رجال دین مینامند دورترین مخلوقات از دین هستند. بنابراین نمیتوانند آموزندگان لایقی برای اسلام باشند. همچنین فرهنگی که ساخته و پرداخته استعمار است نمیگذارد مردم چهره واقعی اسلام را مشاهده کنند؛ جز در قیافه این افراد که خود را رجال دین قالب زده‌اند در حالی

که قیافه اینان بدترین قیافه‌ای است که برای اسلام و برای هر دین دیگری می‌شود ساخت.

بعضی از این شبهات ناشی از عوض شدن صورت حکومت اسلامی است به برخی از اقسام حکومت‌هایی که خود را حکومت اسلامی مینامند، نمونه قرار دادن این حکومتها بحکومت اسلامی مثل نمونه قرار دادن مسلمان‌نماها برای اسلام است. هر دو نمایندگی است تقلبی و دروغین و نمونه‌ایست که با اسلام مغایرت کامل دارد. لکن چه باید کرد جهل به حقیقت افکار اسلام در باب حکومت حتی در میان اهل مطالعه سطحی، برای اسلام غیر از این شکلی که گفتیم، قیافه دیگری باقی نمی‌گذارد!

بعضی از این شبهات هم ناشی از مشتبه شدن قیافه حاکم اسلامی است به بعض شخصیت‌های تاریخی که مدعی بودند بنام اسلام حکومت می‌کنند در حالیکه آنها دورترین افرادند نسبت به روح اسلام و قوانین آن.

نادانی به مطالبی که مربوط به اسلام است بر اثر فرهنگ استعماری که این مردم در مدارس کسب میکنند، یا از خواندن روزنامه‌ها بدست می‌آورند، یا در اجتماع یاد میگیرند زمینه را برای این چنین اشتباهات فراهم میسازد؛ تا کار بجائی میرسد که ابری تاریک افکار و مشاعر مردم را فرا میگیرد، نتیجه حکومت اسلامی در نظر مردم محبوب واقع نمیگردد؛ در صورتی که همه این شبهات با آشنائی به حقائق تاریخی و اجتماعی اسلام ممکن بود برطرف شود.

مقصودم اینست که مردم باید تحقیق و مطالعه شایسته‌ای بنمایند، آری شایسته! زیرا برای فردی که اهل تحقیق و مطالعه است سزاوار نیست که هیچ یک از مواد اساسی را که برای رشد و فهم ملتش، و در فن و ادبش مؤثر است، و او را در عرصه وجود و حیات صاحب نظر می‌کند یاد نگرفته باشد. و اینگونه مطالعه هم چنانکه بسیاری تصور می‌کنند آنقدرها مشکل نیست.

اسلام آسانست و مشکلاتی ندارد. عقاید اسلامی ساده و روشن است. نه گرهی دارد و نه غامض است. نظام اسلامی توازن و تناسب دارد.

نه زمینخواری در این نظام است و نه عیاشی، و نه محرومیت. و این روش که عده‌ای غرق در نعمت باشند، و ملتی در محرومیت دست و پا بزنند ابداً در اسلام وجود ندارد.

با اینکه بی‌اطلاعی نسل حاضر بخصوص اهل مطالعه عذر موجهی نیست، مع ذلک

می‌خواهیم شبهاتی که در نفوس مردم چهره روشن حکومت اسلامی را پوشانده است برطرف کنیم. البته برای مردمی که می‌دانیم خوش‌نیت و دور از اغراض فاسداند و ما هم جداً طالب رفع شبهه‌های آنها هستیم.

اما مناظره ما با کسانی که صاحبان اغراض پلیدند در فصل دیگری خواهد بود. آنجا که با دشمنی‌های پیرامون حکومت اسلامی روبرو می‌شویم.

مراحل اولیه حکومت اسلامی

بسیاری از مردم میان ظهور تاریخی اسلام و فکر کلی بی آرایش اسلامی اشتباه می کنند، و متوجه نمی شوند که اسلام قابل توسعه و تعمیم است چه در فروغش و چه در انطباق به زمان و مکان و سایر جهات. اینها وقتی کلمه حکومت اسلامی را می شنوند فوراً در فکرشان جهشی بسوی شکل خیمه های ساده صحرایی ایجاد می شود. صورت عربهایی را که سوار بر شترند و در بیابانها کوچ می کنند، یا عربهایی که در خیمه ها بسر می برند بخاطر می آورند و از ساده لوحی تصور می کنند، که معنای حکومت اسلامی برگشت به آن زندگی است که از لوازم و ادوات مدنی که در خلال چهارده قرن پیدا شده خالی باشد، و بالتجربه گمان می کنند در این حکومت نه عمرانی هست و نه تمدنی، نه صنعت و نه تجارت، نه علمی است و نه فنی.

تنها مسأله حکومت اسلامی نیست که این قیافه را در صفحه خاطر این مردم مجسم می کند، بلکه بعضی چنین تصور میکنند که اگر بنا باشد مبانی اخلاقی در کار و زندگی حکومت ارتباط داشته باشد نتیجه اش همان زندگی صدر اسلام خواهد بود.

این مردم چنانکه قبلاً گفته شد وضعیت عالم اسلامی را در ابتدای تاریخ آن با نظام عمومی و کلی اسلام، بدون دخالت دادن زمان و مکان اشتباه می کنند.

نظام اسلام ده ها شکل و سیما دارد که با پیشرفت طبیعی افراد هر زمان توافق مینماید و با احتیاجات نوین هر زمان سازگاری میکند، بشرط آنکه مبادی کلی اسلام در تمام این اشکال بر اوضاع و محیط های پهن و آن تسلط داشته باشد.

یکی از این اشکال شکلی است که تمام تمدنهای بشری و همه تجربه های علمی و

واقعی و تجربه‌های فکری و شعوری را شامل می‌شود. یعنی تمدنی که لایق عالمی است که از خدا صادر شده و این همان آرزویی است که همه ما تحقق آنرا خواهیم؛ در آن موقع که می‌گوئیم: ما می‌خواهیم زندگی اسلامی را که قوانین اسلام بر آن حکومت می‌کند تجدید نمائیم.

زندگی خشن و بادیه‌نشینی هیچیک اصلی از اصول اسلامی شمرده نمی‌شود آنچنانکه بعض مدعیان فضیلت تصور میکنند. زندگانی خشک در یک مرحله خاص نمایش دهنده اقتصاد عالم اسلام بوده و ترغیب مردم به صبر و پایداری و سختی‌ها از ضروریات آنروز بود تا روحیه آنها در اثر فقر سقوط نکند، و قوای روحی و جسمیشان متلاشی نشود، و قدرت مقاومت داشته باشند. اما بعد از آنکه پیشرفتی در عالم اسلام پیدا شد، و درهای تمدن و عمران به روی آنان گشوده گشت هر فردی می‌توانست از نعمتهای روی زمین بهره‌مند گردد.^۱ البته تا حدیکه به عیاشی نکشد و روح انسانی او اسیر شهوت نگردد.

و نیز باید دانست که اکثر مردم بین شریعت اسلامی و سیر تاریخی فقه اسلام خلط مبحث می‌کنند. و چنین می‌پندارند که معنی الهام گرفتن قوانین از شریعت اسلامی جامد کردن فتاوی فقهی است که در آن زمان صادر شده است. و این اشتباه بسیار مضحکی است. این شریعت با آن خاصیت انعطاف پذیرش خواسته‌های زندگانی بادیه‌نشینی را تأمین نمود. و باز جوابگوی احتیاجات عمومی در زندگی تشکیلاتی دوران خود پیغمبر اکرم (ص) گردید. و همینطور به مطالب و مشکلات حکومت توسعه یافته در عهد خلفاء بزندگی متمدن بعد از آنان پاسخ مثبت داد. اما همینکه حیات ملت اسلامی از حرکت و رشد باز ایستاد پیشرفت علم فقه هم بتبع آن متوقف شد. و البته هر زمان که زندگی در این امت جان بگیرد باز شریعت اسلامی می‌تواند به احتیاجات جدید و مطالب و مشکلات گوناگون جواب گوید. و از بدبختی است که غالب مشغولین به قانونگذاری در کشور، تعلیمات خود را از فلسفه قوانین بیگانگان استنباط میکنند، و از قوانین اسلامی چیزی نمیدانند؛ جز مقداری غیر قابل اعتناء.

بنابراین خیلی مشکل است تصور کنند که قوانین اسلامی قادر به وضع ماده بخصوصی برای هر یک از احتیاجات روز می‌باشد. و بعضی از آنان این فکر را که ما

۱- یکی از زهاد در قرن دوم هجری به یکی از پیشوایان دین اعتراض کرد که چرا لباس خوب پوشیده‌ای در صورتیکه در صدر اسلام لباس خشن می‌پوشیدند. پیشوای دین جواب داد که آن جریان ضرورت فقر بود. حالا که درآمد عمومی زیاد شده است نیکان اولی با استفاده هستند.

پیشنهاد می کنیم مسخره نکنند. ولی باید دانست که مسخره آنها ناشی از فریفتگی به تمدنی است که فقط دنباله روان می باشد.

اگر ما شعور بیداری برای قانونگذاری داشتیم می فهمیدیم که میان روح قانون نهائی که از قرآن و وحی الهی الهام نگرفته است و روح ملت ما چه اصطکاک زیان آوری دارد.

اگر ملت ما بعدالت آن قانون راضی میشد و روح آن قانون با روح این ملت سازگاری داشت، قیافه ایرا که قبلاً تشریح کردیم (قیافه مخالف عمومی با قانون) پیدا نمیشد و کسانی را که مخالفت می کنند قهرمان حساب نکرده و مستحق ستایش و حمایت نمیدیدند.

الهام گرفتن از شریعت اسلامی فطرت قانونخواهی مردم را تحقق می بخشد: اولاً برای اینکه عدالت اجتماعی کامل را به آنها میدهد و جلوی طغیان و استثمارگران را می گیرد و اجتماع سالم از آفات به وجود می آورد، نه اجتماعی که امید مردم را قطع میکند، و نه اجتماعی که اضطراب آور است و کینه و سرکشی ایجاد می کند.

ثانیاً برای اینکه در نفوس مردم ایمان قوی بوجود می آورد و روح قانون با روحیه آنان در ضمیر و قلب آنها سازگاری می نماید. و بالطبع تعاونی بین ملت و دستگاه حکومت برقرار میشود، زیرا ملت احساس میکند که با اطاعت از قانون نه تنها رضایت زمامداران هیئت حاکمه، بلکه رضایت خدای بزرگ نیز حاصل میشود، و عدالت آسمانی هم تحقق می یابد.

اصولاً قوانین بشری متضمن یک سلسله دستوراتی است که از تمایلات جلوگیری مینماید در حالیکه آن تمایلات ناشی از غریزه انسان است. پس برای اینکه روح اطاعت در مردم بوده و از صمیم قلب به قانون احترام بگذارند باید قانون متکی به نیروی باشد که در ذات مردم ریشه دارتر از آن امیال است. این پشتیبانی و کمک از نیروی اعتقاد دینی کاملاً ساخته است؛ تا حدی که گاهی اتفاق می افتد افراد از لذایذ اولیه و مقتضای طبیعت جلوگیری میکنند. بعلاوه چون اسلام احتیاجات فرد و اجتماع و همچنین نیازمندیهای زندگی عصر جدید را مراعات می نماید قادر است که به همه این مطالب چنان جواب گوید که تحمل آن خیلی آسان باشد.

وقتی ما میگوئیم اسلام می تواند هماهنگ اجتماعی متمدن و متجدد باشد، مقصود ما این نیست که اسلام و اصول و نظامش از شهوات مردم و اعمال حیوانی نوظهور بخاطر تعلق توده مردم دنیای تمدن و تجدد تبعیت کند، و مقررات و نوامیس خود را پایمال نماید،

بآنکه یک عده مسلمان‌نما که خود را عصری و آزادمش معرفی می‌کنند خواهان آنند، که مقصود ما صورتی است از صورتهای اجتماعی که با نیازمندیهای زمان و ترقیات آن ماهنگی کند و در عین حال بتمام معنی به روح پاک اسلامی و اصول محکم آن خاضع رود. آن اصول محکمی که جواب دهنده مرقبترین قیافه تمدنی صحیح و سالم است؛ که عبارت از تمدن انسانی باشد نه زندگی بی بند و بار حیوانی.

حکومت شیوخ و دراویش

جماعتی دیگر تصور میکنند معنی حاکمیت اسلام حکومت عبا و عمامه است. من نمیدانم این خیال، از کجا پیدا شده است؟ لابد این نظر از فرهنگ ناقص و سطحی و از اشتباهات این قرن پیش آمده است اما اسلام صحیح این مطلب را قبول ندارد، نه در اصول علمی خود و نه در واقعیات تاریخی. اسلام برای مردم لباس مخصوصی معین نکرده است. لباس مسأله اقلیمی و تنها عادت تاریخی است. پیغمبر اسلام (ص) جبه و عبای ملائی نپوشید. یا کت و پالتوی تجددی بر تن نکرد. همان لباس معمولی عرب را که قوم و ملتش میپوشیدند او هم میپوشید. چنانکه در همان زمان مسلمانان فارس لباس ایرانی خودشانرا بر تن میکردند. و مسلمانان دیگر هم جامه محلی خودشانرا.

در اسلام طبقه‌بندی وجود ندارد تا لباس مبین ارزش دینی و اجتماعی افراد قرار گیرد. اجتهاد در دین مانند اجتهاد در طب و هندسه و تجارت و سایر تعالیم انسانی است. بلی در اسلام مناصب رسمی هست مانند منصب‌های قضائی. ولی اسلام این را قبول ندارد که دسته‌ای قاضی در امور فردی و شخصی باشند که بقانون اسلام قضاوت کنند. و دسته دیگر مخصوص قوانین مدنی و جزائی باشند که بقانون غیراسلام قضاوت نمایند.

اسلام مجموعه قوانینی است که همه جزئیات و شؤون مدنی را تنظیم میکند، و این مجموعه صعباً به همه افراد فروع لازم برای زندگی با نشاط ارائه میدهد و آن کس که نسبت آشنایی به قوانین اسلامی در تمام نواحی کشور اسلامی یا گوشه‌ای از آن عهده‌دار قضاوت می‌شود تنها مرد دین نیست بلکه مسلمانی است که قسمتی از فروع دین را فرا

گرفته، و کاری بدست او داده‌اند که خوب میتواند انجام دهد؛ همچنانکه طبیب کار
معالجه و مهندس کار فنی را بعهده میگیرد.

وظایف عبادتی مانند پیشنمازی تنها کاری نیست که اسلام به شخصی که
اقامه نماز میکند از بیت المال اجرت دهد مادامی که پیشنماز وظیفه دیگری را انجام
نداده است از قبیل تدریس یا سرپرستی بخشی از امور اداری معابد آنها از جنبه انتظامات
نه از جنبه عبادتش. بنابراین آن کس بر مردم امامت می‌کند که افضل آنهاست. و نماز
مردم هم چه با جماعت و چه انفرادی صحیح است مگر در نماز جمعه. از این بیان بخوبی
آشکار می‌شود که از نظر اسلام کسانی بنام رجال دین موضوعاً وجود ندارند تا اگر
حکومت اسلامی داشته باشیم بترسیم که انحصاراً آنها حکومت کنند.

اینها باید مطمئن باشند که واقعیت تاریخی اسلام و اصول علمی آن جز به لیاقت
اشخاص برای هر کار مخصوص، به چیز دیگر توجه و اقرار ندارد. قرآن می‌فرماید: **وَلِكُلِّ**
وَجْهَةٌ حَقُّ مَوْلَاهَا — برای هر کس خطسیری است که خدا او را عهده‌دار همان کار
میکند.

حکومت اسلامی هنگامی تحقق می‌یابد که قانون اجرا شود، و افکار و
مبادی اسلام حکومت کند و اصول و نظاماتش حکومت و شکل اجتماع را تعیین
کند. همه حرف همین است.

اصل شورا

باید دانست هر نوع حکومتی که با مراعات نظام اسلام پدید آید، قدر مسلم اصل
مشورت در آن معتبر است. و قرآن به این مطلب تصریح و تنصیب مخصوص دارد چنانکه
میفرماید: **وَأَفْرُغْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**.

و اما طریق مشورت: اسلام حد معینی برای آن قائل نشده زیرا این مسأله‌ای است
انتظامی (مثل نظامنامه‌های قوانین) که با احتیاجات هر زمان باید تطبیق داد، و وسائل و
امکانات را در تحقق مشورت از نظر زمان و مکان باید در نظر گرفت. زمانی که افراد
صاحب نظر که آراء آنها آراء قاطبه ملت محسوب می‌شد همه در مدینه جمع بودند، و در
اطراف پیغمبر (ص) گرد می‌آمدند. پیغمبر اکرم در کارها با آنها مشورت می‌فرمود — البته
در مطالبی که خط مشی خدائی و آسمانی در کار نبود آنجا برای مردم آزادی فکر و تصرف
در شئون دنیائی شان محفوظ بود. برای اینکه خود آنها بکار خودشان بهتر خبره بودند. منظور

از کارهای دنیائی امور است که جنبه قانون فردی یا اجتماعی نداشته تنها تشخیص و تخصص عملی لازم است. مثل فنون جنگی و حرفه‌های زراعتی و حفظ محصولات و اموریکه در این ردیف است و مانند تدابیر لازم برای ایجاد امنیت و استحکام موقعیت اسلامی، و ترویج امور تولیدی.

بطور خلاصه باید بگوئیم مشاورین در شؤون عملی قوانین و تطبیق قوانین عمومی به مواد جزئی و تشریح نحوه انطباق صاحب اختیار می‌باشند^۱.

اما قوانین مربوط به زندگی انسانی که با روح و عقل انسان اصطکاک دارد، و همچنین ارتباط قانون با مردم و مردم با قانون، و حقوق و حدود و وظایف افراد و جامعه و... اینها همه مسائلی است که خود اسلام آنها را بیان کرده است، و ما باید از طریق عقل و نقل مقررات خصوصی و قواعد عمومی و افکار کلی آن را بدست آوریم، و آنچه را که مطابق این کلیات باشد حکم اسلامی بدانیم.

مشورت تا مدتی در چهاردیواری مدینه محصور بود یعنی تا زمانی که مدینه مجمع اهل رأی بود. ولی همینکه اوضاع اندکی عوض شد، و موضوع جنگ با اهل شام پیش آمد خلیفه اول با اهل مکه نیز مشورت کرد، زیرا این جنگ مربوط به خارج از منطقه عرب آنروز بود که اثراتش به تمام مناطق عربی ارتباط داشت و به اهل مکه همان ارتباطی را داشت که به اهل مدینه آن ارتباط را می‌یافت. بهمین ترتیب اگر دنباله جریان را تا زمان خودمان ادامه دهیم می‌بینیم که افکار عمومی در شهری مخصوص متمرکز نبوده و نیست.

بنابراین برای اینکه رأی عمومی را بدست آوریم باید با تمام مردم مشورت کنیم، و این موضوع مربوط به نظم کار است که در مرحله اجرا پیش می‌آید. اصل کلی همان مشورت است که در اسلام مقرر شده، و آن قاعده که از نظر اسلام قطعی است برطرف کردن قبودی است که نمیگذارد انتخابات نمودار افکار عمومی گردد. یعنی باید مقدمات آزادی و درستی انتخابات فراهم شود. انتخاب کننده نباید کلید زندگیش در اختیار صاحب ملک یا صاحب قدرتی باشد چنانکه امروز در ممالک اسلامی خاورمیانه معمول است. حاکم در اسلام حکومت را از یک مبدأ بدست می‌گیرد و آن اراده کسانی است که در زیر لوای آن حکومت زندگی میکنند و انتخاب و بیعت آزاد تنها راه رسیدن به حکومت است.

۱- از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که میفرماید: عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأَصُولُ وَعَيْنُكَ التَّفْرِيعُ. بر مست الفاء اصول و بر شما است تفریع. (فروع را از اصول استخراج کردن) مترجم.

نتیجه: باید گفت که بدون شور و رضا و قبول مردم حکومت عادلانه عملی نیست. و حاکم اسلامی پس از تصدی امر حکومت با جلب رضای عمومی طبعاً اطاعت مردم را دست می‌آورد. پیمان‌ش با ملت همین است. و هرروز که حاکم قانون را اجرا ننمود واجب‌الاطاعه بودنش بخودی خود ساقط می‌شود. و روشن است که اطاعت مسلمانها از هیئت حاکمه مرتبط با اقامه نوامیس نرآنست. یعنی حاکم، بطور مطلق لازم‌الاطاعه نیست.

فرمانروایان و فرمانهای ظالمانه

بسیاری از صاحبان فکر و همچنین متخصصین فنون میترسند که اگر حکومت اسلامی پیدا شود برای آنها چوبه‌دار نصب میکند، و یا آنها را بآتش می‌سوزاند، و یابزدانهای تاریکشان می‌اندازد. چرا میترسند؟ برای اینکه تصور میکنند حکومت دینی طبیعتش استبداد و زور است، گرفتن آزادی و خفه کردن نفس‌هاست، خاموش کردن صداها و محدودیت میدان عمل و افق فکر است. ای صاحبان فکر و ای اهل مطالعه و تحقیق! آیا میدانید این قیافه ملال‌آور و منفوری که به حکومت اسلامی و قوانین آن داده شده از کجا پیدا شده است؟ بلی! این فکر از محکمه‌های تفتیش دوران جهل و تاریکی است. آنهم در حکومت‌های ظالم نظیر حکومت‌های قرون وسطائی اروپا که علما را می‌سوزاندند یا قطعه قطعه می‌کردند، و لاشه آنها را جلوی مار و مور می‌افکندند. چنانکه امروز هم پاره‌ای حکومت‌ها که بنام دین حکومت میکنند و از ایمان و دین خالی اند در بعضی از بلاد مسلمین همین گونه رفتار مینمایند. لکن باید بگوئیم که هیچیک از این حکومت‌ها ارتباطی با اسلام نداشته و ندارد، و روش اسلام را پیروی نمیکند. بلکه اتکای این حکومت‌ها چه در قدیم و چه در حال حاضر به جهالت رایج و انحطاط فکر و کوتاهی فهم مردم است. به این توده‌های خاضع در مقابل استبداد علم و ترقی بدهید، نور آشنائی به دین عطا کنید تا این پرده جهل از پیش چشمانشان کنار رود، و ببینند که اسلام در صف مقابل و معارض با حکومت‌های استبدادی است نه در ردیف آنان.

آیا اگر حاکم مستبدی ادعا کند که استبدادش دینداری است، می‌شود با این ادعای باطل حکومت اسلامی را از زندگی کنار زد؟ اگر اینطور است پس دموکراسی ساختگی امروز هم در بسیاری از کشورهای ما حکومت می‌کند، چون ساختگی است باید ما را از

و کراسی حقیقی به حکومت‌های دیگر بیافکند!

آیا این رقم حکومت، حکومت دموکراسی و قانونی پارلمانی است که دستگاه حکومت فقط بحساب سرمایه‌داران کار می‌کند، و میلیون‌ها گرسنه و لخت و مریض بشمار میشوند؛ که نه حمایت‌کننده‌ای دارند و نه یادآوری؟! آیا این است دموکراسی نونی پارلمانی در حالیکه یک پلیس میتواند هرکس را در میان راه به ارتکاب جرمی متهم بند، او را بگیرد، سیلی و لگد بزند، فحش و ناسزا بگوید، و در صورت امتناع او را نشان‌کشان بطرف کلانتری براند، و برای او پرونده تشکیل دهند. و همه اینها پیش از آن شد که رئیس کلانتری را از جریان آگاه کنند، و پیش از آنکه محکمه‌ای تشکیل یابد، قبل از آنکه دستور تحقیق درباره او داده شود تا معلوم گردد مجرم است یا بیگناه؟!

آنچه در باب هر نوع حکومتی مرجع قضاوت است، نظامات و اصول و قواعد آن است. اما اگر جهل یا انحطاط اخلاقی یا هر عامل دیگری با آن اصول عملاً مخالفت شد، رآن صورت شخص بیغرض در جواب باید بگوید که قوانین و اصول آن حکومت مراعات شده و بایستی به آن اصول برگشت. و دعوت مردم برای برگشت بسوی آن قوانین هم قوی هم منطقی است. زیرا متکی به اصلی است که مورد اعتراف و قبول میباشد ولی در مقام تطبیق خوب اجرا نشده است.

اگر آنها که در سایه حکومت اسلامی از استبداد و وحشت دارند یا از روی غرض یگرانرا از استبداد میترسانند مدرکی داشتند که اسلام دعوت به استبداد می‌کند، و در مقابل استبداد و زورگوئی امر به سکوت مینماید آنوقت مسأله کنار گذاشتن حکومت سلامی حرف مقبولی میشد.

دین اسلام نظامی است که کسانی را که تن به ضعف و ذلت میدهند مستوجب عذاب الیم میداند، میفرماید: **إِنَّ الدِّينَ تَوْفِيقُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ. قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَا جَرُوا فِيهَا؟ فَأُولَئِكَ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ. وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.**

«کسانیکه ملائکه آنها را در حال ظلم نسبت به خود، قبض روح میکنند، از آنها بپرسند چرا اینگونه آمدید؟! می‌گویند کار ما در زمین به ناتوانی و ضعف کشید، اسیر یگران شده بودیم. به آنها گفته میشود «پس چرا از محیط اسارت خارج نشدید. زمین خدا که بزرگ بود.» اینها کسانی هستند که جایشان جهنم است و چه عاقبت بدی است»^۱

اسلام پیروان خود را در راه احقاق حق به مبارزه و جنگ تحریص و تشویق

میکند و میفرماید: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ». هر کس که در راه طلب حقیقت کشته شود شهید است.

اسلام مردمی را که در مقابل حاکم ظالم سکوت می نمایند، و کوچک ترین عکس العملی از خود نشان نمی دهند بیم می دهد و میفرماید:

مَنْ رَأَى سُلْطَانًا، جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَفْعَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَذْحِلَهُ.

هر کس سلطان جائری را ببیند که حرامهای خدا را حلال می شمارد و پیمان خدائی را نقض می کند و با سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت می ورزد در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می کند و با فعل یا قول بر او اعتراض نکند بر خدا است که این شخص را همانجا ببرد که ظالم را می برد.

آیا این نظامی است که میترسند منتهی به حکومت استبدادی حکام و تسلیم مردم به هیئت حاکمه ستمکار گردد. یا اینکه این نسبت را به اسلام دادن برای گمراه کردن مردم است!.

و اما مسأله ترس از تنگی افق فکر متصدیان حکومت اسلامی و جامد بودن افکار آنها که در اول این فصل به آن اشاره شد.

البته کسی که شایستگی آنرا دارد وارد بحث شود، و از اسلام اطلاع دارد تا امروز جرأت نکرده است این دین را به کوچکی افق و جمود و خشکی متهم کند. و کسانی که بدون آشنائی به دین اسلام، خود را در مباحث آن داخل می کنند آنها شایستگی مباحثه را ندارند زیرا این اشخاص هنوز ارزش و احترامی برای مبادی ساده بحث و مناظره قائل نشده اند.

باید دانست که این دین نه تنها به آزادی فکر احترام قائل شده و ترغیب نموده است بلکه به مقیاس زیادی بحث از کلیات آفرینش و اوضاع جهان کرده، و راه را برای مباحث علمی صرف، و همچنین علوم تطبیقی هموار نموده است. این قاعده اساسی در این دین است و به همین جهت اسلام بکلی از معرکه ای که کلیسا در قرون وسطی خود را در آن وارد می ساخت، و علما را آتش میزد، و زندانی میکرد به جرم آنکه در مباحث علمی وارد شده اند. بکلی برکنار و پاک است.

اما شؤون اجتماعی و عبادات و سایر اموری که به فکر و روح انسان ارتباط دارد،

مادامیکه برخلاف مقررات صریح دین نباشد اسلام آن رأی را محترم شمرده، و صاحب نظر را حمایت می کند، و نمیگذارد او را آزار و اذیت نمایند تا بتواند آزادانه فکر کند؛ مگر اینکه آن گفتار کفر صریح و غیرقابل قبول باشد، و هیچگونه شک و تأویلی را نپذیرد.

مشخصات حدود اسلامی

و اما حدود اسلامی مباحث جداگانه ای لازم دارد، و موضوعاتی است که در چهار چوبه جنایات اجتماعی باید از آن گفتگو شود؛ و معلوم گردد که بوسیله آن حدود احترام اجتماع و مصلحت آن محفوظ میماند. آنچه در اینجا لازم است بحث شود فقط رفع شبهات آن می باشد. حالا اگر کسی تصور نماید که حدود اسلامی دارای روح قساوت است، برای ما هم در این خصوص گفتار تازه ای است.

این حدود مثل بریدن دست سارق، و سنگسار کردن زانی محصن، یا شلاق زدن به غیر محصن، و تازیانه زدن بمست، ممکن است در ابتدای نظر حکمی قساوت آمیز جلوه کند، و برای کسیکه افکار کلی این دین و قواعد عامه آنرا کاملاً نخوانده است اینطور وانمود شود.

جواب این شبهه را اجمالاً باید چنین گفت که: اسلام این حدود را به مرتکبین این جرائم اقامه نمی کند مگر بعد از آنکه مرتکبین در ارتکاب آن کوچکترین عذر و شبهه ای نداشته باشند.

اسلام دست دزدی را می برد که اضطرار به غذای روزانه یا زندگی عائله اش برای او مجوز عمل نگردد، و او را وادار به تخلف نکرده باشد. اسلام زنا کاری را حد میزند که چهار شاهد او را در حال ارتکاب جرم به چشم ببینند، و در عین حال اجازه نمیدهد که از دیوار مردم بالا روند، یعنی تجسس را حرام میداند. معلوم است که اگر بدون تجسس و بی آنکه از دیوار خانه ای بالا روند کسی در حال زنا بطوری دیده شود که چهار شاهد بتوانند عمل او را ضبط کنند باید گفت وقاحت و فساد اخلاق این مجرم بسیار فاحش است، و او نه تنها با عمل زنا جرم کرده بلکه سبب شیوع فحشاء و زنا شده است. و اگر کسی با این وقاحت اجتماع را بسوی فساد سوق دهد البته مورد غضب خداست، و باید شلاق بخورد. و اگر محصنه هم هست سنگسار شود «چقدر قرآن زیبا گفته است:

«کسانیکه دوست دارند فحشاء در میان مؤمنین شایع شود محققاً برای آنها در دنیا و آخرت عذاب دردناکیست»

اما کسانی که این عمل را پنهانی مرتکب شوند (بدیهی است که در این صورت شهودی نخواهد بود) و سپس خودشان برای نجات از آتش دوزخ و کفار گناه اعتراف کنند، اسلام نسبت به اینان نهایت مهربانی می کند و خودش برای آنها عذر می تراشد تا این دلهای ناراحت شده و پریشان که طالب پاکی است از مؤاخذه سخت دنیوی معاف گردند.

چیزی که تأیید می کند این تشدید عقوبت اسلامی مربوط به نشر فحشاء است اینست که می بینیم در حق کسی هم که مرتکب زنا نشده ولی به دیگری نسبت زنا میدهد و به اینوسیله در محیط عرض و ناموس مردم شایعات ایجاد میکند حد اجرا می شود. چنانکه خداوند میفرماید:

«کسانی که زنهای عقیفه را متهم بزنا می کنند و چهار شاهد عادل نمیآورند بآنها هشتادتا زبانه بزنید و هیچوقت شهادت آنها را قبول نکنید و آنها را فاسق بشناسید»^۱

همین حال در حد شارب خمر است، یعنی در جائیکه شارب خمر عملش ضبط شود شلاق زده می شود. اما اگر در خفا بوده و کسی آنرا ندیده باشد حق ندارند از دیوار خانه اش بالا روند و تجسس کنند.

شرابخواری که آشکارا معصیت می کند و در خیابانها عربده می کشد اجتماع حق دارد خود را از شر این نمونه زشت حفظ نماید، و او را عقاب کند. اما کسی که مستر است و با سینه باز روی گشاده معصیت نمیکند حسابش با قلب خودش و خالق خودش خواهد بود. اسلام این گونه فسادها را با تنبیهات اخلاقی معالجه می کند نه با مؤاخذه و عقوبت

۱- چنانکه شخصی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و به عمل زناي خود اعتراف کرده گفت: انی زَنیتُ حضرت روی از او بگردانید. آن شخص بار دیگر مقابل حضرت ایستاد و جمله را تکرار کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) باز رو بگردانید. گداهکار برای مرتبه سوم اعتراف را تکرار کرد. حضرت فرمود اگر مرتبه چهارم به عمل خود اعتراف کنی تراحد خواه زد. چرا موقعی که یکی از شما گناهی می کند از خدای خویش طلب مغفرت نمی کند و آبروی خود را میان مردم میریزد.

همچنین میدانیم اگر بر اثر اعتراف چهارم شروع به اجرای حد شود و در آن حال مجرم فرار کند فوارش انکار تلقی میشود. تمام اینها دلیل است بر نهایت مهربانی و عذوفت اسلام در اجرای حدود. و پیشوایان معصوم، که مجربان قرآن کریم اند در هر موردی که می توانستند، به همین طریق عمل می کردند.

جادارد که در اینجا نظریه‌ای از یک نویسنده را بیاوریم: او در کتابش بنام «انسان در میان مادیت و اسلام» بحثی از عقوبات اسلامی می‌کند که خلاصه‌اش اینست: «اسلام در ابتدای امر از تمام مقتضیاتی که فردی را بسوی ارتکاب جرم سوق دهد جلوگیری می‌کند، و معالجه را قبل از وقوع می‌نماید، باینجهت برای مرتکب جرم عذر و بهانه‌ای در ارتکاب باقی نمی‌ماند مگر لاپالایی‌گری و پرده‌داری عمدی و برای اینگونه اشخاص مجازاتهای سخت، سنگین شمرده نمیشود هر قدر هم سنگین باشد زیرا به دست خودش وسائل جرمها را فراهم نمی‌کند، و مثل هیئت‌های حاکمه امروز در انتظار این نشسته تا کسی مرتکب جرم بشود آنگاه او را مؤاخذه نماید. بلکه وسائل را طوری تنظیم می‌نماید که اساساً جرمی واقع نشود. و این مطلب آشکار است که وقتی جلوگیری فایده نبخشید چاره‌ای جز معالجه قطعی نیست (مثل معروف، آخرین دوا داغ زدن است) بیخبران این احتیاطات اسلامی را در مسأله حدود دلیل بر غیر عملی بودن آن می‌گیرند، لکن این حرف از جهل مبتدلی است که مطالب و موضوعات را سطحی و بسرعت مطالعه می‌کنند. این طریق فکر کردن با ارزش علم و متانت بحث و کوشش لازم در این نوع مسائل علمی منافات دارد.

۰۰۰

با مطالب گفته شده صاحبان فکر سلیم و مردان علم و کسانی که در کار تحقیق‌اند باید اطمینان حاصل کنند که حکومت اسلامی هیچ وقت آنان را به چوبه دار و زندان تحویل نخواهد داد، و افکارشان را خفه نخواهد کرد، و قلم‌هاشان را نخواهد شکست، و آنانرا از حمایت خود دور نخواهد ساخت. صاحبان فکر سلیم نباید به صداهای بی‌ارزش کسانی که دین را حرفه قرار داده و بدون جهت مردم را از سیطره اسلام می‌ترسانند اعتنا کنند، زیرا اینان برای تیره خودشان و برای اینکه قیافه حق‌گوئی بخود بگیرند گاه و بیگاه بتوان اعتراض به مفاسد اجتماعی حرفهای مجملی از حدود اسلامی پیش می‌کشند، وقتی حکومت اسلامی جامه عمل پوشید اینان به کار مفید گماشته میشوند. و همچنین سایر عنصرهای عاقل که در قهوه‌خانه‌ها و گوشه کاروانسراها و در خیابانها بسر میبرند، و خلاصه همه آنهایی که در بیکاره بودن یکسانند، که بعضی بیکار اجباری‌اند، عده‌ای تنبل روح مرده و برخی هم از زبانی مال و درآمد بکار نمی‌پردازند. وقتی تمام این بیکاره‌ها در جریان کار و زندگی با نشاط افتادند. قطعاً جرائمی اتفاق نخواهد افتاد که ناچار به اجرای حدی برای آنها شویم مگر بسیار نادر و برخلاف سنن زندگی. و در این موارد نادر هر اجتماعی باید مؤاخذه قاطعی بکند.

اگر کسی بر این نام های خدا افتاده

نصوص اسلامی پیچیده نیست

بعض افراد بیغرض ندانسته آنچه را که ارباب غرض از پیچیدگی مواد در قانون اسلام اشاعه می دهند تصدیق می کنند. برای اینکه بعضی از این مغرضین در میان مردم بنام عالم نامیده شده اند. بالنتیجه در نفوس بیغرضان این شبهه پیدا می شود که چون نصوص پیچیده است هر کس می تواند بدخواه خود آنها را تأویل کند. و طبعاً انسانرا بسوی جهل و میدان گمراهی می کشد. بنابراین مواد اصلی قانون که برای حکومت لازمست بطریق آشکار و شناخته شده پیدا نخواهد شد. آنچه باعث این شبهه در دلها گشته ندانستن مبادی این دین است؛ وگرنه هر کس به منابع اولیه و ساده اسلامی مراجعه نماید بزودی متوجه اشتباه خود می شود.

کلیه مذاهب که در اسلام است مأخذ احکام و قواعدشان همان کتاب و سنت بوده و قرآن و حدیث هم برای همه در دسترس است.

بلی، گاهی نظریات دانشمندان در تطبیق قواعد و جزئیات، مختلف می شود و باید دانست که در تفسیر نظریه قانونی طبعاً قانوندانها اختلاف پیدا می کنند. لکن این اختلاف علت نمی شود بخاطر آنکه مفسرین قانون اتفاق آراء ندارند. قانون را کنار بگذاریم.

اما وسعت مبادی اسلام و عمومیت آن مطلبی است در غیر مقررات اسلامی. یعنی وسعت مبادی در شؤون کلی زندگانی روزمره افراد است. چنانکه اسلام در باب حکومت مشورت را مقرر می کند، و طریق مشورت را به خود مردم وا می گذارد. یا مانند اینکه قانون اساسی تصریح می کند حکومت پارلمانی باشد، اما ترتیب انتخابات را به قانون

انتخابات مصوب مجلس و می گذارد. همچنین اسلام مقرر می دارد که حدود با پیدایش شبهه ساقط می شود، اما بیان آن حالاتی که برای متهم شبهه آور است به قانونی که مفسر این قاعده کلی است و یا به نظر آن قاضی که در آن حادثه رأی میدهد و اگذار می شود. حلال اسلام و حرامش آشکار است. و صاحبان غرض که بفکر تأویل قانون و تحریف آن هستند می توانند هر زمان این تحریف را بکنند و در خصوص هر قانونی این کار میسر است.

ما به چشم خود می بینیم از این هیئت های حاکمه؛ هر کس که به کرسی وزارت می نشیند برای اعمال خود از قانون تفسیر و تأویلی می نماید، و در سایه قانون مرتکب کارهایی می شود که اصلاً به خاطر قانونگذار منظور نکرده است. آیا می شود گفت که بخاطر تأویل نادرست یکی از اهل طغیان باید قانون را لغو کرد؟ هر چند تصریحات قانون تأویل او را نپسندد.

چطور شد که مردم در این گونه مواقع جرم را متوجه آن طاغی می نمایند نه قانون؟ اما وقتی ارباب غرض قوانین اسلامی را به میل خود تفسیر می کنند تهمت متوجه قوانین اسلامی می شود! بدیهی است که این شبهه ظالمانه است و پایه صحیحی ندارد.

زنان!!!

ما
ببین
✓

در اینجا شبهه ایست قوی که به این دین چسبیده است. و آن محرومیت زن از شوون زندگی است؛ در صورتیکه دور از روح اسلام و تعالیم آن است. کما اینکه از واقعیت تاریخی آن نیز دور است.

باید گفت که نهضت اسلام با در نظر گرفتن اوضاع آن زمان در موضوع زن یک جهش انقلابی بود. و تا امروز هم قدمهای انسانی پر قیمتی برداشته که تمدن امروزی غرب چیزی بآن اضافه نکرده است؛ مگر پرده دری و آزادی برای هوسرانی. بسیاری از زنها میترسند که اگر حکومت اسلامی پدید آید زنها را بدوران کنیزی برمیگرداند و این ترس بی جهتی است که در اسلام منشأی برای آن نمیشود.

آنچه از اسلام میدانیم، و جداً به آن معتقدیم اینست که هیچ زن فاضله ای حق ندارد از اسلام و حکومتش بترسد زیرا اسلام به او آزادی با کرامتی داده است؛ بهمان اندازه که به هر فرد شریف در کارهای مفید داده است.

اسلام به زن حق داده است که از راه مشروع مالک شود، و استفاده نماید. به زن حق داده که در امر ازدواج خود اختیار داشته باشد و کسی حق ندارد او را به ازدواج معینی مجبور سازد، یا از ازدواج معینی برخلاف اراده اش جلوگیری کنند. اسلام به او حق داده است بهر جا که می خواهد برود و بیاید بشرط آنکه در لباسی باشد که او را وقار دهد، نه در لباسیکه شهوت انگیز بوده شخصیت و ناموس او را مورد غارت حیوان صفتها قرار دهد.

بلی، اسلام زن را منع کرده که نیمه عریان از خانه خارج شود، و نظرهای

عاشقانه خود را در میان مردم تقسیم کند، و خنده‌های فاجرانه به مردان تحویل دهد. آری کسانی که آزادی زن را به این معنی طالبند البته بایستی از حکومت اسلامی بترسند.

و اما کسانی که با شور و هیجان از آزادی زن بحث می‌کنند، و می‌خواهند زن را هم بهیجان وادارند، آنها خودشان بهتر واقفند که چه هدفی دارند. و مجامع زنانی که به آنها خوش آیند می‌گویند اینها را خوب می‌شناسند، آن زن‌ها این مردها را به مجالس بی‌بند و باری دعوت می‌کنند که در آنجا زن از تمام شؤونات انسانی خالی می‌شود و مانند حیوان جنگلی می‌گردد.

البته زنانی در عهد پیامبر اسلام حضرت محمد صلی اله علیه و آله بودند که برای نماز به مساجد می‌رفتند، و برای خرید از خانه خارج می‌شدند، و برای تشجیع مردان به میدانهای جنگ رهسپار می‌گشتند.

بعداً که دوران ظلم و استبداد پیدا شد زن را متاع قرارداد کما اینکه مرد را نیز برده ساخت.

اما هنگامیکه حکومت اسلامی پیدا شود زن را به آن آزادی پرارزش برمیگرداند. آزادی که او را از سیر قهقرائی و آن حالت کنیزی نجات می‌دهد، او را از این بی‌بند و باری که از تمدن اروپائی پیدا شده است خارج می‌سازد.

چه ترس است از اسلام بر یک زن فاضله و فقیه در این حکومت بخواهد فعالیت انسانی خود را در حدود شرف و عزت پیش برد؟!.

زنهایی که حاضر نیستند در این محیط شریف و پرارزش رشد و ترقی کنند، و می‌خواهند از این میدان تجاوز نمایند البته حق دارند که به تمام معنی از حکومت اسلامی بترسند.

تعصب ضد اقلیت‌ها

شبهه دیگری که در خصوص حکومت اسلامی باقی مانده است، و من مایل نیستم پیرامون آن صحبتی کنم لکن بعضی مردم به تصریح یا به کنایه به آن اشاره می‌کنند، و بعضی این شبهه را برای رسیدن به مقاصد کوچک خود و محقق ساختن منافع اندک نقطه اتکاء خود قرار می‌دهند عبارت است از مسأله اقلیت‌ها در حکومت اسلام، و حکومت اقوام بخصوصی که در سایه حکومت قانونی اسلام پیش می‌آید.

من گمان می‌کنم که ترس اقلیت‌ها در کشورهای اسلامی از حکومت اسلامی نادرست است و قابل اعتناء نمی‌باشد هیچ دینی و هیچ حکومتی در دنیا ضامن آزادی اقلیت‌ها و حفظ شرف و حقوق ملی آنها، آنچنانکه اسلام در تاریخ طولانی خود عملاً نشان داده است نشده است. بلکه هیچ حکومتی اقلیت‌ها را آنگونه که اسلام ناز پروری کرده است مراعات حال آنها را نکرده است. حتی اقلیت‌های بیگانه از ملل اسلامی که وجه مشترک زبان و وطن را هم ندارند از این آزادی و حسن توجه اسلام برخوردار بودند. ولی پاداش اسلام در مقابل این عدالت و حسن رعایت در کشورهای ادیان دیگر و در سایه حکومت‌های غیراسلامی چه در قدیم و چه در زمان حال جز فشار و ستم نسبت به مسلمانان نبوده است. بنابراین بحث از ملی بودن حکومت و رعایت قوم و نژاد (نه اسلامی بودنش) بحث بسیار ناپسندی است که در حقیقت برای آن مدرکی نمی‌باشد. نه واقعییتی دارد و نه شاهد تاریخی. و اگر روح انصاف در کار باشد اقلیت‌های متوطن در بلاد اسلام نباید اجازه این تهمت را بدهند.

من در اینجا برای نمونه دورانی از حکومت اسلامی را ذکر می‌کنم که انتظار برفت از همه دوران‌های اسلامی بیشتر تعصب و قساوت و بدرفتاری داشته باشد. من نمونه‌ای از زبان یک نویسنده مسیحی اروپائی که از رفتار عثمانیها با نلیت‌های غیرمسلمان در ممالک مفتوحه بدست عثمانیها صحبت میکند ذکر میکنم و همین نمونه اکتفا خواهم کرد زیرا گفتار او این مطلب را بعد نهائی برای ما آشکار می‌نماید.

«آرلوند» در کتابش بنام «دعوت بسوی اسلام» می‌گوید: «رفتاری که هیئت ناکمه عثمانی نسبت به رعایای مسیحی کرده‌اند (پس از دو یست سال از فتح یونان) لالت میکند براغماضی که مانند آن تا آن زمان در ممالک اروپا سابقه نداشته است. پرا مردم در مجار و ترانسیلوانیا، و اتباع مذهب توحید از مسیحیین که در ترانسیلوانیا بودند موارو میخواستند که به ترکهای عثمانی تسلیم شوند تا در دست فامیل‌ها بسورک متعصب بقتند. پروتستانها در سیلیزیا با نظر رغبت به ترکها نگاه میکردند، و با خوشحالی آرزو داشتند که در سایه حکومت اسلامی آزادی دینی را بخرند. از جمله وقایع فرار عده کثیری ریهودیان اسپانیا است که در فشار بودند، و جز ترکیه پناهگاهی نیافتند. همچنین قزاقهای روسی را می‌بینیم که به فرقه‌ای از با ایمانهای قدیمی مسیحی منتسب می‌شوند زیرا کلیسای دولت روس آنها را تحت شکنجه قرار داده بود. آنها در ممالک سلطان عثمانی حدی برای خودشان حسن رفتار احساس میکردند که سایر مسیحیان این مطلب را می‌توانستند باور کنند.»

حالا ببینیم مسلمانها در آن زمان از مسیحیها چه می‌دیدند، و امروز چه می‌بینند: جنایات وحشیانه‌ایکه مسیحیین در حبشه مرتکب شدند و در مالایا زیر پرچم حکومت انگلیس و نیز در روسیه و یوگسلاوی و سایر ممالک کمونیستی که مروجین غافل خودمانی برادران بیخبر ما تصور می‌کنند کمونیستها عصبیتی برضد اسلام بکار نمی‌برند.

این جرائم وحشیانه نه فقط در خارج علیه مسلمین واقع می‌شد، بلکه در خانه مسلمین هم اتفاق می‌افتاد، در شمال آفریقا به دست فرانسه، و در جنوب سودان به دست انگلیس و در هر جا که استعمار تا امروز قدم گذارده است. آنچه علیه حکومت اسلامی گفته می‌شود فقط بخاطر کشتار ارمنی‌هائی است که به دست ترکها در این اواخر اتفاق افتاد که باید گفت این کشتار مولود تعصب دینی نبود بلکه مارک سیاسی داشت.

این عناصر خارهایی بودند برای فرو بردن بر پیکر دولت عثمانی که در ایام ضعف

آن استخدام میشدند. و این عناصر را اروپا بخاطر علل سیاسی تحریک می کرد که آن علل سیاسی هم ناشی از اتحاد مسیحی (صلیبت) بود. و آنچه برای ارمنیهای مسیحی اتفاق افتاد برای مسلمانهای سوریه در اوضاع سیاسی مشابه آن نیز پیش آمد. چه این واقعه و چه آن واقعه به دست پست ترین عنصرها در دولت عثمانی پیدا شد آن عناصر یکه به خونریزی و قساوت و خیانت میل فراوان داشت، و مسلمان و غیرمسلمان در رسیدن به ثمرات شوم و ابتلائات آن در تمام بلاد اسلام مساوی بودند. و این عناصر نه اسلام را میفهمند و نه غیر اسلام را.

البته وقتی حکومت بدست اسلام بیفتد روی اصول ساده و انسانی و شریفش پیش میرود که هیچکس نمیتواند انکار کند. اقلیت های مذهبی در هیچیک از اوضاع و حقوقشان که امروز استفاده میکنند، تغییر نخواهند کرد و کسانی که در این موضوع بحث میکنند باید بخاطر آورند که آزار به مسلمانهای حبشه به آن حد رسیده که یک مسلمان مدیون که دین خود را به فردی مسیحی اداء نکند ببردگی میرود. چرا؟ چون حکومت مسیحی است! گرچه اکثریت افرادش مسلمان است.

عداوت‌های پیرامون حکومت اسلامی

در گفتار پیش با افراد خوش نیت و بی غرض صحبت کردیم، با کسانی که شبهاتی در خصوص حکومت اسلامی بر نفوس آنها سایه افکنده و از آن میترسیدند و مضطرب بودند نه از آنجهت که خواهانش نباشند، بلکه چون حقیقت حکومت اسلامی را نمی‌دانستند. بر ما لازم بود که این شبهات را از خاطر آنها خارج کنیم، و این پرده‌ها را از مقابل چشمشان برداریم و بطریق نیکوتری با آنها مناظره نمائیم.

این مردم بدام یک یا چند طایفه دیگری افتاده‌اند که مغرض و فاسدند و برای اسلام نقشه‌های دشمنانه میکشند.

بلی حکومت اسلامی در داخل و خارج دارای دشمنان فراوانیست. در میان آنها عده‌ای سیاستمدار کهنه‌کارند و عده‌ای فرومایه و کوتاه فکر و همه اینها در مصلحت مشترکشان که عبارت است از راندن اسلام از صحنه زندگی و حکومت، همداستان می‌باشند و برای عقب زدن حکومت اسلامی با القاء سفسطه‌های مختلف معارضه می‌کنند. با نغمه‌های گوناگون برای شنونده آهنگ یکنواخت درست میکنند. و شنونده هم منشأ اولیه این صداها را نمیداند و تصور میکند که پشت سر این صداها حقیقتی است! پس بر ما لازمست که به ماهیت این عداوتها توجه کنیم:

۱- عداوتهای صلیبیون

موقعیت مسیحیت در اروپا و آمریکا به اینجا منتهی شده که به صورت یک پرچم ملی درآمد و تمام جمعیتهای مختلف زیر آن پرچم جمع شده‌اند. این فریادیکه امروز بنام حمایت از تمدن مسیحی در مقابل هجوم کمونیستی بلند میکنند مانند همان فریادیستکه هنگام حمله فاشیستی و نازی از آنها بلند میشد. و از این فریاد منظورشان عقیده دینی نیست؛ بلکه مسیحیت پرده‌ایست که آنرا عموماً برای تحریک غرور ملی کشورهای مسیحی بکار می‌برند، در حالیکه سقوط پایه‌های اخلاقی و اجتماعی روز بروز در بلاد مسیحی زیادتر می‌شود صدای دعوت بسوی تمدن مسیحی برمیخیزد.

با این توضیح نباید تعجب کرد که چگونه روح مسیحیت با آنکه در اروپا و آمریکا رو بتحلیل است در موضوع خصومت با غیرمسیحی در بلاد دیگر نیرویش یکجا جمع می‌شود. باید گفت که نه غرابتی در کار است و نه معمائی که ادراک آن مشکل باشد. بلکه اینها یک بازی استادانه‌ایست با اشخاص ساده و غافل که پیرو مذاهب دیگرند، بخصوص مسلمانها.

غرب اینگونه به مردم غیرمسیحی القاء میکند که دین عامل ثانوی است و در زندگی و اجتماع آنها ارزش اساسی ندارد و شاهد می‌آورد که ببینید چطور ما در اجتماعات خودمان از قیود دین آزاد شده‌ایم. آنگاه مردم چشم و گوش بسته ما دنبال این صدا همچون گوسفند می‌روند. و خانه خود را بدست خود خراب میکنند؛ نه با دست دشمنان

سیاستمدار متقلب.

باید دانست که جنگهای صلیبی آثار شوم و بار سنگینش را در نفوس مسلمین و عالم اسلامی باقی گذاشته است. هنوز کینه ها و بغضهای آن در عالم مسیحی مشتعل و فروزانست؛ و در افکار عالم مسیحیت و سیاست آنها موقعیت بارزی باز کرده که در مراحل مختلفه زندگی آنها به چشم می خورد و ما با غفلت بیمانندی با دست خودمان در این جنگ شعله ور بآنها کمک مینمائیم.

صلیبیون امروز فراموش نکرده اند که بیت المقدس همان قطعه زمینی است که بخاطر آن جنگهای خونین صلیبی بر پا شد. وقتی که مارشال (آلنبی) در جنگ جهانی اول وارد بیت المقدس شد، زبان صلیبیت که در خون او و خون هر صلیبی پنهان بود به حرکت آمد، به حرکت آمد تا آن شعله نهانی کینه ها را آشکار سازد؛ با گفتن این جمله: «الآن جنگهای صلیبی پایان رسید».

آنها فراموش نکرده اند جنگهای آنها که سیاست استعماری و منافع مادی اقتضا کرد که فلسطین از آن عرب باشد یعنی از آن اهل و ساکنین حقیقی اش که عربها بودند. مجدداً روح صلیبیت به حرکت آمد، به عنوان اینکه فلسطین وطن قوم یهود است.

این جریان ادامه یافت تا در مقابل چشم غربیها و با اسلحه و اموال آنها و اشتراک مساعی کمونیستها باین نتیجه شوم کنونی کشید (همان کمونیستی که دین را از حساب زندگیش خارج می سازد، مگر آنکه این دین اسلام باشد که در آنصورت بنام شیوعیت نه بنام صلیبیت با اسلام میجنگد. جنگ می کند به حساب منافع خصوصی خودش، چنانکه خواهد آمد).

این مطلب را صلیبیون بطور تحقیق میدانند و افراد آنان هم به صراحت میگویند: اسلام یگانه دینی است که برای آنها خطرناکست. صلیبیون نه از بودائی میترسند و نه از هندو و نه از یهود، زیرا اینها عموماً ادیانست مرتبط بقومی معین که نمیتوانند به خارج از خود سرایت کنند و در عین حال از آئین مسیحی ذاتاً روح ترقی و تعالی کمتر دارد. اما اسلام چنانکه خود صلیبیون میگویند دین متحرکی است که بهر سو پیش میرود؛ و دارای فکریست که خودش توسعه می یابد، بدون آنکه نیروئی برای مساعدۀ با او لازم باشد. و همین معنی است که در نظر صلیبیون خطر تلقی می شود و به همین جهت بر خود لازم میدانند که خودشانرا از آن حفظ کنند و بطور عموم در مقابل آن مقاومت نمایند.

ما شرقیها غافل هستیم از عمق کوششهای تبلیغاتی که در اروپا و امریکا برای

انتشار مسیحیت در نقاط مجهوله یا معموره عالم مبذول می شود، مادراک نمی کنیم که تنها برای کلیسای کاتولیکها چهار هزار هیئت تبلیغاتی است که در نقاط مختلفه زمین پراکنده می شوند و به نقاط غیرمکشوفه کنگو و تبت روانه می گردند.

این فعالیتها تنها بوسیله هیئت های اعزامی صورت نمی گیرد بلکه تکیه گاه عمده ای از مسیحی های وطنی در مراکز مختلفه عالم دارد که برای آنها راهها و عنوانهای گوناگونی ساخته است و قیافه های مختلفی به خود میگیرد که قیافه دینی یکی از آنهاست. مثلاً در مصر جرجی زیدان سردبیر مجله الهلال و سلامت موسی نویسنده معروف هر دو نماینده مهم دستگاه تبلیغاتی مسیحی می باشند. این دو نفر بنام نویسندگی و ادبیات و تاریخ در اثر غفلت شرقی ها میدان مناسبی برای عمل پیدا کرده اند که هیئت های مجهز تبلیغاتی عهده دار آن نمیتواند باشد. یگانه دینی که در مقابل این کوششها می ایستد اسلام است و بس، چنانکه از نوشته های آنها معلوم میشود و گاهی هم خودشان اینمطلب را صریحاً بیان میکنند.

صلیبیون می دانند که اسلام جز بوسیله حکومت نمی تواند بطور کامل تحقق پیدا کند و در روی زمین نیروئی کسب کند— آنچنان حکومتی که عقیده را به صورت قانون در می آورد— و آنگاه از همین قانون حمایت و دفاع می نماید. بهمین جهت با برگشتن حکومت باسلام جنگی سرسخت و آشتی ناپذیر دارند، جنگ مستقیم یعنی با قدرت و نفوذیکه دارند مستقیماً میجنگند. و به موازات آن غیر مستقیم بوسیله اهل غفلت صدمه میرسانند. و همچنین بوسیله کسانی که منافع شخصی خودشانرا در حکومت اسلامی در مخاطره می بینند مقاصد خودشان را پیش میرند.

درست در چنین ایامی که غربیها نمی خواهند در هیچ یک از نقاط روی زمین اسلامی وجود داشته باشد و حکومتی براساس آن بنا شود که به حقایق و افکار اسلام عمل کند و قوانین اسلامی را اجرا نماید، در همین موقع از گوشه و کنار اقطار اسلامی که در تحت سیطره استعمار قرار گرفته است صدائی بلند است... که زمان پیش رفته و حکومتی را که براساس دین قائم باشد نمی پذیرد!

صحبت کمونیستها را فعلاً کنار می گذاریم. زیرا انکار او بدیانت شدیدتر و مخالفتش با دولت متکی بدین، سخت تر است.

بطورکل خواسته عالم صلیبی اینستکه اسلام نباید حکومت کند؛ و این سادگی و غفلت ما است که تصدیق میکنیم اعمال صلیبیون در شرق و غرب بسط تمدن و توسعه فرهنگ و تعلیم و تربیت است.

۲- عداوت‌های استعمارگران

تفکیک میان دشمنی صلیبی‌ها با اسلام و دشمنی استعمار با اسلام کاری
من دشوار است، زیرا هر یک از این دو دیگری را کمک میکند و بپا میدارد و خوب
تلوه‌گر می‌سازد. اسلام عقیده شرافت طلبی و دین عزت است. و هنگامیکه این عقیده در
ل صاحبان آن پیدا شود در مقابل استعمار بسختی مبارزه میکنند. و فکر بازگرداندن
حکومت باسلام روح طرفداران آنرا هر چه بیشتر بیدار می‌نماید، و در نتیجه استعمارگر
میتواند بهره‌برداری کند و مسلمین را تحت قیمومیت خود قرار دهد.

اسلام به تابعینش اجازه نمیدهد که به حکومت بیگانه بلکه بهر قانونی که مخالف
تربیت اسلام باشد خضوع کنند و در راه استعمار این مطلب گردنه ایست بسیار سخت.
استعمارگران مانند روشنفکران وطن ما در غفلت نیستند و مانند حکام نابغه... ما
هم ساده نمی‌باشند. آنها پایه استعمارشانرا بر تعلیمات کامله در هر یک از فنون مربوط
موامل و پایه‌های زندگی اقوامی که استعمارش می‌کنند قرار داده‌اند تا روح مقاومت را در
طفه آن قبل از نموش بکشند، یا اینکه روح مقاومت را می‌خرند و یا وادار به سازش میکنند،
راساس مستشرق شدن هم همین مطلب است. شغل مستشرقی پیدا شده تا به استعمار
رقیافه علمی کمک کند. ولی ما سادگی مستشرقین را می‌پرستیم و معتقدیم که آنها تنها
هل علم و معرفت می‌باشند. ما خیال می‌کنیم آنها از منشأ و تربیت اولیه خود دور
نده‌اند-و آن وسیله را که سبب شده است آنها بتوانند به شرق آمده اطلاعاتی کسب کنند
طع کرده‌اند- مخصوصاً بعضی از ایشان به ما خوش‌خوانی می‌کنند و با گفتن کلماتی
بیا درباره دین و پیغمبر ذائقه ما را شیرین مینمایند تا بتوانند ما را به خواب غفلت فرو

برده و از راه دیگر مقاصد خود را در مغز ما جای دهند.

انسان گاهی میخندد - اگر چه این خنده تلخ است - روشنفکران ما با خلوص تمام تحقیقات علمی مستشرقین را بعنوان کشف جدید و علوم تازه به یکدیگر القاء میکنند و اگر کسی در بیغرضی این آقایان تشکیک نماید باو میگویند تو اهل مطالعه و تحقیق نیستی یا می گویند تو شخص متعصبی میباشی که بحث دین را بهر میدانی می کشی. پس با کمال تأسف باید گفت: نظام و برنامه و کتب و روشهای تعلیماتی تماماً تا به امروز برای استعمار کردن روح و فکر و نفوس کار می کند.

و همه اینها اقدام غیرمردمی است برای دور انداختن عنصر دین و کنار زدن اسلام نه تنها از حکومت بلکه از میدان زندگی.

بهمین جهت تسلط استعمار نسل های متعددی را تربیت کرده و روز بروز هم بر آن می افزاید، به حکم آن خط مشیکه بر فرهنگ مستولی شده است. به اسلام به قیافه باقیمانده ای از بقایای دوران انحطاط نگاه می کند.

برنامه های تاریخ در مدارس و کتب تاریخ به صورتی که تدوین شده است یکی از بزرگترین مکرهای استعمار برای کشتن روح دینی و ملی است. شاگرد دبیرستان بلکه دانشجوی دانشگاه درس تاریخ را به اتمام میرساند در حالیکه افکار اجتماعی اسلام و نظریات بشری آنرا نمی داند. هر چه خوانده و میخواند جنگ است و حمله و حوادث، و از همه اینها نتیجه می گیرد که اسلام تنها میدان جنگ بوده و هیچ وقتی میدان فکر و علم و اجتماع و انسانیت نبوده است.

استعمار در مقابل حکومت اسلامی ایستاده است. معقول نیست استعماریکه با اسلام (در حالی که هنوز عقیده ای بیش نیست) میجنگد بگذارد این عقیده مبدل به قانون متبوع شود. او سعی میکند که قوای روحانی اسلامی برای مسلمین نیروی مادی بار نیاورد.

مستعمرین مانند ما غافل نمیشاند. مائیم که از دعوت محکم قرآن غافلیم که میفرماید: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ**: در مقابل دشمنان هر چه میتوانید قوه و قدرت و بخصوص اسبان سواری تهیه کنید تا بدینوسیله دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید.

هیچگاه از خاطر استعمارگران فراموش نمیشود که حکومت اسلامی تجهیزات دولت را تماماً اسلامی میکند، و همانطور که اقتصاد و جنگ و تعلیماتش را اسلامی

میکند، اجتماعش را هم اجتماع اسلامی میسازد. و هیچ خطری برای استعمار (ظاهر و مخفی) از حکومت اسلامی بزرگتر نیست. همچنین استعمار ادراک میکند که پیدایش حکومت اسلامی دولت را به سوی عدالت در حکومت و عدالت در اموال برمیگرداند. استعمار همواره مراقب است که مبادا حکومت بدست مردم بیفتد. زیرا در این صورت ملت باآسانی خاضع نمیشود. باید یک طبقه دیکتاتوری حاکم شود. طبقه‌ایکه دارای تسلط‌های استبدادی و ثروتهای قوی باشند. با این طبقه استعمار میتواند معامله کند، زیرا اولاً عده آنها معدود است، ثانیاً بقاء آن هیئت حاکمه محتاج کمک استعمار است تا او را در مقابل ملت سر پا نگهدارد. این طبقه خاضع کردن توده مردم و اداره سیاست استعمار را عهده‌ار میشود، و استعمار در پشت آن قیافه خود را پنهان میدارد و خودش را نشان نمی‌دهد که موجب هیجان ملت گردد.

باید دانست که میان استعمار و دیکتاتوری در حکومت و مال هم پیمانی طبیعی وجود دارد، هر کدام از ایندو به دیگری تکیه میکند و هر یک مصالح خود را با دیگری مبادله می‌نماید، و آنچه را که مستعمرین در بلاد خودشان از آزادی و عدالت بهره‌مندند اجازه نمیدهند در مستعمرات و مناطق نفوذ استفاده شود. زیرا این مستعمرات در مقابل استعمار می‌ایستند تا از مظالم اجتماعی استعمار خلاصی پیدا کنند. همچنین استعمارکنندگان داخلی یعنی ایادی بیگانه حاضر نیستند مشکلاتی که استعمار سرراه ایجاد کرده است برطرف شود. زیرا مردم در آرزو که از استعمار رهائی یابند در مقابل حکومت‌های دست‌نشانده خارجی ایستادگی می‌نمایند.

و چون در حکومت اسلامی صحیح امکان این هست که برای مردم عدالت مطلقه در حکومت و مال ایجاد شود البته استعمار با آن می‌جنگد و سخت هم می‌جنگد، گاهی روبرو و گاهی پشت پرده‌های طاغیان و استثمارگران داخلی، پشت پرده باصطلاح آزادخواهان و روشنفکران، پشت پرده دستگا‌های فرهنگی، چه خودشان متوجه باشند و چه متوجه نباشند.

بلی استعمار گاهی اجازه می‌دهد که صورت بدلی از حکومت اسلامی قائم شود آنهم در نقاطی از کره زمین که بر اثر جهالت عقب‌مانده است، و در سایه استثمارگر و ظالم زندگی می‌کند، تا نمونه زشت و منفوری از حکومت اسلامی بلکه نمونه بدی از خود اسلام درست شود.

و در اینجا است که سروصدای غافلین و مغرضین بلند می‌شود: میگویند نگاه کنید

اینست حکومت اسلامی که استبدادی و ظالمانه است، شهوترانی و فجور است، عقب‌ماندگی و انحطاط است. اینست نمونه زنده حکومت اسلامی. مردمان پست و فرومایه از شادی در پوست نمی‌گنجند، و توده‌های ساده مردم هم اطراف آنها حلقه می‌زنند و خوشحالی می‌کنند. استعمارگران هم باین فرومایگان و آن مردم ساده می‌خندند و با اطمینان خاطر می‌فهمند که اینها صاحب حکومت اسلامی نخواهند شد. بالنتیجه استعمارگران به مقاصد خود نائل می‌گردند و این مردم بیچاره در محیط تسلط استعمار با یکدیگر کشتی می‌گیرند و داد و فریاد می‌کنند، مانند موشهای لاغر و بدبخت که در توی دام سروصدا راه می‌اندازند.

۳- دشمنی های سرکشان و استثمارگران

سابقاً اشاره کردیم که میان حکومت اسلام و استثمارگران و متجاوزان چگونه تضاد دائمی می باشد، مگر آنکه اسلام تنها روپوش موهومی باشد نه دارای حقیقت ولی متجاوزان و استثمارگران اطمینان به غفلت همیشگی توده مردم ندارند و نگرانند از اینکه روزی جامعه مسلمان بیدار شود و خود را در سایه حکومت اسلامی قرار دهد، و درخواست حقیقت اسلام را نماید نه قشر آنرا. و آنروز اسلام برای مسلمین سلاحی قوی و حجتی محکم و عامل بیداری باشد. در صورتیکه امروز بر اثر تعبیر و تفسیر غلط وسیله تخدیر شده است.

سودپرستان و سرکشان خوب میدانند که لگام زدن و تسخیر کردن مردم برخلاف عقاید دینی آنها کاری است بس دشواره بدینجهت اجازه می دهند که مردم دارای عقاید فشری باشند و خرافاتی را که شبیه دیانت است بپذیرند اما وقتی عقاید ریشه دار و حقیقی که لازمه اش دفاع از حقوق فرد و اجتماع است پیدا شود، حس خودخواهی و مطامع استثمارگران در مقابل حکومت اسلامی قرار میگیرد.

دشمنان اسلام چه نگرانی دارند از مسلمانیکه اثرش تنها جنبش لب و مظهرش فقط بهم خوردن دانه های تسبیح یا زمزمه دعا و تلاوت آیات باشد، یا هودج و حامل پیران و ضعفاء در صواف حج، که هفت مرتبه دور خانه خدا بگردند، و بند شترها را با تشریفات رسمی بکشند و بر جشنی برپا شود که در آنجا قصیده بخوانند و اسپند دود کنند و نقل ببرانند یا شخصیتها بنام دین و جشن دین خلعت بپوشانند؟ و... و از این قبیل مسائل که متجاوزان و استثمارگران اصرار میورزند تا ملت ها و جمعیت ها را تنها به این امور مشغول

نمایند.

اما وقتی واقعا اسلام حکومت را بدست گیرد و شرایع اسلامی را در امر حکومت و امور مالی تنفیذ کند و حقوق انسانی و اجتماعی و قانونی بهر فرد و جماعتی بدهد و میان شعائر عبادتی و شرایع قانونی فرق نگذارد، در اینجا است که اسلام را خطر یکه باید از آن پرهیز نمود تلقی مینماید، بلائی است که باید آنرا دفع کنند، در اینجا میدان جنگی است که طاغیان و سرمایه داران مترف و عیاش با تمام قوا وارد آن می شوند؛ و در اینوقت است که استعمارگر با استثمارگر مخلصانه تبادل نظر میکند؛ و در دفع این خطر مصلحتهای خودشانرا با هم تلفیق مینمایند و میکوشند که این خطر را از خود دور سازند، و متفقاً در مقابل این طوفان که اگر پیش آید این دسته و آن دسته را غرق خواهد کرد می ایستند.

اینجاست که استعمارگران و سرمایه داران حتی نفوذ کمونیستی را کوچک می شمارند؛ با اینکه میدانند که هیچ امری در مقابل کمونیستی مانند عدالت اسلامی مقاومت نمی کند. زیرا استعمارگران و رفقا شان می دانند که کمونیستی از خارج خانه وارد می شود و میتوان او را با زور یا مغالطه دیر یا زود بیرون کرد. ولی اسلام در داخل خانه و در قلوب مردم است و دارای منطق محکم و برهان روشن است نه مغالطه برمیدارد و نه انحراف.

اسلام است که در ضمیر و نفس هر فردی روح عزت طلبی و کرامت جوئی را به جنبش می آورد و مانع می شود که به احکام مخالف شریعت تسلیم گردد. اسلام در مقابل هر تسلط و قدرتی نیروی مقاومت و پیروزی میبخشد. این اسلام است که با تسلط حکومتهای استبدادی سازگار نیست و مستبدین در زمینه اسلام صحیح ضمانت بقاء ندارند. این اسلام است که با اختیارات وسیع حکومتش املاک و ثروتها را با عدالت محدود میکند.

اسلام اختیار می دهد که حاکم در کرایه خانه ها و در کار مزد دخالت کند و امور عام المنفعه و سازمانهای عمومی را تأمین کند، از احتکار جلوگیری نماید؛ ربا را ممنوع سازد، و از سود فاحش و تصاحب دسترنج دیگران جلوگیری کند. اسلام با طبقات سودپرست سازگار نیست، و تضمین بقای این طبقه را نمی نماید.

اینجاست که مستبدان و سودپرستان در برابر دعوت اسلام تنها آهن و آتش را بکار نمی اندازند، بلکه رجال حرفه ای دین و نویسندگان مزدور و نشریات مبتذل را هم وارد معرکه می کنند، و این اشخاص را وسیله زورگوئی و مسخره کردن و هو کردن قرار

می دهند. و در میان این جمع چند نشریه جوان سبکسر را هم برای انجام مقاصدشان همصدا می کنند.

و عجب اینست که جماعتی از مردان خوشفکر با این جریان کشیده می شوند و وسوسه های سرمایه داران را بر علیه دعوت اسلام تصدیق میکنند و تصور میکنند که حکومت اسلامی با اینها بد رفتاری و اذیت خواهد کرد و می ترسند که اگر حکومت واقعی اسلامی پیدا شد، دیگر آزادی فکر نخواهد بود، چنانکه استثمارگران و طاغیان با بلندگوهای خودشان اینها را می ترسانند.

باید دانست که حکومت اسلامی بد رفتاری با فکر مستقیم نخواهد داشت، و با هیچ وضع پسندیده ای مخالفت نخواهد کرد. بلکه با اوضاع ظالمانه می جنگد، و با تسلط های فاسد روبرو می شود، و برای فکرهای ناصحیح و یاوه گوئیهای بی ارزش ماده کشنده است، و جنگش با مفاسد مانند حکومت استبداد با آهن و آتش نیست، بلکه با مناظره نیکو است، و با پیش بردن زندگی در طریقی که اجازه فراغت به مفسد نمیدهد، و اشخاص بیکار در مسیر زندگی اسلامی اصلا پیدانمی شوند.

۳- دشمنی های دینداران حرفه ای

شاید عجیب ترین دشمنی ها برای اسلام دشمنی کسانی است که دیانت را حرفه قرارداده اند. این متدینین حرفه ای با اینکه ملل و مسلکهای مختلف و فرق و مذاهب گوناگون دارند، اما به حسب ظاهر از هم دور نیستند. همه آنها میدانند که در اسلام طبقه ای بنام رجال دین وجود ندارد که بنام آن ارتزاق کنند و غیر از آن عملی انجام ندهند که راه معیشتی داشته باشند.

دین در اسلام حرفه نیست مگر آنکه کسی به تربیب و تهذیب اخلاق مردم مشغول باشد که اینکار هم مانند سایر تعلیمات انسانی است، یا به شغل قضاوت در شوؤن مختلفه بپردازند، بطور خلاصه هر کس در هر عملی تخصص دارد به آن وسیله انجام وظیفه می نماید. اینها همگی میدانند که اسلام حقه باز و حيله گرها را طرد می کند. یعنی آنهایی که در پیرامون اسلام خرافات را جمع می نمایند.

اسلام عقیده ایست ساده و روشن، مسأله شفاعت ها و دعاها و وردها از ارکان حکومت اسلامی شمرده نمی شود. بلکه اتکاء و اعتماد این دین به عقیده سالم و خط مشی صحیح و عمل صالح و کوشش مفید و ب نتیجه است.

اگر اسلام حکومت کند اولین اقدامش اینست که اینها را رد و امیدارد که عمل مثبتی انجام دهند تا تنها به عنوان دین اعاشه نکنند. همچنین در اویش را که اسلام برای آنها در میدان زندگی جایی نمی شناسد، و در دولتش کاری بآنها ندارد.

دیانت را حرفه قرار دادن گوشه ای از نظام اجتماع مختل امروزی است. و یک قسمت مهم از وسائل حکومت در این نظام مختل میباشد. وقتی اوضاع درست شد و این

ابزارها در راه صحیح خود بکار افتاد، آنگاه دکانهاییکه دین را حرفه خود ساخته اند نه مشتری دارد و نه بازار، زیرا در آنصورت دین به خودی خود به معنی عمل و مسلک و نظام و اجتماع تبدیل می شود. و دیگر تنها حرف و شعار و ورد و ذکر نخواهد بود.

این حقیقت واضح را متأسفانه رجال دین با فکر و تعقل ادراک نمی کنند ولی با احساسات و فطرتشان ادراک می نمایند. مخفی نماند که ما تردیدی در ذکاوت اینگونه اشخاص نداریم. اغلب اینها دارای هوش سرشار و سرعت انتقال و استعدادهای فوق العاده میباشند، البته اگر این افراد در سایه نظام صحیح و صالحی باشند از استعدادهاشان در راه صحیح استفاده خواهد شد. و چه بسا اجتماع از ذکاوت و مهارت آنان بهره شایانی ببرد. ولی در حال حاضر این طبقه تنهاسپری هستند برای دستگاه استعمار و دانسته یا ندانسته مورد استفاده استثمار و استعمار قرار گرفته اند.

۴- دشمنی های عیاشان و بی بندوبارها

وضع مسلمین در حقیقت به یک اجتماع منحط و بی بندوبار و مریض مبدل شده، که پیدایش آن به سبب عوامل بدی است که ناشی از اختلال اجتماعی است و ما مشخصات آنرا در صفحات گذشته نشان دادیم. و هم چنین ناشی از جریان بین المللی است که در خلال دو جنگ جهانی گذشته به کشورهای اسلامی سرا زیر شده است. جنگها بالطبع بنای هر اجتماعی را سست می کند. و بی بندوباری و سقوط اخلاقی را به همراه خود میکشاند، برای آنکه افراد در معرض خطر و مرگ هستند. حالت جنگی غارت هر متاعی را که در دسترس است کاری فطری و ضروری میداند، اسباب و عوامل هر چه می خواهد باشد.

مسئله ما به یک وضع اجتماعی رسیده ایم که فحشاء در آن شیوع پیدا کرده است. انحطاط اخلاقی از هر طرفش پیداست. خواه بی بندوباری و فساد به غریزه جنسی مربوط باشد، و خواه به تعهدات و وجدان و خواه به اخلاق عملی و راه و رسم زندگی. این جمعیت های بی قید و هوسران، از مرد و زن، بدون شک وقتی نام حدود اسلامی را میشوند ترس بر آنها مستولی میگردد زیرا حدود اسلامی که در خصوص زن فاحشه و مرد زناکار مقرر شده است آنانرا در جای خود می نشاند، و جنایتکار را در فشار قرار میدهد، و زنهای پراکنده در گردشگاه ها و اماکن فساد را به خانه های خودشان برمی گرداند، خانه هائیکه در آن برای زن ها و دختران بیکاره کار پیدا میشود و جنوی بسیاری از مفاسد را میگیرد، فسادهایی که از بیکاری است و مطابق قانون زندگی بیکاری و فراغت بهر فکر و عمل زشتی منتهی می شود!

در صفحات گذشته گفتیم که از طرف اسلام بر هیچ زن فاضله‌ای که می‌خواهد در حدود شرف و عزت، با فعالیت انسانی خود زندگی کند ترس نیست. لکن این لانه‌های فساد که مورد بحث است خودشان بهتر میدانند که این شرط با فعالیت‌های آن منازل سازگار نیست و آن آزادی و شرافت دامنه‌داری را که اسلام به زن می‌دهد رنگ فعالیت‌های امروزی را نمی‌پذیرد!

این گروه‌های عیاش از مرد وزن، که توصیف نمودم، این مردمی که آزادی وسیع و شرافتمندانه‌ای را که اسلام به هر مرد وزن شریف عطا می‌کند برای فعالیت‌های خود کافی نمی‌بیند و می‌خواهند بدون قید و شرط هر چه طبع سرکش مایل است انجام دهند، البته از حکومت اسلامی می‌ترسند، پس این افراد طبعاً دشمن حکومت اسلامی هستند حکومتی که اجازه اینگونه مفساد را نمیدهد.

این جمعیت‌ها برای خود مجامعی دارند که اینگونه شهوترانی‌ها در آنجا پی‌ریزی می‌شود، و نشریاتی هم هست که به آنها کمک میکنند و دستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می‌دهد، و در میدان اجتماع هم از هر گونه تسهیلات استفاده مینمایند. مطلبی را که در اینجا باید متذکر شد اینست که قسمت عمده سروسداها که علیه حکومت اسلامی بلند می‌شود، از این مجامع و از این لانه‌هاست، از این لاشه‌های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است، اجتماع گندیده‌ای که نه تنها در آن دزد و مست فرو رفته بلکه سرهای بزرگان و خانواده‌هایی در این منجلاب فرو رفته که تصور چنین فساد در حق آنها نمیرود.

۵- عداوتهای کمونیستی

«مقدمه»

قبلاً باید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری به اوج رسیده بود و ثروت و مناصب و مزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده و اکثریت مردم از حقوق فردی و اجتماعی و لوازم عادی زندگی محروم گشته بودند، در گوشه و کنار کشورها محرومین صدای مظلومیت را بلند کرده و مطالبه حقوق و وسائل زندگی مینمودند، متأسفانه هر وقت دهان باز میکردند از یک طرف طبقه اشراف و مالکان و سایر ثروتمندان و متنفذین آنانرا به عنوان بی‌دینی و چشم‌دوختن به اموال دیگران و بی‌عرضگی و تنبلی و جهالت و لاابالیگری منکوب میکردند و از طرفی تزارها و قیصرها و سلاطین آنانرا بنام اخلال گرو بهم زدن امنیت و تجاوز محکوم و تحت شکنجه قرار میدادند. این ستمدیدگان بی‌چاره و فلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومان را تحت یک پرچم گرد آورد. و چون فشار هیئت‌های حاکمه به این ستمدیدگان در اثر ناتوانی و بی‌یاوری بیشتر میشد و این تنهایی نتیجه حملات مردم و تهمت بی‌دینی اشخاص باصطلاح متدین بود، محرومیت و شکنجه اینها را کم‌کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند که: «اساساً دین و خدا را قبول نداریم.»

جنگ جهانی اول نزدیک به اتمام شدن بود. رؤساء ممالک و زمامداران بواسطه طول دوران جنگ و تلفات مالی و قشونی و مهمات تا حدی مقاومت خود را از دست داده و نمیتوانستند طغیان ستمدیدگان را از میان بردارند و تصادفاً در میان محرومان عده‌ای بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند. موقع را مناسب دیده دعوت نمودند خود را آشکار ساختند و شعار (ستمدیدگان و محرومان گرد هم آئید) از نقاط مختلفه روی زمین خاصه از کشور

سیه به گوش جهانیان رسید و با یک جهش سریع و قوی در روسیه کاملاً و در سایر
لک تا حدی حکومت و قدرت بدست آوردند. از آن تاریخ فلسفه کمونیستی و حکومت
نیست روسیه برای مقابلهٔ ادیان و سایر حکومت‌ها قیام کرد.

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم است که عداوت جهان کمونیستی با
نومت اسلام تشریح شود:

کمونیستی از نظر فلسفه اتکاء به امور مادی مؤثری خارج از امور طبیعی را قبول ندارد (با
که در امور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است)، و از ساعت اول
بقت بالاتر از افق ماده را منکر می‌باشد، و مسیر تاریخ جهان را صرفاً ناشی از جریان
عت میدانند. بهمین جهت برای عظمت افکار بزرگان دین و رسالت و تعلیم و تربیت
مبران در تحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست. برعکس، اسلام نه تنها در امور زندگی
به در کلیهٔ شؤون آفرینش برای خدا حسابی باز میکند و مردم را موظف میداند که همواره
چه مبدأ زنده و مدبر دستگاه خلقت باشند، و در هر حرکت و سکونی از خداوند کمک
بیاورند. در هر کاری مطابق خواست و ارادهٔ او رفتار نمایند. در هر امری رضای او را
فنائی قرار دهند، و بدون اجازهٔ او از هیچ کس اطاعت نوزند. بنابراین کمونیستی در
د آمدن جهان و مسیر زندگی و شؤون انسانی اصولاً مخالف افکار اسلام است. و بالطبع
صاحب عقیده و فکری با مخالفان خود در حال مبارزه می‌باشد.

غالباً صاحبان یک مسلک بر اثر ریشه گذاشتن آن عقیده در دلشان فراموش میکنند که
لک راه هدف است. و از شدت علاقه خود مسلک را هدف قرار میدهند، و تعصب شدید
پیشرفت آن می‌ورزند. کمونیستها هم از این قاعده مستثنی نیستند. لذا کمونیستی را به
نم وسیلهٔ عدالت نگاه نمی‌کنند تا متوجه شوند که سراسر دین مقدس اسلام رعایت
الت اجتماعی است. بلکه در نظر آنان کمونیستی حکم هدف را دارد و اهتمام بسیار
ورزند که همهٔ راههای دیگر به روی مردم بسته شود تا چاره‌ای غیر از کمونیستی نداشته
ند. ریشهٔ مخالفت کمونیستها با اسلام در همین نقطه متمرکز می‌باشد.

کمونیستی برای نشر دعوت خود و تهیه طرفداران زیاد و بدست گرفتن حکومت در
به جهان ناچار است به ستم‌دیدگان و محرومان ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از
مایه‌داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد. و می‌بیند اسلام در عین حال که حق
ا را محفوظ نگهداشته، و شرافت و روح و انسانیت را به حساب آورده است میتواند
الت اجتماعی و رفاه و آسایش بهتر و پابرجاتر به بشر ارزانی دارد. لذا احساس خطر
نی میکند. زیرا از بی‌سامانی اوضاع اجتماعی و ناامیدی توده‌های مردم استفادهٔ سرشار

میرد. جهان کمونیستی در سالهای اخیر این مطلب را کاملاً ادراک کرده و می بیند که مسلمانان به سبب اعتقاد به خدا و سایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند. لذا برای جنگ با دعوت اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده کوشش فراوان بکار میرد، و برضد حکومت اسلامی تبلیغات دامنه داری انجام میدهد، و این تبلیغات را در دو جبهه میخواهد پیش ببرد:

جبهه اول: کمونیستی کوشش میکند که حکومت اسلامی را در قیافه زشتی نشان دهد. بدین معنی که به مردم بی اطلاع از نوامیس و جاهل به مقررات این دین حکومت هائی را که امروز بنام اسلام خوانده میشوند ولی از اسلام واقعی بسیار دورند تشریح و توصیف می نماید، و میگوید: این است حکومت اسلامی که نه عامل ترقی و رفاه است و نه بر پایه اصول قابل ادارک و میگوید: این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است.

جبهه دوم: جهان کمونیستی اصرار و تبلیغ فراوان می کند که بگوید «درزندگی امروزی، جهان به دو بلوک تقسیم شده است: بلوک شرق و بلوک غرب، اگر به شرق، نپیوندی باید خودت را به غرب بچسبانی، و فکر نیروی سوم در عالم بخودی خود تقویت غرب و سرمایه داری میباشد»

و شما ای خواننده گرامی اگر صفحات گذشته کتاب ما را بدقت مطالعه کرده باشی سوء نیت و اغراض این تبلیغات و سفسطه های آنها را بخوبی ادراک میکنی. کافی است متوجه باشی که حکومت اسلامی آن نیست که امروز مدعیانش آنرا دارند. و نیز میدانی که ملتها مجبور نیستند به یکی از این دو بلوک بپیوندند، بلکه مسیر اسلامی را پیش گرفتن بهتر و مفیدتر از ملحق شدن به یکی از این دو بلوک است. و پیروی کردن از اسلام تقویت سرمایه داری نیست. و همانطوریکه شرح دادیم اسلام بیشتر طرفدار ضعفاء بوده و هست. و چنانکه عملاً در اوایل تاریخش نشان داده است عامل ترقی میباشد. و هیچ مرام و مکتب و جمعیتی مانند اسلام آزادی فکر و بیان درخور شرافت انسانی را به انسان اعطا نمیکند. و برای پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی کاملاً آشکارا و جدا شده است.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ. فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ — سوره بقره — آیه ۲۵۶.

و اینک نتیجه فصول گذشته

از بیان مطالب گذشته فهمیدیم که اوضاع کنونی در ممالک اسلامی ورمیانه قابل بقاء و دوام نیست؛ اگر چه در حفظ آن بکوشند. بلکه نیروهای تولیدی را بت و ناتوان میکند، و سرمایه‌های موجود را نابود ساخته از مقاومت در مقابل خطرهای حلی و خارجی باز می‌دارد، و همه پایه‌های انسانیت و شرافت و عزت را متزلزل می‌سازد. رما لازم است که برای برطرف کردن این مفساد و مخاطرات از امکانات موجود حداکثر تفاده را نموده یک راه صحیح براساس اصول اجتماعی اسلام در پیش بگیریم.

با بحثهای یاد شده دانستیم که استعمارگران در داخل عالم اسلامی و خارج آن یش می‌کنند بهر قیمت است وضع موجود را حفظ نمایند، و کشمکش‌های شرق و غرب سرمایه‌داری و کمونیستی و طرفداران آنها در میان ملت‌ها همه برای استعمار و نفوذ و لطمه و خلاصه حفظ و ثبات وضع موجود است، و قیافه حمایت و جانبداری از ضعفاء برای ب. ملت‌ها بسوی خودشان می‌باشد نه برای تامین منافع محرومان و ستمدیدگان.

و نیز دانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که مشکلات اساسی ما را حل نموده به عدالت اجتماعی وسیعی ببخشد. و چون در میان مامسلمانان سابقه داراست و به مقیاس قابل جهی به نوامیس و افکارش آشنا بوده و خو گرفته‌ایم از هر مسلک دیگر بهتر عملی گردد. و نتیجه عملی موقعی عاید می‌شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کند اینکه در مساجد و تکیه‌ها منزوی باشد، یا فقط یک اعتقاد قلبی باشد. و اشخاصیکه به ب. پاره‌ای از شبهات تصور می‌کردند حکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنرا م گفتیم و روشن کردیم که بیشتر این شبهات بر اثر عداوت صلیبیون و مخالفت

استعمارگران و سوء نیت صاحبان قدرت داخلی و ضداسلام، و بلکه ضد دین بود کمونیستهاست که به مردم ساده تلقین می شود.

اکنون چه باید کرد؟

آیا جز تعقیب آمال بوسیله تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم به دست خود ملت مسلمان نه با تکیاء سرمایه داری یا کمونیستی یا شرق یا غرب چاره ای هست؟ خواننده عزیز! با مطالعه فصول قبلی بخوبی دریافته ای که توده های محروم ستم دیده باید راه چاره را خود بیابند و خود بیمایند. دیگران هیچ نوع کمکی به ما ملل مسلمان نخواهند کرد. در انتظار آنان مباش. آری دیگران و حتی احزاب و جمعیت های موجو داخلی و مجالس باصطلاح مقننه با شرایط کنونی و مجامع بین المللی هیچکدام دوا درد را نمی کنند.

این حقیقت را تجربیات تلخ گذشته تأیید کرده است، و اتفاق نیافتاده که د کشورهای ما مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن به مقام و نفع شخصی و تأمین تقاضای دوستان و خویشان بوده است. و لذا هنگامی که خطری به یکی از منافع استعمار و سرمایه داری روی آورد احزاب و وکلای منتخب آنان خصومت ها و مبارزه ها را ترک نموده همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل می دهند. و از منافع سرمایه داران دفاع کرده برضد مصلحت مردم ستم دیده قیام می کنند.

و اما در باب مجالس باصطلاح مقننه کافی است بصورت جلسه های مجلس ها د. گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی فهمیده شود که هر وقت پیشنهادی به نفع جامعه به میان آمد (مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بر درآمدهای غیر مترقبه یا تشکیل اتحادیه کارگران بدوز دخالت دولت ها یا مسئله غیر قابل تملک بودن اراضی موات یا نظائر این مسائل) فوراً لایحه طوری تنظیم شد که منافع هیئت حاکمه، و اعوان و انصار آنان محفوظ گردد. فقط ظاهر مطلب برای اشخاص ساده لوح، فریبنده است، و کارگران و زارعان هم تصور می کنند که قوانین بنفع آنان تنظیم می شود.

تشریح علمی این رقم قوانین، و بیان ضرر و مفاسد آنها از عهده این کتاب خارج است، لکن ملاحظه نتایج آنها ما را بهتر و از راه نزدیکتر به حقیقت واقف می سازد. اگر مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی، یا سازمان های ملل و دول زورمند مدعی صلح و آزادی، و عرضه دارنده برنامه های عریض و طویل کمک به ملل عقب مانده

واقعاً برای کمک به محرومان، خاصه مسلمانان ستمدیده است کدام بار سنگین زندگی را سبک کرده، و کدام بیعدالتی را برطرف ساخته، و کدام جریان تولیدی را براه انداخته است؟!!!

آیا هزینه زندگی بواسطه ارزانی مایحتاج عمومی تنزل پیدا کرده، و یا روز بروز گرانتر می گردد؟ آیا واقعاً درآمد کارگر کفاف زندگی عادی را می کند؟ آیا واقعاً از بهداشت مجانی و تربیت و فرهنگ صحیح برخوردار است؟ آیا مشکل مسکن در شهرها حل شده است؟ و یا در دهات، دهاتی بجای لانه صاحب خانه گردیده؟ آیا آب و زمین فراوان و وسایل کشاورزی و سرمایه لازم در اختیار دهقان و زارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی به مدارج عالیّه برای عموم آماده است؟ آیا دیگر صاحبان قدرت؛ اعم از کشوری و لشکری برضعفاء ملل اسلامی بنام قانون تجاوز نمی نمایند؟

آیا احزاب و نمایندگان مبعوث آنها و دولتهای متکی به آنان برای مقابله با این مفساد تاکنون برای ملت های رنجدیده در خاورمیانه چه اقدامی کرده اند، و چه نتیجه ای حاصل شده؟ جز حرف و انتقاد، و بازرسی و تهدیدهای توخالی، و برنامه های غیرعملی و یا مضر بحال جامعه، و تلف کردن بودجه های کشور و عواید مملکتی چه حاصل بدست آمده است؟

فقر عمومی و گرفتاریهای طاقت فرسا، و مفساد اجتماعی و سقوط اجتماعی و بیعدالتی عمیق و دامنه دار، همه بر جای خود باقی است.

بلی امور غیرتولیدی مانند ساختمانهای آسمانخراش، و تأسیس بانکهای فراوان، و ساختن جاده های نظامی، و ایجاد مؤسسات وسایل تجملی، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانه های نظیر ذوب آهن، و تقویت مؤسسات تولید موادغذائی و پوشاک و نظائر اینها) بسیار بچشم می خورد. ولی حقیقت اینست که این کارها در شرائط موجود در کشورهای اسلامی، بخصوص خاورمیانه جز هدر دادن نیروهای پیشرفت و تعالی برای ملل محروم و ستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم با انحطاط اخلاقی و معنوی، و از دست دادن شرف انسانیت است.

ما برای توضیح مطلب، بعنوان نمونه مساله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم: اقدامات دولتهای زائیده آن احزاب و جمعیت ها، در زمینه رفع گرانی عبارت است از طرح موضوع در نشریه های حزبی، و یا در مجالس، و یا در مضوعات، بعنوان انتقاد از مسئولان، و بلافاصله صدور دستورهای فریبنده از مقامات بالاتر به زیردستان خود، و وعده های پوچ به توده مردم، و پس از آن تشکیل کمیسیونهای متعدد و اعزام بازرس، و تعیین نرخ و

جریمه به فروشنده دست آخر... در صورتیکه خود متصدیان امور بهتر میدانند که گرانی از بازار سبز نشده تا این اقدام مفید باشد. بلکه به آنجا ریخته شده است. و میدانند ریشه آن جای دیگر است. ولی شهامت آنرا ندارند که ریشه فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی بر اثر عواملی است که مهمترین آنها مسئله گمرک و کندی جریان تجارت، و مقررات پر پیچ و خم، و گرانی وسائط نقلیه، و نبودن کارهای تولیدی میباشد (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته و به مصرف کننده برسد). لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم نه عوائد گمرکی و انحصارات دوخته، و مقررات تودرتو، و کسادبازی و هزینه انبار و مخارج کارکنان را به واردات تحمیل می کنند، و باعث کندی جریان تجارت و پیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه و هزینه آنها طبعاً موجب گرانی کرایه ها، و در نتیجه، همه این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط به احتیاجات عمومی می شود. و پرواضح است که همه این جریانها در دست خود دولتهاست. و در حقیقت عامل گرانی دولتها میباشد که اصلاً مورد توجه نیستند. بلکه قدرت اصلاحش را ندارند. بنابراین انتظار توده مردم که این دستگاههای خاکمه (از جمعیت و احزاب و مجالس و دول بیگانه و سازمانهای بین المللی آنها و ادارات و مؤسسات کنونی) دردی از دردهای این ملت ها را دوا کنند بیمورد است. چنانکه تا حال نشده، و روز بروز بر دردها اضافه میشود.

و اما احتیاجاتی که در داخل کشورهای اسلامی تأمین می شود؛ بواسطه بدی اداره امور، و نداشتن وسایل صحیح تولید، و جهات عمومی، و زیادی مخارج تجمل کسانی که بنحوی دخالت در امور تولید و فروش دارند، طبعاً گران تمام میشود. همچنین در مورد اجناس صادراتی، دولت طوری عمل نمی کند که از ربح حاصل از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی، در داخل بشود. و اگر این مقدمات هم فراهم گردد، بازرسی و نرخگذاری، سودمند واقع نخواهد شد.

و مادامیکه دولتها و مجالس و احزاب، منبعث از افراد این ملت ها (که اکثراً مسلمان هستند) نباشند، جهت ندارد که برای حفظ منافع و رفاه توده مردم، متحمل رنج و آماده فکر صحیح گردند. بلکه معتقدند و می خواهند که مردم گرفتار باشند، و برای تأمین مایحتاج ضروری زندگی خود دوندگی کرده مجال و حالی برای قیام به مطالبه حقوق پیدا نکنند. و مؤسسات عام المنفعه (که برای تکثیر تولید و ارزانی محصول در دست مصرف کننده است) هم بودجه های وسیع میخواهد، و ثروت در اختیار سرمایه داران طماع و افراد زورگو است که حاضر نیستند بنفع مردم محروم و ستمدیده بکار اندازند.

این دولتها بموازات این جریانه‌ها با نقشه‌های شیطانی و وعده‌های توخالی مردم
اده را اغفال نموده آنانرا در حال انتظار نگه می‌دارند. ناله‌های دلخراش محرومان، و
نماس‌ها، و شکوائیه‌ها و اعتصاب و تحصن هم روز بروز زیادتر می‌شود— و مردم تصور
بکنند که این ناله‌ها ممکنست افکار جهانیان و اتکان دهد، و دولتهای بزرگ داوری
دل نمایند. این نیست، بلکه استعمار به این صیحه‌ها اهمیت نمیده‌ند؛ اگر چه از
بن فریادها، گلوهاشان پاره شود. و مطمئن است که منافعش به دست صاحبان
رت در داخل کشورها محفوظ است. زیرا می‌داند که محرومان کاری از دستشان ساخته
ست. و آنانکه قدرت دارند، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمندند. اگر چه
صاحبان قدرت و همپیمانهای استعمار گاهی برای مصلحت و خواب بردن توده مردم چند
سباحی در ظاهر با محرومان هماهنگ می‌شوند!

در این سالها استعمارگران از غرب و شرق برای طبقات محروم دام تازه‌ای
گسترده‌اند. می‌گویند سازمان ملل میکوشد که فقر علمی و اخلاقی و اقتصادی مردم
ستمیدیده را برطرف سازد. می‌کوشد موانع پیشرفت ملل عقب‌مانده را از سر راه بردارد.
می‌گویند نباید مردم این کشورها به دولتهای قوی و سازمان ملل بیجهت بتازند. دست
شانگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه‌ها با خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات و
خبر آنها را روزها و هفته‌ها در صفحات نشریه‌ها منعکس می‌سازند. اقا سالها می‌گذرد و
نتیجه‌ای عاید طبقات محروم نگشته است. و گرانی و فقر و بیعدالتی و انحطاط
اخلاقی و ذلت و اضطراب عمومی سر جای خود باقی است.

آیا پخش کردن این مطالب وسیله دیگری برای اغفال و تخدیر و تسکین خاطر و
سرگرمی مردم ستمیدیده نیست؟ آیا اینها وسیله‌ای برای جلب مردم بسوی استعمارگران
نیست؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ و قوی نمی‌باشد؟
همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه آن هستند اما اثری از آن نمی‌بینند.

حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء و دوام نیست. استعمارگران شرق و
غرب (کمونیستی و سرمایه‌داری) همه برای استعمار و بهره‌برداری و جذب ملت‌ها بسوی
خود کوشش می‌کنند؛ نه برای تأمین منافع محرومان و ستمدیدگان، حال که فهمیدیم
احزاب و جمعیتها و مجالس داخلی و بین‌المللی و حکومتهای متکی بآنان در ممالک
اسلامی خاورمیانه در چه وضعی هستند و نمی‌شود و یا نمیتوانند دردی را دوا کنند، و
فهمیدیم که فقط اسلام می‌تواند حل مشکلات نموده عدالت اجتماعی وسیعی به ما عطا

کند، و معلوم شد که جز با تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی، افکار و مقررات اسلام جامه عمل بخود نمی پوشد، و نیز شرح دادیم که شبهات مربوط به کفایت اسلام در ح مشکلات، و اعتراضات مربوط به حکومت اسلامی از ناحیه دشمنانی سرچشمه میگیر که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشان را با بودن حکومت اسلام در خطر می بینند و دانستیم که انتظار کمک از دیگران چه دولتهای غیراسلامی و چه مجامع بین المللی عامل بدبختی و اسارت و ذلت و موجب عاقل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنوی ما مسلمانان است. بنابراین لازم است که خود ما مسلمانان به دست خودمان با نیروی اسلام عظمت و عزت گذشته را تجدید کرده شرف انسانیت خود را تحصیل نماییم بدانیم که هیچگاه اتفاق نیفتاده است که:

یک فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه دار) عملی گردد. اقوام و مللی که مبارزه نکنند، و سینه ها را برای نجات در مقابل خطرات و مهالک قرار ندهند مستحق آزادی و نجات نیستند. با راحت نشستن، و با خواب و خیال، و با چشم دوختن به کمک این و آن کاری ساخته نمی شود. و اگر بشود ما دنباله رو هستیم و ذلیل. از ذلتی به ذلت دیگری منتقل شده ایم. یعنی اسم عوض می شود و آقایان تغییر یافته اند. ولی ما همان برده خواهیم بود.

کرامت انسانی و شرف اسلامی ایجاب می کند از راهی برویم که هم نجات ملت های ما در آن باشد و هم آزادی ما. و این آرزو عملی نخواهد شد مگر اینکه ملت های مسلمان برای رسیدن به هدف های عالی اسلامی همت ها و نیروها و امکانات موجود را بکار گیرند، و تشکیلاتی مطابق افکار اسلامی ایجاد کنند تا در میدان مبارزه پیروز شوند. ان شاء الله

اکنون بطور کامل زاه شرافت انسانی، راه عدالت اجتماعی راه عظمت گذشته امت اسلامی معین شد، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگر ما را بهمان شرافت و عدالت و عظمت برساند.

و این اسلام است که برای هر کس که به عزت و بزرگی و آزادی و عدالت راغب است جواب مثبت میدهد.

این است همان راه نجات
و این است همان راه سعادت

الحمد لله رب العالمین

کتاب دوم

(ربا)

عامل اصلی استعمار

بنام خالق حکیم

مسائل و احکام اسلامی بر مبناهائی استوار است که اولاً: به تمام جوانب و ایای زندگی بشر در هر زمان و در هر مکانی که باشد احاطه و نظارت کامل دارد. صیّت یک دین جهانی و آئین همگانی هم همین است. ثانیاً هر یک از این مسائل و کام متضمن مصلحتی مهم از مصالح اجتماعی است؛ یعنی در راه سعادت و کمال مانها و جوامع بشری عامل اصلی و مؤثر مستقیم است. و گاه یک حکم اسلامی ناظر به بات متعدد و مصلحت های مختلف زندگی بشری است. چنانکه مسأله ربا هم از جهت صادی و هم از جنبه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی مورد توجه خاصّ شارع بوده، لذا ریم آن در قرآن کریم همراه با تهدیدهای مکرر و شدید آمده است.

آنچه وظیفه مهمّ و حیاتی ما مسلمانها در اوضاع کنونی جهان است این است که حقایق زنده و احکام جهانی اسلامان آگاهی و آشنائی کامل پیدا کنیم، تا از این راه بهمیم که این دین واقعاً هیچ نقص و ضعفی ندارد که برای ترمیم آن به مکتب های شرق و ب دست نیاز دراز کنیم، تا از این راه بفهمیم که حرامهای خدا برای محرومیت ما از مت ها نیست. بلکه برای آنستکه از نعمتهای خدا بهتر و بیشتر و در راه کمال و سعادت اوید بهره برداری کنیم. آری باید به حقایق زنده اسلام آگاه شویم تا بفهمیم که اگر ما بلام خودمان را با خلوص نیت و با تحقیق صحیح بشناسیم به قدرت این دین و به لاحتیت آن در رفع تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی میبریم، و در بجه بی نیازی خودمان را از سایر مکاتب باور می کنیم، و آنگاه با افتخار تمام در زیر بچم اسلام می ایستیم، و با جدیت تمام این دین شریف و عزیز را نگهداری می نمائیم، با قوت تمام و مجاهدتهای زیاد در راه پیشرفت هدفهای آن علاقه و کوشش روا میداریم. بکرگزاری از نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن و اهل بیت پیغمبر همین است.

پروردگارا، همه ما را در این راه یاری فرما تا فردا در پیشگاه تو و در برابر اولیای نرامی تو سرفراز و سپید روی باشیم.

آمین رب العالمین

در صفحات گذشته گفتیم که از طرف اسلام بر هیچ زن فاضله‌ای که می‌خواهد در حدود شرف و عزت، با فعالیت انسانی خود زندگی کند ترس نیست. لکن این لانه‌های فساد که مورد بحث است خودشان بهتر میدانند که این شرط با فعالیت‌های آن منازل سازگار نیست و آن آزادی و شرافت دامنه‌داری را که اسلام به زن می‌دهد رنگ فعالیت‌های امروزی را نمی‌پذیرد!

این گروه‌های عیاش از مرد و زن، که توصیف نمودم، این مردمی که آزادی وسیع و شرافتمندانه‌ای را که اسلام به هر مرد و زن شریف عطا می‌کند برای فعالیت‌های خود کافی نمی‌بیند و می‌خواهند بدون قید و شرط هر چه طبع سرکش مایل است انجام دهند، البته از حکومت اسلامی می‌ترسند، پس این افراد طبعاً دشمن حکومت اسلامی هستند حکومتی که اجازه اینگونه مفاسد را نمیدهد.

این جمعیت‌ها برای خود مجامعی دارند که اینگونه شهوترانی‌ها در آنجا پی‌ریزی می‌شود، و نشریاتی هم هست که به آنها کمک میکنند و دستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می‌دهد، و در میدان اجتماع هم از هر گونه تسهیلات استفاده مینمایند. مطلبی را که در اینجا باید متذکر شد اینست که قسمت عمدهٔ سروصداها که علیه حکومت اسلامی بلند می‌شود، از این مجامع و از این لانه‌هاست، از این لاشه‌های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است، اجتماع گندیده‌ای که نه تنها در آن دزد و مست فرو رفته بلکه سرهای بزرگان و خانواده‌هائی در این منجلاب فرو رفته که تصور چنین فسادى در حق آنها نمیرود.

۵- عداوت‌های کمونیستی

«مقدمه»

قبلاً باید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری به اوج رسیده بود و ثروت و مناصب و مزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده و اکثریت مردم از حقوق فردی و اجتماعی و لوازم عادی زندگی محروم گشته بودند، در گوشه و کنار کشورها محرومین صدای مظلومیت را بلند کرده و مطالبه حقوق و وسائل زندگی مینمودند، متأسفانه هر وقت دهان باز میکردند از یک طرف طبقه اشراف و مالکان و سایر ثروتمندان و متنفذین آنانرا به عنوان بی‌دینی و چشم‌دوختن به اموال دیگران و بی‌عرضگی و تنبلی و جهالت و لاابالگیری منکوب میکردند و از طرفی تزارها و قیصرها و سلاطین آنانرا بنام اخلاق گروهم‌زدن امنیت و تجاوز محکوم و تحت شکنجه قرار میدادند. این ستمدیدگان پی چاره و فلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومان را تحت یک پرچم گرد آورد. و چون فشار هیئت‌های حاکمه به این ستمدیدگان در اثر ناتوانی و بی‌یاوری بیشتر میشد و این تنهایی نتیجه حملات مردم و تهمت بی‌دینی اشخاص باصطلاح متدین بود، محرومیت و شکنجه اینها را کم‌کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند که: «اساساً دین و خدا را قبول نداریم.»

جنگ جهانی اول نزدیک به اتمام شدن بود. رؤساء ممالک و زمامداران بواسطه طول دوران جنگ و تلفات مالی و قشونی و مهمات تا حدی مقاومت خود را از دست داده و نمیتوانستند طغیان ستمدیدگان را از میان بردارند و تصادفاً در میان محرومان عده‌ای بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند. موقع را مناسب دیده دعوت خود را آشکار ساختند و شعار (ستمدیدگان و محرومان گرد هم آئید) از نقاط مختلفه روی زمین خاصه از کشور

به به گوش جهانیان رسید و با یک جهش سریع و قوی در روسیه کاملاً و در سایر
لک تا حدی حکومت و قدرت بدست آوردند. از آن تاریخ فلسفه کمونیستی و حکومت
نیست روسیه برای مقابلهٔ ادیان و سایر حکومت‌ها قیام کرد.

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم است که عداوت جهان کمونیستی با
ومت اسلام تشریح شود:

کمونیستی از نظر فلسفه اتکاء به امور مادی مؤثری خارج از امور طبیعی را قبول ندارد (با
نه در امور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است)، و از ساعت اول
وقت بالاتر از افق ماده را منکر می‌باشد، و مسیر تاریخ جهان را صرفاً ناشی از جریان
مت می‌داند. بهمین جهت برای عظمت افکار بزرگان دین و رسالت و تعلیم و تربیت
بران در تحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست. برعکس، اسلام نه تنها در امور زندگی
، در کلیهٔ شؤون آفرینش برای خدا حساسی باز میکند و مردم را موظف می‌داند که همواره
به مبدأ زنده و مدبر دستگاه خلقت باشند، و در هر حرکت و سکونی از خداوند کمک
هند. در هر کاری مطابق خواست و ارادهٔ او رفتار نمایند. در هر امری رضای او را
ن‌نهایی قرار دهند، و بدون اجازهٔ او از هیچ کس اطاعت ن‌ورزند. بنابراین کمونیستی در
آمدن جهان و مسیر زندگی و شؤون انسانی اصولاً مخالف افکار اسلام است. و بالطبع
صاحب عقیده و فکری با مخالفان خود در حال مبارزه می‌باشد.

غالباً صاحبان یک مسلک بر اثر ریشه گذاشتن آن عقیده در دلشان فراموش میکنند که
یک راه هدف است. و از شدت علاقه خود مسلک را هدف قرار میدهند، و تعصب شدید
بشرفت آن می‌ورزند. کمونیستها هم از این قاعده مستثنی نیستند. لذا کمونیستی را به
م وسیلهٔ عدالت نگاه نمی‌کنند تا متوجه شوند که سراسر دین مقدس اسلام رعایت
لت اجتماعی است. بلکه در نظر آنان کمونیستی حکم هدف را دارد و اهتمام بسیار
ورزند که همهٔ راههای دیگر به روی مردم بسته شود تا چاره‌ای غیر از کمونیستی نداشته
ند. ریشهٔ مخالفت کمونیستها با اسلام در همین نقطه متمرکز می‌باشد.

کمونیستی برای نشر دعوت خود و تهیه طرفداران زیاد و بدست گرفتن حکومت در
جهان ناچار است به ستم‌دیدگان و محرومان ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از
ایه‌داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد. و می‌بیند اسلام در عین حال که حق
را محفوظ نگه داشته، و شرافت روح و انسانیت را به حساب آورده است میتواند
لت اجتماعی و رفاه و آسایش بهتر و پابرجاتر به بشر ارزانی دارد. لذا احساس خطر
ن میکند. زیرا از بی‌سامانی اوضاع اجتماعی و ناامیدی توده‌های مردم استفادهٔ سرشار

میرد. جهان کمونیستی در سالهای اخیر این مطلب را کاملاً ادراک کرده و می بیند که مسلمانان به سبب اعتقاد به خدا و سایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند. لذا برای جنگ با دعوت اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده کوشش فراوان بکار میرد، و برضد حکومت اسلامی تبلیغات دامنه داری انجام میدهد، و این تبلیغات را در دو جبهه میخواهد پیش ببرد:

جبهه اول: کمونیستی کوشش میکند که حکومت اسلامی را در قیافه زشتی نشان دهد. بدین معنی که به مردم بی اطلاع از نوامیس و جاهل به مقررات این دین حکومت هائی را که امروز بنام اسلام خوانده میشوند ولی از اسلام واقعی بسیار دورند تشریح و توصیف می نماید، و میگوید: این است حکومت اسلامی که نه عامل ترقی و رفاه است و نه بر پایه اصول قابل ادراک و میگوید: این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است.

جبهه دوم: جهان کمونیستی اصرار و تبلیغ فراوان می کند که بگوید «در زندگی امروزی، جهان به دو بلوک تقسیم شده است: بلوک شرق و بلوک غرب، اگر به شرق، نیبوندی باید خودت را به غرب بچسبانی، و فکر نیروی سوم در عالم بخودی خود تقویت غرب و سرمایه داری میباشد»

و شما ای خواننده گرامی اگر صفحات گذشته کتاب ما را بدقت مطالعه کرد باشی سوء نیت و اغراض این تبلیغات و سفسطه های آنها را بخوبی ادراک میکنی. کافی است متوجه باشی که حکومت اسلامی آن نیست که امروز مدعیانش آنرا دارند. و نه میدانی که ملتها مجبور نیستند به یکی از این دو بلوک بپیوندند، بلکه مسیر اسلامی را پیش گرفتن بهتر و مفیدتر از ملحق شدن به یکی از این دو بلوک است. و پیروی کردن از اسلام تقویت سرمایه داری نیست. و همانطور یک شرح دادیم اسلام بیشتر طرفدار ضعفاء بوده هست. و چنانکه عملاً در اوایل تاریخش نشان داده است عامل ترقی میباشد. و هیچ مرا و مکب و جمعیتی مانند اسلام آزادی فکر و بیان درخور شرافت انسانی را به انسان اعطا نمیکند. و برای پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی کاملاً آشکارا و جدا شده است.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ. فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ — سوره بقره — آیه ۲۵۶

و اینک نتیجه فصول گذشته

از بیان مطالب گذشته فهمیدیم که اوضاع کنونی در ممالک اسلامی
رمیانه قابل بقاء و دوام نیست؛ اگر چه در حفظ آن بکوشند. بلکه نیروهای تولیدی را
ت و ناتوان میکند، و سرمایه‌های موجود را نابود ساخته از مقاومت در مقابل خطرهای
لی و خارجی باز می‌دارد، و همه پایه‌های انسانیت و شرافت و عزت را متزلزل می‌سازد.
ما لازم است که برای برطرف کردن این مفاسد و مخاطرات از امکانات موجود حداکثر
اده را نموده یک راه صحیح براساس اصول اجتماعی اسلام در پیش بگیریم.

با بحثهای یاد شده دانستیم که استعمارگران در داخل عالم اسلامی و خارج آن
ش میکنند بهر قیمت است وضع موجود را حفظ نمایند، و کشمکش‌های شرق و غرب
رمایه‌داری و کمونیستی و طرفداران آنها در میان ملت‌ها همه برای استعمار و نفوذ و
ل و خلاصه حفظ و ثبات وضع موجود است، و قیافه حمایت و جانبداری از ضعفاء برای
ب ملتها بسوی خودشان میباشد نه برای تامین منافع محرومان و ستمدیدگان.

و نیز دانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که مشکلات اساسی ما را حل نموده به
دالت اجتماعی وسیعی ببخشد. و چون در میان ماسلمانان سابقه داراست و به مقیاس قابل
بی به نوامیس و افکارش آشنا بوده و خو گرفته‌ایم از هر مسلک دیگر بهتر عملی
دد. و نتیجه عملی موقعی عاید می‌شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کند
نکه در مساجد و تکیه‌ها منزوی باشد، یا فقط یک اعتقاد قلبی باشد. و اشخاصیکه به
، پاره‌ای از شبهات تصور می‌کردند حکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنانرا
گفتیم و روشن کردیم که بیشتر این شبهات بر اثر عداوت صلیبیون و مخالفت

استعمارگران و سوء نیت صاحبان قدرت داخلی و ضداسلام، و بلکه ضد دین بود. کمونیستها است که به مردم ساده‌تلقین می‌شود.

اکنون چه باید کرد؟

آیا جز تعقیب آمال بوسیله تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم به دست ملت مسلمان نه باتکاء سرمایه‌داری یا کمونیستی یا شرق یا غرب چاره‌ای هست؟ خواننده عزیز! با مطالعه فصول قبلی بخوبی دریافته‌ای که توده‌های محروم ستم‌دیده باید راه چاره را خود بیابند و خود بسیمایند. دیگران هیچ نوع کمکی به ما ملل مسلمان نخواهند کرد. در انتظار آنان مباش. آری دیگران و حتی احزاب و جمعیت‌های موج داخلی و مجالس باصطلاح مقننه با شرایط کنونی و مجامع بین‌المللی هیچکدام دوا درد را نمی‌کنند.

این حقیقت را تجربیات تلخ گذشته تأیید کرده است، و اتفاق نیافتاده که کشورهای ما مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن مقام و نفع شخصی و تأمین تقاضای دوستان و خویشان بوده است. و لذا هنگامی خطری به یکی از منافع استعمار و سرمایه‌داری روی آورد احزاب و وکلای منتخب آن خصومت‌ها و مبارزه‌ها را ترک نموده همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل می‌دهند و از منافع سرمایه‌داران دفاع کرده برضد مصلحت مردم ستم‌دیده قیام می‌کنند.

و اما در باب مجالس باصطلاح مقننه کافی است بصورت جلسه‌های مجلس‌ها گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی فهمیده شود که هر وقت پیشنهادی به نفع جامعه به میان آید (مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بردرآمدهای غیرمترقبه یا تشکیل اتحادیه کارگران بد، دخالت دولت‌ها یا مسئله غیرقابل تملک بودن اراضی موات یا نظائر این مسائل) فوراً لایه‌های نظری تنظیم شد که منافع هیئت حاکمه، و اعوان و انصار آنان محفوظ گردد. فقط ظالمین و اشراف برای اشخاص ساده لوح، فریبنده است، و کارگران و زارعان هم تصور می‌کنند که قوانین بنفع آنان تنظیم می‌شود.

تشریح علمی این رقم قوانین، و بیان ضرر و مفاسد آنها از عهده این کتاب خارج است، لکن ملاحظه نتایج آنها ما را بهتر و از راه نزدیک‌تر به حقیقت واقف می‌سازد. اگر مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی، یا سازمان‌های ملل و دول زور، مدعی صلح و آزادی، و عرضه دارند برنامه‌های عریض و طویل کمک به ملل عقب‌ما

واقعاً برای کمک به محرومان، خاصه مسلمانان ستمدیده است کدام بارسنگین زندگی را سبک کرده، و کدام بیعدالتی را برطرف ساخته، و کدام جریان تولیدی را براه انداخته است!!؟

آیا هزینه زندگی بواسطه ارزانی مایحتاج عمومی تنزل پیدا کرده، و یا روز بروز گرانتر می گردد؟ آیا واقعاً درآمد کارگر کفاف زندگی عادی را می کند؟ آیا واقعاً از بهداشت مجانی و تربیت و فرهنگ صحیح برخوردار است؟ آیا مشکل مسکن در شهرها حل شده است؟ و یا در دهات، دهاتی بجای لانه صاحب خانه گردیده؟ آیا آب و زمین فراوان و وسایل کشاورزی و سرمایه لازم در اختیار دهقان و زارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی به مدارج عالیّه برای عموم آماده است؟ آیا دیگر صاحبان قدرت؛ اعم از کشوری و لشکری برضعفاء ملل اسلامی بنام قانون تجاوز نمی نمایند؟

آیا احزاب و نمایندگان مبعوث آنها و دولتهای متکی به آنان برای مقابله با این مفسد تاکنون برای ملت های رنجدیده در خاورمیانه چه اقدامی کرده اند، و چه نتیجه ای حاصل شده؟ جز حرف و انتقاد، و بازرسی و تهدیدهای توخالی، و برنامه های غیرعملی و یا مضر بحال جامعه، و تلف کردن بودجه های کشور و عواید مملکتی چه حاصل بدست آمده است؟

فقر عمومی و گرفتاریهای طاقت فرسا، و مفسد اجتماعی و سقوط اجتماعی و بیعدالتی عمیق و دامنه دار، همه بر جای خود باقی است.

بلی امور غیرتولیدی مانند ساختمانهای آسمانخراش، و تأسیس بانکهای فراوان، و ساختن جاده های نظامی، و ایجاد مؤسسات وسایل تجملی، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانه هایی نظیر ذوب آهن، و تقویت مؤسسات تولید موادغذائی و پوشاک و نظائر اینها) بسیار بچشم می خورد. ولی حقیقت اینست که این کارها در شرائط موجود در کشورهای اسلامی، بخصوص خاورمیانه جز هدر دادن نیروهای پیشرفت و تعالی برای ملل محروم و ستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم با انحطاط اخلاقی و معنوی، و از دست دادن شرف انسانیت است.

ما برای توضیح مطلب، بعنوان نمونه مساله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم: اقدامات دولتهای زائیده آن احزاب و جمعیت ها، در زمینه رفع گرانی عبارت است از طرح موضوع در نشریه های حزبی، و یا در مجالس، و یا در مطبوعات، بعنوان انتقاد از مسئولان، و بلافاصله صدور دستورهای فریبنده از مقامات بالا تر به زیردستان خود، و وعده های پوچ به توده مردم، و پس از آن تشکیل کمیسیونهای متعدد و اعزام بازرس، و تعیین نرخ و

جریمه به فروشنده دست آخر... در صورتیکه خود متصدیان امور بهتر میدانند که گرانی از بازار سبز نشده تا این اقدام مفید باشد. بلکه به آنجا ریخته شده است. و میدانند ریشه آن جای دیگر است. ولی شهادت آنرا ندارند که ریشه فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی بر اثر عواملی است که مهمترین آنها مسأله گمرک و کندی جریان تجارت، و مقررات پر پیچ و خم، و گرانی وسائط نقلیه، و نبودن کارهای تولیدی میباشد (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته و به مصرف کننده برسد). لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم به عوائد گمرکی و انحصارات دوخته، و مقررات تودرتو، و کاذبازی و هزینه انبار و مخارج کارکنان را به واردات تحمیل می کنند، و باعث کندی جریان تجارت و پیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه و هزینه آنها طبعاً موجب گرانی کرایه ها، و در نتیجه، همه این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط به احتیاجات عمومی می شود. و پرواضح است که همه این جریانها در دست خود دولتهاست. و در حقیقت عامل گرانی دولتها میباشد که اصلاً مورد توجه نیستند. بلکه قدرت اصلاحش را ندارند. بنابراین انتظار توده مردم که این دستگاههای حاکمه (از جمعیت و احزاب و مجالس و دول بیگانه و سازمانهای بین المللی آنها و ادارات و مؤسسات کنونی) دردی از دردهای این ملت ها را دوا کنند بیمورد است. چنانکه تا حال نشده، و روز بروز بر دردها اضافه میشود.

و اما احتیاجاتی که در داخل کشورهای اسلامی تأمین می شود؛ بواسطه بدی اداره امور، و نداشتن وسایل صحیح تولید، و جهات عمومی، و زیادی مخارج تجمل کسانی که بنحوی دخالت در امور تولید و فروش دارند، طبعاً گران تمام میشود. همچنین در مورد اجناس صادراتی، دولت طوری عمل نمی کند که از ربح حاصل از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی، در داخل بشود. و اگر این مقدمات هم فراهم گردد، بازرسی و نرخگذاری، سودمند واقع نخواهد شد.

و مادامیکه دولتها و مجالس و احزاب، منبعث از افراد این ملت ها (که اکثرأ مسلمان هستند) نباشند، جهت ندارد که برای حفظ منافع و رفاه توده مردم، متحمل رنج و آماده فکر صحیح گردند. بلکه معتقدند و می خواهند که مردم گرفتار باشند، و برای تأمین مایحتاج ضروری زندگی خود دوندگی کرده مجال و حالی برای قیام به مطالبه حقوق پیدا نکنند. و مؤسسات عام المنفعه (که برای تکثیر تولید و ارزانی محصول در دست مصرف کننده است) هم بودجه های وسیع میخواهد، و ثروت در اختیار سرمایه داران طماع و افراد زورگوست که حاضر نیستند بنفع مردم محروم و ستمدیده بکار اندازند.

این دولتها بموازات این جریانها با نقشه های شیطانی و وعده های توخالی مردم اده را اغفال نموده آنانرا در حال انتظار نگه می دارند. ناله های دلخراش محرومان، و نماس ها، و شکوائیه ها و اعتصاب و تحصن هم روز بروز زیاده تر می شود — و مردم تصور میکنند که این ناله ها ممکنست افکار جهانیان و اتکان دهد، و دولتهای بزرگ داوری بدل نمایند. این نیست، بلکه استعمار به این صیحه ها اهمیت نمیدهند؛ اگر چه از ن فریادها، گلوهاشان پاره شود. و مطمئن است که منافعش به دست صاحبان رت در داخل کشورها محفوظ است. زیرا می داند که محرومان کاری از دستشان ساخته ست. و آنانکه قدرت دارند، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمنندند. اگر چه صاحبان قدرت و همپیمانهای استعمار گاهی برای مصلحت و خواب بردن توده مردم چند بیاحی در ظاهر با محرومان هماهنگ می شوند!

در این سالها استعمارگران از غرب و شرق برای طبقات محروم دام تازه ای گسترده اند. می گویند سازمان ملل میکوشد که فقر علمی و اخلاقی و اقتصادی مردم ستمدیده را برطرف سازد. می کوشد موانع پیشرفت ملل عقب مانده را از سر راه بردارد. یگویند نباید مردم این کشورها به دولتهای قوی و سازمان ملل بیجهت بتازند. دست شانندگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه ها با خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات و اخبار آنها را روزها و هفته ها در صفحات نشریه ها منعکس میسازند. اما سالها میگذرد و نتیجه ای عاید طبقات محروم نگشته است. و گرانی و فقر و بیعدالتی و انحطاط اخلاقی و ذلت و اضطراب عمومی سرجای خود باقی است.

آیا پخش کردن این مطالب وسیله دیگری برای اغفال و تخدیر و تسکین خاطر و سرگرمی مردم ستمدیده نیست؟ آیا اینها وسیله ای برای جلب مردم بسوی استعمارگران نیست؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ و قوی نمی باشد؟ همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه آن هستند اما اثری از آن نمی بینند.

حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء و دوام نیست. استعمارگران شرق و غرب (کمونیستی و سرمایه داری) همه برای استعمار و بهره برداری و جذب ملت ها بسوی خود کوشش می کنند؛ نه برای تأمین منافع محرومان و ستمدیدگان، حال که فهمیدیم احزاب و جمعیتها و مجالس داخلی و بین المللی و حکومتهای متکی بآنان در ممالک اسلامی خاورمیانه در چه وضعی هستند و نمی شود و یا نمیتوانند دردی را دوا کنند، و فهمیدیم که فقط اسلام می تواند حل مشکلات نموده عدالت اجتماعی وسیعی به ما عطا

کند، و معلوم شد که جز با تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی، افکار و مقررات اسلام جامه عمل بخود نمی پوشد، و نیز شرح دادیم که شبهات مربوط به کفایت اسلام در ح مشکلات، و اعتراضات مربوط به حکومت اسلامی از ناحیه دشمنانی سرچشمه میگیر که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشان را با بودن حکومت اسلام در خطر می بینند و دانستیم که انتظار کمک از دیگران چه دولتهای غیراسلامی و چه مجامع بین المللی عامل بدبختی و اسارت و ذلت و موجب عاقل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنوی ما مسلمانان است. بنابراین لازم است که خود ما مسلمانان به دست خودمان با نیروی اسلام عظمت و عزت گذشته را تجدید کرده شرف انسانیت خود را تحصیل نماییم بدانیم که هیچگاه اتفاق نیفتاده است که:

یک فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه دار) عملی گردد. اقوام و مللی که مبارزه نکنند، و سینه ها را برای نجات در مقابل خطرات و مهالک قرار ندهند مستحق آزادی و نجات نیستند. با راحت نشستن، و با خواب و خیال، و با چشم دوختن به کمک این و آن کاری ساخته نمی شود. و اگر بشود ما دنباله رو هستیم و ذلیل. از ذلتی به ذلت دیگری منتقل شده ایم. یعنی اسم عوض می شود و آقایان تغییر یافته اند. ولی ما همان برده خواهیم بود.

کرامت انسانی و شرف اسلامی ایجاب می کند از راهی برویم که هم نجات ملت های ما در آن باشد و هم آزادی ما. و این آرزو عملی نخواهد شد مگر اینکه ملت های مسلمان برای رسیدن به هدف های عالی اسلامی همت ها و نیروها و امکانات موجود را بکار گیرند، و تشکیلاتی مطابق افکار اسلامی ایجاد کنند تا در میدان مبارزه پرور شوند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

اکنون بطور کامل راه شرافت انسانی، راه عدالت اجتماعی راه عظمت گذشته امت اسلامی معین شد، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگر ما را بهمان شرافت و عدالت و عظمت برساند. و این اسلام است که برای هر کس که به عزت و بزرگی و آزادی و عدالت راغب است جواب مثبت میدهد.

این است همان راه نجات
و این است همان راه سعادت

الحمد لله رب العالمین

کتاب دوم

(ربا)

عامل اصلی استعمار

بنام خالق حکیم

مسائل و احکام اسلامی بر مبناهائی استوار است که اولاً: به تمام جوانب و یای زندگی بشر در هر زمان و در هر مکانی که باشد احاطه و نظارت کامل دارد. صیت یک دین جهانی و آئین همگانی هم همین است. ثانیاً هریک از این مسائل و کام متضمن مصلحتی مهم از مصالح اجتماعی است؛ یعنی در راه سعادت و کمال آنها و جوامع بشری عامل اصلی و مؤثر مستقیم است. و گاه یک حکم اسلامی ناظر به بات متعدد و مصلحت های مختلف زندگی بشری است. چنانکه مسأله ربا هم از جهت صادی و هم از جنبه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی مورد توجه خاصّ شارع بوده، لذا ریم آن در قرآن کریم همراه با تهدیدهای مکرر و شدید آمده است.

آنچه وظیفه مهمّ و حیاتی ما مسلمانان در اوضاع کنونی جهان است این است که حقایق زنده و احکام جهانی اسلامان آگاهی و آشنائی کامل پیدا کنیم، تا از این راه همیم که این دین واقعاً هیچ نقص و ضعفی ندارد که برای ترمیم آن به مکتب های شرق و بب دست نیاز دراز کنیم، تا از این راه بفهمیم که حرامهای خدا برای محرومیت ما از مت ها نیست. بلکه برای آنست که از نعمتهای خدا بهتر و بیشتر و در راه کمال و سعادت اوید بهره برداری کنیم. آری باید به حقایق زنده اسلام آگاه شویم تا بفهمیم که اگر ما بلام خودمان را با خلوص نیت و با تحقیق صحیح بشناسیم به قدرت این دین و به صلاحیت آن در رفع تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی میبریم، و در بجه بی نیازی خودمان را از سایر مکاتب باور می کنیم، و آنگاه با افتخار تمام در زیر چم اسلام می ایستیم، و با جدیت تمام این دین شریف و عزیز را نگهداری می نمائیم، با قوت تمام و مجاهدتهای زیاد در راه پیشرفت هدفهای آن علاقه و کوشش روا میداریم. کرگزاری از نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن و اهل بیت پیغمبر همین است.

پروردگارا، همه ما را در این راه یاری فرما تا فردا در پیشگاه تو و در برابر اولیای نرامی تو سرفراز و سپید روی باشیم.

آمین رب العالمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره بقره- آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ،
 إِلَيْكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا. فَمَنْ جَاءَهُ
 نَوْعَةٌ مِنَ الرِّبَا فَأَنْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ، وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ. وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا، وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ، وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، فَإِنْ لَمْ
 تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ زُؤُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ
 لَا تُظْلَمُونَ. وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ.
 وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، وَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ
 وُقِيَ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^۱

[شروع بحث در این کتاب معلوم، میدارد که مؤلف پیش از این مجموعه، مطالب
 یگیری را در باب امور مالی و زکات و انفاقات اسلامی در رساله دیگر طرح کرده است، و
 ر پایان مطلب، صدقات را مورد بحث قرار داده آنگاه کتاب حاضر را با عبارت زیر شروع
 موده است. مترجم]

— در سوره بقره بحث مستقلی راجع به انفاقات و صدقات و مقررات آن باز می شود. شروع این مطلب از آیه ۲۶۱
 مَثَلُ الَّذِينَ يُبْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» و تا آیه ۲۸۱ ادامه می یابد. مترجم

در مقابل صدقات که مقررات آن در بحث گذشته ارائه شد چهره دیگری از وضع معاملات در اجتماع ما وجود دارد که بسیار عبوس و نکبت بار است و آن رباست! صدقه در اسلام عطا و بخشش است، و از پاکی دل و صدق نیت سرچشمه میگیرد، و موجب نمو مال است، و همکاری و تعاون اجتماعی است و حمایت از ضعیفان اما ربا بخل و دنائت و آلودگی و کثافت است. خودخواهی و انحصارطلبی است...

صدقه در اسلام گذشتن از مال است بدون انتظار عوض. اما رباخوار در برابر وامی که میدهد عوض می خواهد، و اضافه مطالبه میکند. و این عوض اضافه خواه از مشقت و عرق پیشانی وام گیرنده تهیه گردد یا از گوشت بدنش بریده شود. از زحمت و مشقتش اگر با آن پولی که قرض گرفته است کاری کرده و سودی برده باشد. و از گوشت بدنش اگر سودی نبرده و یا ضرر کرده باشد، یا پولی را که قرض گرفته خرج ضروری زندگی خود و خانواده نموده نمی تواند است از آن سودی بدست آورد. بهمین جهت گفتیم ربا نقطه مقابل صدقه و احسان است و شکل دیگری است از بکار انداختن ثروت، یا قیافه ای زشت و عبوس و بی برکت! و بهمین مناسبت سیاق آیات بحث ربا را بلافاصله پس از بحث صدقه پیش کشیده است. صدقه را با آن چهره پاک و بخشنده و عطف و ربا را با آن شکل تنفرآمیز که نشانه انواع زشتیها و پستی های اخلاقی است، و از سردی و خشکی قلب رباخوار و شرور و فسادهایی که در جامعه ببار می آورد و بندگان خدا را به بدبختی و نابودی میکشاند حکایت میکند.

هیچیک از عادات زشت جاهلیت که اسلام برای ابطال آن همت گماشت در ننگ و پستی به پای ربا نرسیده و نخواهد رسید. و تهدیدی هم که قرآن کریم از جهت لفظ و معنی در باب ربا نموده است در هیچ موضوع دیگری اینگونه تهدید نکرده است، نه در آیات مورد بحث و نه در سایر آیات. و البته این شدت تهدید بیجا و بیمورد نیست. حکمت با نور خداوندی همین را ایجاب میکند. مفسد ربا در جاهلیت کاملاً معلوم و ثابت بود. لکن جهات زشت و تنفرآمیز آن در اجتماع آن روز بطور کامل آشکار نشده بود آنچنانکه امروز آشکار گشته و در زندگی کنونی ما از آن پرده برداشته شده است. و این حمله شدید هم در آیات فوق نسبت به سیستم ربایی یعنی نظام دشمنی بشر حکمت و علت این تهدید را در زندگی پر از فجایع بشری کاملاً روشن میسازد، و معلوم میدارد که وضع رقت بار و دردآوری که در زندگی بشر امروز است خرابتر از آن وضعی است که در روزگار جاهلیت عرب بود.

و هر کس که بخواهد در حکمت قانونگذاری خدا و عظمت اسلام و دقت نظا

این دین تدبیر کند مطالبی را از این آیات ادراک مینماید که آنها که برای اولین بار با این آیات روبرو می شوند نمی توانند بفهمند. ادراک میکند که امروز واقعیتهای زندگی در برابر بشر بگونه ای است که یک یک گفتارهای قرآن را تأیید مینماید تأییدی صریح و واقعی. میفهمید که این جامعه گمگشته بشری که ربا میخورد و زندگی خود را به آن وابسته کرده است در حقیقت انواع بلاهای نابود کننده و ذلت بار را از راه این نظام در اخلاق و عقیده و اقتصادش بوجود می آورد. و برآستی خود را در مقابل جنگی قرار میدهد که از جانب خدای بزرگ و رسولش اعلام شده است، و انتقام و عذاب الهی را بر او وارد میسازد. و شگفتا که این بشر عبرت نمی گیرد و بیدار نمی شود!

سایق آیات سابق که دستور صدقه را پیشنهاد کرد ضمناً قاعده ای از قواعد نظام اجتماعی و اقتصادی را هم ارائه داده. قاعده ای که خدا می خواهد جامعه اسلامی بر آن پایه محکم و استوار باشد. و حق هم آنست که جامعه بشری از لطف و رحمت الهی که در این قانون است بهره برداری کند، در برابر آن، نظام دیگری که بر اساس سیستم ربایی ظالم و پست بنیاد شده است. این دو سیستم یعنی سیستم اسلامی و سیستم ربوی اصلاً متضاد با یکدیگرند. این دو نظام نه در طرز تفکر و اساس با هم توافق دارند و نه در نتیجه و آثار. هر کدام از این دو نظام که برای زندگی و هدفهای زندگی در نظر گرفته شده با دیگری بتمام معنی متناقض است، و نتیجه هر یک از این دو در زندگی مردم هم با نتیجه نظام دیگر کاملاً مغایر است. بهمین جهت آیات قرآنی شدیداً حمله و تهدید میکند، تهدیدی بس هراس انگیز و رعب آور. اسلام نظام اقتصادی و نظام زندگی را بطور کلی بر یک طراز تفکر معلوم و مشخص پایه گذاری می کند بگونه ای که حقیقت واقع در همین جهان حاضر کاملاً محسوس و مشخص می گردد و لباس عمل میپوشد.

اسلام نظام اقتصادی و نظام زندگی را بر این اساس می گذارد که اولاً: خدایی بی نیاز و پاک و منزّه از هر نقص، خالق جهان هستی است، و او آفریننده همین زمین است. و هم او خالق این انسان است، و هم اوست که به هر موجودی نعمت وجود بخشیده است...

ثانیاً: این خدای خالق و منزّه مالک همه موجودات است از آن جهت که بوجود آورنده همه آنهاست. و همین خدا انسان را در روی این زمین نماینده خود انتخاب کرده، و امکاناتی به او داده است تا آنچه در این زمین برای او ذخیره کرده است از انواع روزی ها و منابع گوناگون استفاده کند، اما با شرط و پیمان و قرارداد. خداوند خالق این ملک وسیع زمین را بدون قید و شرط در اختیار انسان نگذاشته است که هر چه میخواهد و

هرگونه که شد عمل کند، بلکه این نمایندگی و اختیار را به او داده است که در محدوده مقرراتی معلوم از آن بهره‌برداری کند. بنابراین آنچه انسان انجام میدهد از اخلاق و کارها و عبادات اگر مطابق با این عهد خدایی است صحیح است و قابل اجرا، و اگر مخالف است باطل و ممنوع. حالا اگر کسی بخواهد این باطل و ممنوع را با زور به مرحله اجرا در آورد ظلم و تجاوز کرده است. نه خدا آنرا تأیید میکند و نه جامعه مؤمنان آن را می‌پذیرد. با این بیان حاکمیت در زمین از آن خدای یگانه است همانطور که حاکمیت همه جهان هستی از اوست. و مردم هم چه خودشان و چه هیأت حاکمه آنها فقط حق دارند که نیروی خود را برای عملی ساختن قانون خدا بکار اندازند زیرا مالک واقعی روزیها و منابعی که در اختیارشان گذاشته شده است نیستند. و اما از جمله مواذ این پیمان‌نامه آنست که در میان مؤمنان به خدا باید همکاری و همبستگی رائج باشد، و عده‌ای عهده‌دار حمایت و ولایت‌گرفته ضعیفان شوند، و بر اساس این همکاری از روزیهایی که خدا به آنها عطا فرموده است همه استفاده کنند البته نه بر قاعده کمونیستی مطلق چنانکه مارکسیست معتقد است. بلکه بر اساس مالکیت فردی مقید و مشروط. یعنی کسی که خدا به او وسعت و ثروتی داده است، به کسی که میکوشد ولی قدرت آن را ندارد که احتیاجات زندگی خود را فراهم سازد کمک و احسان کند و البته این دستور همراه است با تکلیف همگانی درباره کار و کوشش. به این معنی که هر کس باید بمقدار نیرو و استعدادی که دارد و در راهی که خدا برای او هموار نموده است زحمت بکشد، تا هیچ فردی با داشتن قدرت کار برابر اجتماع نگردد. در این پیمان‌نامه نیز شرط شده است که مردم جانب اعتدال را در زندگی نگهدارند. و از اسراف و اتلاف روزیهایی که خدا به آنها عنایت فرموده است بپرهیزند. و همین جاست که حتی احتیاجات و اشیاء مصرفی و استهلاکی مردم محدود به حدود اعتدال می‌گردد و مازاد آن بعنوان زکات واجب و احسان‌های مستحبی عرضه می‌شود. همچنین خداوند شرط کرده است به این انسان نماینده که در ازدیاد ثروت از وسایلی استفاده کند که ضرر به دیگران نزند، و با جریان انداختن سرمایه خود تعطیل در ارزاق بندگان خدا ایجاد نکند، خلاصه داشتن ثروت در دست مردم در دایره‌ای هر چه وسیعتر باشد تا ثروت عمومی میان عده‌ای معدود دست بدست نگردد: **كِي لَا يَكُوْنَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ.**^۱

۱ - قسمتی از آیه ۷ - سوره حشر.

بعلاوه فرد در وسایل دست یافتنی به مال و در راه ازدیاد ثروت در این نظام کاملاً آزاد است، همچنین در بهره‌برداری از ثروت خود. بی آنکه خود را پای‌بند عهد و پیمانی از طرف خدا بداند، و به مصلحتی از مصالح دیگران مسئول نباشد.

اسلام در مورد کسب و انفاق مال پاکی در نیت و عمل و نیز پاکی در هدف و سیله را بر مردم شرط لازم دانسته است. و در ازدیاد ثروت هم قیودی را واجب کرده است که نمیگذارد مردم راههایی را در پیش گیرند که به روحیات و اخلاق فرد و حیات جامعه یان وارد آید. تمام این مقررات را خداوند بر اساس طرز تفکری پایه گذاری کرده است که نشان دهنده حقیقت واقع در این جهان هستی است، و بر اساس پیمان نمایندگی سان است در زمین از جانب خالق جهان.

از اینجا معلوم می شود که ربا عملی است که از همان ابتدا با اساس تفکر ایمانی رخور دارد، و نظامی است که کمترین توجهی به خدای آفریننده و به اصول انسانی و مدفهای عالی بشری در آن نیست و به هیچ پیمانی از جانب خدا مقید نمیشد و خود را به بروی از فرمان خدا ملزم نمیداند!

و لذا هیچ اعتنا ندارد که موجودی بانکی خود را تا آنجا که می تواند اضافه کند و لیونها افراد در این راه زیان ببینند. البته قوانین موضوعه مملکتی گاهگاه در مقدار این ادی بیحد و حساب جزئی دخالت می کنند: از قبیل محدود کردن نرخ سود، و منع انواع یله گریها و کلاهبرداریها و غش در معاملات، اما این دخالت جزئی منتهی می گردد به مان عواملی که مردم نفس هاشان به آنها تواضع میکنند. و آرزوهای مردم هم آنها را بسوی مان عوامل می کشاند: نه بسوی یک مبدأ ثابتی که از قدرت الهی برای خود قائل باشند! همچنین نظام ربا بر اساس یک طرز فکر غلط و فاسد نهاده شده است: به این ننی که رباخوار بالاترین هدف وجود انسان را در بدست آوردن مال می داند بهر سیله ای که میسر شود، و بهره مندی از این مال به هر شکلی که هوی و هوس فرمان دهد! و همین جهت رباخوار برای جمع کردن پول و استفاده از آن نفس درنده خود را با تمام نیرو و ثار می اندازد: و در این راه تمام اصول زندگی و انسانیت و تمام عواملی که به مصلحت گران است پایمال میکند.

بعلاوه ربا در پایان کار اوضاعی را بوجود می آورد که اخلاق و فضائل انسانی را بدت میکوبد، و افراد و اجتماعات و دولتها و ملتها را برای نفع ناچیزی که رباخواران خواهند به آن برسند بدبخت می کند، و بشر را از جنبه اخلاقی و روحی ضعیف و منحط می سازد، و گردش ثروت و رشد اقتصاد جامعه بشری ایجاد اختلال مینماید، خلاصه کار را به جایی کشاند که تسلط حقیقی و نفوذ واقعی را بر تمام بشر در دست عده ای از پست ترین و رورترین مخلوق خدا متمرکز می کند، در دست عده قلیلی که در میان بشر به هیچ عهد و مانی اعتناء ندارند، و هیچ مسئولیتی برای خود و هیچ احترامی برای بشر احساس

نمی‌کنند... اینها همان کسانی هستند که افراد را زیر بار قرض می‌آورند همانطور که حکومتها و ملتها را در داخل و خارج کشورشان برای همیشه مقروض می‌سازند. دسترنجهای حقیقی، و کوشش‌های بشری و زحمتهای و عرق ریزیها تماماً به جانب همین‌ها سرازیر می‌شود، در شکل سودهای ربوی که کوچکترین زحمتی در بدست آوردن آن نه‌نکشیده‌اند! اینها نه تنها مالک ثروتهای می‌شوند. بلکه صاحب قدرتها و نفوذهایی نیز می‌گردند... و معلوم است که وقتی این گروه مطلقاً نه اصولی در زندگی خود دارند و نه اخلاقی، نه یک فکر و احساس دینی، طبعاً این نفوذ هراس‌انگیزی را که بدست می‌آورند بکار می‌اندازند در ایجاد اوضاع و افکار و قوانین که امکانات هر چه بیشتر استعمار کردن را به آنها می‌دهد. و نزدیکترین وسایل آنها در این راه همان خرد کردن و لگدمال نمودن اخلاق بشری و فرو افکندن آن در منجلاب کثیف لذائد و شهوات است؛ منجلابی که گروه‌های زیادی آخرین پول خردی را که دارند در آن می‌ریزند، شکارگاهها و دامهای گسترده شده‌ای که پولهای فراوان در آن سرازیر می‌شود! اینها همه وجود دارد همراه با قدرت حاکمیت در جریان اقتصاد بین‌المللی موافق با منافع و مصالح محدود و معلومشان. اینها تماماً جریان دارد تا آنجا که وضع منتهی شود به بحرانهای پی در پی که در عالم اقتصاد معروف است، و منجر شود به انحراف در تولید صنعتی و اقتصادی از مصلحت عمومی و بشری به مصلحت ثروتمندان رباخوار، همان کسانی که تمام سرشته‌های ثروت جهانی در دستشان جمع شده است!

آن مصیبت طاقت فرسایی که در عصر حاضر بوقوع پیوسته است — و در جاهلیت باین شکل زشت و تنفرآمیزش اصلاً وجود نداشت — این است که گروه رباخواران — که در زمان گذشته بصورت افراد یا خانه‌های پول ظاهر می‌شدند چنانکه امروز خود را بصورت مؤسسان بانکهای جدید در صحنه زندگی نشان می‌دهند — با قدرت هراس‌انگیزی که در داخل و خارج تشکیلات حکومتی جهان پیدا کرده‌اند، و با وسایل آموزشی و تبلیغی که در تمام جاها دارند، علاوه بر روزنامه‌ها و کتابها و دستگاههای فرستنده و برنامه سینماها توانسته‌اند فکر رباخواری را بعنوان یک طرز تفکر عمومی در میان گروههای انسانی پرورش دهند، انسانهای بیچاره‌ای که استخوان و گوشت و خون رگهایشان را همین رباخواران در سایه نظام ربوی می‌خورند... این طرز تفکر عمومی که نسبت به هر تلقین کثیف و زهرآگینی خاضع است؛ تلقین به اینکه ربا همان نظام طبیعی معقول است، و همان اساس صحیحی است که غیر از آن برای رشد اقتصادی اساس دیگری وجود ندارد، و ترقی غرب هم از برکات این سیستم است، و آنها که می‌خواهند ربا را باطل اعلام کنند،

گروهی خیالباف اند، نه اهل کار و کوشش. نظام ربایی از جهت اقتصادی محض نظامی ست ناقص. عیوب و زشتیهای این نظام به جایی رسیده که عدهای از استادان اقتصاد رب هم متوجه این عیوب شده اند؛ در حالیکه خودشان در سایه همین نظام نشأ و نما کرده اند، و عقل و فکر و فرهنگشان از همین غذای سموم تغذیه نموده است.

غذای سمومی که باندهای ثروت و مال آن را در تمام رشته های فرهنگی و فکری و خلاقى مردم پخش می کنند. در صف اول استادان مذکور که نظام ربا را از جنبه اقتصاد محض ناقص اعلام می کنند «دکتر شاخت» آلمانی است مدیر سابق بانک «رایخ» در لمان. از مطالبی که در مصاحبه اش در دمشق به سال ۱۹۵۳ راجع به ربا ایراد کرده این ست که: با یک عمل ریاضی ساده روشن می گردد که تمام ثروت مردم روی زمین به نائب عده قلیلی رباخوار سرازیر می شود. به عبارت دیگر وام دهنده رباخوار در هر یک از معاملات ربایی دائماً سود می برد، و حال آنکه وام گیرنده همیشه در معرض سود دادن و یان بردن است. و با این ترتیب تمام ثروتها در پایان کار با حساب دقیق ریاضی به نائب کسی بر می گردد که دائم سود می برد! و این نظریه ربا هم برای تحقق دادن کامل زمین هدف مسیر خود را طی می کند، و هم اکنون قسمت بزرگ ثروت روی زمین را چند هزار نفر رباخوار — بصورت مالکیت حقیقی — در اختیار دارند، و تمام مالکان و کارخانه دارها که از بانکها و عمال آنها قرض می گیرند، همان حقوق بگیریهای هستند که نفع سرمایه داران مشغول کارند، و این چند هزار نفر رباخوار هم از ثمرات و دسترنجهای آنها رتب مشغول بهره برداری اند!

جنایت ربا تنها این نیست. تمام عملیات ربوی جرم است و گناه. زیرا قوام سیستم اقتصادی که بر اساس رباست ارتباط میان سرمایه داران و عاملان جارت و صنعت را بصورت یک ارتباط قمار بازی و بشکل یک تنازع و تضاد دائمی در سی آورد. چون کوشش رباخوار در بدست آوردن هر چه بیشتر فایده است. و همین جهت است که پول را نگه می دارد. نگه می دارد تا احتیاج و اضطرار جارت و صنعت به آن زیاد و زیادتر شود که بتواند به بن وسیله نرخ بهره را بالا ببرد؛ و مرتباً نرخ بهره را بالا می برد تا زمانی که عاملان تجارت صنعت متوجه شوند که دیگر از بکار انداختن سرمایه خود منفعتی نمی برند، زیرا همان سرمایه ای را که باید بوسیله آن بهره ربا را پرداخت کنند دیگر برای آنها عایدی و سودی می آورند، و چیزی از آن برایشان باقی نمی ماند... در این حال است که حجم سرمایه کار افتاده در رشته ها و زمینه هایی که میلیونها مردم به آنها اشتغال دارند فروکش می کند. روز بروز کم و کمتر می شود، و ناگزیر کارخانه ها هم دایره تولیدشان را تنگتر می کنند،

و کارگران را به بیکاری می کشاند و در نتیجه قدرت لازم برای خرید کم می شود. و هنگامی که کار به این حد رسید و رباخواران متوجه شدند که تقاضای وام تقلیل یافته یا متوقف گردیده است، برمی گردانند و نرخ بهره را ناگزیر پایین می آورند. بدنبال این جریان عاملان تجارت و صنعت هم به نرخ جدید رو می آورند، و چرخ زندگی باز حرکت می افتد بهمان وضع راحت خود... و همین طور دوباره بحرانها و مشکلات اقتصادی بین المللی بوقوع می پیوندد. و انسانها هم در لابلای این مشکلات همچون حیواناتی رها شده بحال خود می چرخند و می گردند! با این حال همه مصرف کنندگان مالیات غیرمستقیمی را مرتباً به رباخواران می پردازند.

زیرا کارخانه داران و تاجران پولهایی را که از طریق ربا قرض می گیرند بهره آن را از جیب خودشان نمی دهند بلکه از جیب مصرف کننده می پردازند، یعنی اینها مرتب به قیمتهای اجناس مصرفی اضافه می کنند، و طبعاً گرانی قیمت ها هم بر روی دوش مردم پخش می شود تا در پایان کار سودها به جیب رباخوارها داخل گردد. و اما در مورد قرضه هایی که در دولتها از صندوقهای پول رباخواران می گیرند که در اصلاحات و برنامه های عمرانی ملت مصرف کنند باید بگوییم که این ملت همانهایی هستند که بهره های این قرضه ها را به مؤسسات ربوی می دهند. زیرا این دولتها ناگزیر می شوند به مالیاتهای مختلف اضافه کنند تا بتوانند از این راه قرضه ها و بهره های آن را تأمین نمایند. بنابراین تمام افراد ملت در حرکت و گردش آخر در پرداختن این باجها به رباخواران با هم مشترک اند... البته کم اتفاق می افتد که وضع به این حد برسد. آنچه معمولاً در مرحله آخر این وامها قرار می گیرد استعمار است. و سپس جنگهایی که بسبب استعمار بوجود می آید البته ما در اینجا تمام عیوب نظام ربوی را مورد بررسی دقیق قرار نمی دهیم. این موضوعی است وسیع و بحث مستقلی لازم دارد.^۱

و لذا بهمین مقدار اکتفا می کنیم تا جهت بیدار کردن کسانی که علاقه مندند مسلمان واقعی باشند. و اینک فرصتی یافته پردازیم به بیان حقایقی اساسی راجع به کراهیت و تنفر اسلام نسبت به سیستم منفور ربا:

حقیقت اول: که باید دلها به آن یقین پیدا کنند— این است که اسلام در هیچ جا با قیام نظام ربایی موافقت ندارد. و آنچه ممکن است اهل فتوی از علمای

۱— برای اطلاع بیشتر به بحث های ارزنده و دقیقی که مسلمان بزرگ ابوالاعلی مودودی راجع به ربا و ارکان و پایه های اقتصاد در اسلام و نظامهای جدید به رشته تحریر در آورده است مراجعه شود. مؤلف.

دینی یا غیردینی بگویند و جز این باشد بیهوده گویی و فریب است. زیرا اساس تفکر اسلامی آنچنانکه بیان داشتیم با سیستم ربا و نتایج عملی آن در زندگی مردم و افکار آنها تضاد و برخورد مستقیم دارد.

حقیقت دوم: اینکه: نظام ربا بلایی است بزرگ برای جامعه بشری نه فقط از جهت اخلاق و فکر و ایمان و مسیر زندگی انسانها، بلکه از جهت حیات اقتصادی مردم. و زشتترین نظامی است که رشد همه جانبه انسانها را متوقف می سازد و سعادت افراد و اجتماعات را بکلی از میان بر می دارد.

حقیقت سوم: در اسلام نظام اخلاقی و نظام کار کاملاً وابسته به یکدیگر است، و انسان در تمام تصرفات و دخالت هایش وابسته است به پیمان خلافتی که از جانب خدای خود در زمین بر عهده دارد و تمام فعالیت هایش در معرض امتحان خداست، و در آخرت هم مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر: در اسلام یک نظام اخلاقی جداگانه و یک نظام کار جداگانه وجود ندارد، بلکه اخلاق و کار هر دو با هم فعالیت های انسانها را شکل می دهد. و کار و اخلاق هر دو عبادتی است که پاداش بر آن مترتب است در صورتیکه خوب عمل شود. و اگر بد عمل شد گناهی است که عامل آن مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

باید دانست که اقتصاد موفق و پرور اسلامی بدون اخلاق پایدار نمی باشد، و اخلاق هم امری نیست که در حاشیه زندگی و بصورت مستحب تصور شود یعنی بتوانیم از آن بی نیاز باشیم، و خیال کنیم که پیشرفت زندگی بدون آن میسر است.

حقیقت چهارم: معامله ربوی بدون تردید اخلاق و احساس و عاطفه فرد مسلمان را در مقابل برادر دینی او بگلی فاسد می سازد؛ علاوه بر آنکه حقوق و تعهدات فیما بین افراد را با ترویج روح حرص و خودبینی و نیرنگسازی از میان می برد. کمی مطلب را بازتر کنیم: در عصر حاضر معاملات ربوی مهمترین عامل بسیج کردن ثروت بسوی پست ترین شکل سرمایه گذاری شمرده می شود. زیرا سرمایه ای که بصورت قرض ربایی تهیه شده است باید بتواند هم رنج تضمین شده را بچنگ آورده بابت بهره ربا بپردازد، و هم از این سرمایه برای خود وام گیرنده مقداری سود باقی بماند. از همین جاست که سرمایه دار عامل مستقیم می شود برای سرمایه گذاری در راه ایجاد فیلمهای کثیف، و تأسیس مطبوعات آلوده، و دائر کردن دانسینگ ها و کاباره ها، و بوجود آوردن برده های سفید یعنی زنهای هرزه ای که شرف خود را به عیش و نوش هوسبازان می فروشند. و اصولاً مالی که با وام ربایی گرفته شده است وجهه همش این نیست که برنامه های مفید به حال انسانها را

فراهم سازد، بلکه تمام هدفش این است که هر چه بیشتر سود ایجاد کند؛ اگرچه این سود را از راه تحریر یک پست‌ترین غرائز و هوسها ایجاد نماید. این وضع امروز در تمام گوشه و کنار روی زمین بچشم می‌خورد. و عامل اولی و اصلی آن همین معاملات ربایی است!

حقیقت پنجم: اسلام نظامی است تکامل یافته. یعنی در همان حال که معامله ربوی را حرام می‌کند مقرراتش را تماماً بر اساسی استوار می‌سازد که از ربایی نیازی حاصل می‌شود. و زندگی اجتماعی را هم بگونه‌ای نظم می‌دهد که اضطراب به این نوع معاملات بگلی از میان می‌رود؛ بی‌آنکه با رشد منظم اقتصادی و اجتماعی برخورد و تماس پیدا کند.

حقیقت ششم: فردی که واقعاً مسلمان است معتقد است که در اسلام محال است خداوند متعال امری را حرام کند که بدون آن زندگی بشری قوام نمی‌یابد. کما اینکه محال است کسی معتقد به اسلام باشد و بگوید از نظر اسلام امری پلید است و در عین حال برای بقاء و پیشرفت زندگی ضروری است... زیرا خدای منزّه از نقص و نیاز همان خدای خالق این زندگی است، و اوست که انسان را نماینده خود روی زمین ساخته، و هم اوست که برای رشد و ترقی دادن زندگی انسانی وظایفی برای انسانها معلوم کرده است. خداوند خودش عنایت تام به این هدف دارد و انسانها را هم برای رسیدن به آن کمک و نصرت می‌نماید. خلاصه محال است یک فرد مسلمان تصور کند که در حرام‌های خود امری حرام وجود دارد که بدون آن زندگی و ترقی بشری قوام و تأمین نمی‌یابد. این تصویری است غلط و تبلیغی است زهرآگین که می‌گویند: ربای ضرورتی است برای رشد اقتصادی و عمرانی و نظام ربا نظامی است طبیعی و زندگی مردم بر پایه‌ای غیر از ربا دشوار است. این شایعات و تبلیغات تماماً به کوشش صندوقهای پول رباخواران پخش می‌شود. این تصورات غلط بوجود می‌آید. اولاً: از نداشتن ایمان به خدا چنانکه بوجود آمده است. ثانیاً: از ضعف تفکر و ناتوانی انسان از حفظ خودش در برابر توهمی که رباخواران برای انتشار و رسوخ آن در اذهان مردم سخت کوشیده‌اند؛ با همان قدرتهایی که برای پیش بردن این امر در اختیار دارند. و با قدرتی که به جهت نفوذ در داخل حکومت‌های جهان و نیز بواسطه امکاناتی که از راه تبلیغات عمومی و خصوصی دارند. اما اگر امت اسلامی مصمم گردد که آزادی و شرافت انسانی خود را از چنگ باندهای رباخوار جهانی خارج کند، و خیر و سعادت را همراه با پاکی اخلاق و پاکیزگی محیط اجتماع برای خود بخواهد، البته میدان برای بپا داشتن نظام کامل و مترقی اسلام باز است. نظامی که خدای آفریننده جهان آنرا برای جامعه بشری خواسته است، و با واقعیات

زندگی کاملاً مطابقت دارد، و زندگی هم در سایه آن واقعاً رشد و نمو می کند؛ بشرط آنکه مردم عقل ها را بکار اندازند و رشد و فهم پیدا کنند.

در اینجا مجال بحث مفصل در کیفیت تطبیق قوانین اسلام و وسایل این تطبیق نیست. و اجمالاً با همین اشارات روشن شد که معاملات کثیف رباخواری بهیچوجه ضرورت زندگی نیست. و آن جامعه انسانی که قرن ها از راه صحیح منحرف بود تا آنکه اسلام با نظام عادلانه و عاقلانه اش آن را از انحراف برگردانید همین جامعه انسانی است که امروز هم در راه انحراف گام برمی دارد، و اگر بخواهد می تواند به همان راه سالم و روشن و متینی که با رحمت الهی و سلامت فرد و اجتماع همراه است باز گردد.

حال ببینیم که انقلاب اسلام بر ضد این عادت زشت رباخواری چگونه بوده است. عادتى که جوامع بشری مصیبت های فراوانی از آن دیده است:

قرآن می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ».

عجیب کلامی است! هیچ تهدیدی محسوستر و ملموستر از این صورت مجسم و زنده و متحرک نیست: قیافه دیوانه مصروعی که نحوست آن برای همه مردم معلوم و معروف است. صراحت آیه آن چهره زشت را اینگونه در ذهن انسان حاضر می سازد تا نقش مثبت خود را در تهدید و به هراس انداختن احساس کاملاً ایفا نماید، و در مشاعر رباخواران کاملاً نفوذ کند، و آنها را به تلاطم و اضطراب اندازد، و احساسشان را بشدت تکان دهد، شاید از این عادت شوم یعنی حرص به ثروتی که سودهای کلان برای آنها می آورد دست بردارند. این روش تهدید خود وسیله ای است که از جنبه تربیتی بسیار مؤثر و سودمند است ضمن آنکه یک حقیقت واقع را تعبیر و توضیح می کند. در بسیاری از تفاسیر آمده است که مقصود از قیام رباخوار در این چهره، و قیافه هراس انگیزش همان قیام روزبعث است. لکن اگر دقت کنیم می بینیم که این چهره هم اکنون در زندگی بشری در روی همین زمین واقعیت یافته است. بعلاوه این صورت و چهره با مطالبی که بدنبال آن می آید یعنی اعلام جنگ از جانب خدا و رسولش کاملاً موافقت دارد. و هم امروز ما می بینیم که این جنگ وجود دارد، و در جریان است، و بر جوامع بشری مسلط شده است. بشری که عقل و شعور خود را از دست داده در نقاهت بیماری ربا سخت گرفتار است. ما قبل از آنکه در مصداق این حقیقت از یک واقعیت زندگی بشر امروز سخن بگوئیم قیافه رباخواری را که قرآن در جزیره العرب با آن روبرو بوده، و تصویری را که جاهلیت عرب از ربا داشته است پیش می کشیم:

ربایی که در جاهلیت متداول و معروف بوده و آیات مورد بحث و سایر آیات قرآن برای ابطال آن نازل گردید به دو شکل اصلی تقسیم می‌شد:

ربای نسیه و ربای زیادت.

۱- ربای نسیه - قتاذه در این باره می‌گوید: ربای جاهلیت این بود که شخص جنسی را معامله می‌کرد و متعهد می‌شد که ظرف مدت معینی وجه آن را بپردازد. وقتی مدت سر می‌رسید، و خریدار قدرت ادای بدهی خود را نداشت فروشنده به طلب خود می‌افزود و طلب را به تأخیر می‌انداخت.^۲

مجاهد گوید: «در جاهلیت عادت این بود که وقتی شخصی به شخص دیگر بدهی داشت به طلبکار خود می‌گفت: فلان مقدار به تو می‌دهم در عوض مطالبه را بتأخیر انداز. طرف به این ترتیب قرض را بتأخیر می‌انداخت.

ابوبکر جصاصی گوید: «این مطلب معلوم است که ربای جاهلیت قرضی بود همراه با مدت و با شرط اضافه کردن به قرض، و این اضافه عوض از آن مدت بود، و خداوند متعال این کار را باطل اعلام فرمود.»

و اما ربای زیادت این بود که شخص جنسی را به جنس دیگر از نوع همان جنس با شرط زیادت معامله می‌کرد. مانند معامله طلا به طلا و گندم به گندم و خرما به خرما. این نوع معامله هم ملحق به ربا شده است بجهت شباهتی که با ربا دارد، و همچنین به لحاظ احساسهایی مشابه احساس‌هایی که با عملیات ربا پدید می‌آید و این نکته در بحث مربوط به عملیات ربوی امروز بسیار بسیار مهم است.

از ابوسعید خدری نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الَّذَهَبَ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ... مِثْلًا بِمِثْلٍ... يَدَأُ بِيَدِهِ... قَمَرًا زَادَ أَوْ اسْتَرَادَ فَقَدْ أَرَبَىٰ آلَا خِيْدٌ وَالْمُعْطَىٰ فِيهِ سِوَاءُ.»

یعنی: معامله طلا به طلا و نقره به نقره و گندم به گندم و جو و خرما به خرما و نمک به نمک، میش به میش، و دست بدست است...

و هر کس که اضافه کند و یا اضافه بخواهد مرتکب ربا شده است. گیرنده اضافه و دهنده هر دو در این کار یکسانند.

و نیز از ابوسعید خدری است که گوید: «بلال خرمای مرغوبی را به محضر پیغمبر

۱- عین تعبیر مؤلف چنین است: ربا النسيئة و ربا الفضل.

۲- و اصلاً معنی لغوی نسیه بتأخیر انداختن امر است: إِنَّهَا النَّسِيَّةُ وَ زِيَادَةُ فِي الْكُفْرِ. مترجم.

گرامی آورد. حضرت فرمود: این خرما از کجاست؟ بلال عرض کرد: من مقداری خرمای نامرغوب داشتم. آن را فروختم هر دو صاعی را به یک صاع. حضرت فرمود: چقدر بد! این معامله عین رباست ربای محض است. دیگر از این کارها مکن و هر وقت خواستی معامله حلال انجام دهی خرمای نامرغوب را بفروش و با آن خرمای مطلوب را خریداری کن.»

نوع اول که ربا بودنش کاملاً روشن است و نیاز به بحث ندارد. زیرا عناصر اصلی انواع ربا در آن جمع شده است یعنی عنصر زیادت بر اصل حال و عنصر مدت که بجهت آن زیادت مذکور پرداخته می شود. و هنگام معامله هم این سود را شرط می کنند. و در حقیقت پول، پول می آورد. نه آنکه کار و کوشش پول. و این همان رباست و چیز دیگری نیست.

اما نوع دوم — بدون شک در دوشیئی متماثل که مورد معامله قرار می گیرد طبعاً تفاوتی وجود دارد و همین تفاوتهاست که اقتضای زیادت و اضافه در تبادل می نماید این نوع معامله در جریان بلال روشن شد. آنجا که دو صاع از خرمای نامرغوب را داده بود و یک صاع خرمای خوب گرفته بود. البته متماثل بودن دوشیئی شبهه ای ایجاد می کند که چگونه در اینجا باز ربا محسوب می شود؟ دلیلش اینست که در تهیه خرمای مرغوب هر مقدار کار و نیرو مصرف شده است در تهیه خرمای نامرغوب مثلاً یک برابر و نیم آن مقدار، کار و نیرو مصرف گردیده است. و تبادل این دو نوع خرما، مانند تبادل پولی است با پول دیگر با شرط مدت و با شرط زیادت.

پیغمبر اکرم (ص) این نوع معامله را هم، نهی نموده به بلال فرمود که نوع خرمای نامرغوب خود را بفروشد و تبدیل به پول کند. آنگاه با آن پول نوع خرمای مطلوب را بخرد. این دستور برای آن بود که حتی سایه و شبح ربا را از معاملات دور سازد.

و نیز شرط تحویل گرفتن جنس و تحویل دادن پول آن. این دستور را هم پیغمبر از آن جهت فرمود تا در معاملات مثل به مثل و لو بدون زیادت معامله را مدت دار نکند. زیرا در اینجا هم باز شبحی از ربا و عنصری از عناصر آن پیدا خواهد شد.

حتاسیت رسول خدا (ص) تا این حد رسیده است که حتی نمی خواهد سایه ای از ربا هم در زندگی مسلمانان وجود داشته باشد. و در علاج ربا هم تدبیر و حکمتی را بکار برده است.

متأسفانه عده ای که در برابر افکار و روش سرمایه داری غرب شکست خورده اند می کوشند که حرمت ربا را به استناد حدیث اسامه و تعریف بیع سلف متعلق به عملیات

ربائی عهد جاهلیت محدود به شکلی از شکلهای آن ربای نسیه کنند. اینها می کوشند که صورتهای دیگر ربا را که جدیداً رایج کرده اند و در هیچ قسمت منطبق با ربای جاهلیت نیست بنام اسلام و بصورتی دینی حلال کنند!

لکن این تلاشها چیزی جز نشانه شکست روحی و فکری نمی باشد زیرا اسلام یک نظام ظاهرسازی و باصطلاح فورمالیته نیست. بلکه نظامی است که بر پایه تفکری اصیل تکیه دارد. یعنی در همان حال که ربا را تحریم نموده هیچ شکلی از اشکال آنرا در تحریم فروگذار نکرده است.

اسلام از همان روزهای نخست با هر تصویری که مخالف تفکر و تعقل صحیح بود مبارزه کرد. در مورد ربا هم تا سرحد تحریم ربای زیادت حساسیت نشان داد که اگر شبی هم از ربا بر محیط اجتماع سایه افکند از فاصله دور آنرا از میان ببرد.

پس دانستیم که همه انواع معاملات ربائی حرام است خواه در شکلی باشد که جاهلیت آنرا خوب و صحیح می دانسته و یا برای آن صورتهای و شکلهای جدیدی پیدا شده است؛ تا وقتی که عناصر اساسی ربا در آن وجود دارد یا به نشانه ای از نشانه های رباخواری مهر و علامت خورده است حرام است. و نیز دانستیم که طرز فکر رباخواری همان خودخواهی و حرص و مال اندوزی انحصارطلبی و غارت کردن دسترنج مردم است. و همیشه احساسهای پلید را در لباس این صفات نشان می دهد.

ما باید این حقیقت را خوب بفهمیم و جنگی را که از جانب خدا و رسول خدا به اجتماع ربوی اعلان شده است یقین بشماریم. و نیز باید بدانیم که در لسان خدا رباخواران تنها گروهی نیستند که سود ربوی میگیرند. گرچه اینها اولین دسته ای هستند که مورد تهدید آیه رعب آور می باشند. ولی این آیه همه اجتماع رباخوار را بطور کلی شامل می شود.

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»
در مورد کسانی که ظاهراً ربانمی خورند و لسی به رباخوارها کمک می کنند: از جابر این عبد الله نقل است که: رسول خدا (ص) شخص رباخوار و نماینده و شاهد ها و نویسنده او را لعنت کرده و فرموده است که اینها همگی در کار ربا شریک و همانند یکدیگرند:

«لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) آكِلَ الرِّبَا وَ مُوَكِّلَهُ وَ شَاهِدِيهِ وَ كَاتِبَتَهُ وَ قَاتِلَهُمْ سِوَاءً»

این بخش بود در باب عملیات ربا از لحاظ فردی. اما در باب اجتماعی که بطور کلی بر اساس ربا اداره می شود، اهل آن اجتماع تماماً مورد لعن و در معرض جنگ خدا، و دور از رحمت های الهی می باشند.

جهانی که امروز ما در آن زندگی می کنیم تمام گوشه و کنارش از تشویش و ترس و اضطراب پر شده است. بیماری های عصبی و روحی فراوان دیده می شود. این مطلبی است که عقلا و متفکران جهان همه بر آن اعتراف دارند. و کسانی که احوال ملت ها را بدقت مطالعه می نمایند، و اوضاع مردم را از نزدیک به چشم می بینند و در ممالک غرب آمد و رفت دارند آن را تأیید می کنند. علاوه بر نتایج تلخی که تجربیات تمدن مادی به آن رسیده است، و علاوه بر تمام مظاهر آسایش مادی که چشمها را خیره می کند. علاوه بر همه این مطالب جهان، میدان جنگهای وسیع و گسترده شده است. جهانی که ملت ها را دائماً به جنگ های نابود کننده تهدید می کند؛ جنگ اعصاب و اضطرابهایی که مرتباً در این گوشه و آن گوشه دنیا بوجود می آید.

و این همان نگونبختی و بیچارگی است که نه تمدن مادی و آسایش سطحی و ظاهری آن را از میان برمی دارد، و نه آسان شدن و ارزان شدن زندگی مادی در بسیاری از کشورها چاره آن را می کند. و واقعاً این آسایشها و این وسایل راحت مادی چه ارزشی می تواند داشته باشد وقتی که در روح ها امنیت و در دلها ایمان و رضایت بوجود نمی آورد؟!!

این حقیقتی است در برابر چشم هر انسانی که بخواهد ببیند نه برای آنها که از تصورات و خیالات ساخته خودشان بر روی عقل و چشم خود پرده ای کشیده اند تا نبینند. این حقیقتی است آشکار که مردم بسیاری از کشورها در رفاه و آسایش بیش از حد لزوم زندگی می کنند ولی مردم این کشورها حقیقتاً خوشبخت نیستند. پیوسته در اضطراب و نگرانی بسر می برند، و ناآرامی روحی گویی از چشمهای آنان می ریزد در حالیکه از ثروت و مال کاملاً بی نیازند. ببحوصنگی و بیکاری حیاتشان را خورده است و هنوز در تولید و سودجویی غوطه ورنند. هم اینها هستند که اوقات بیکاری را گاه در عریضه کشیدن و نعره زدن صرف می کنند، و گاه در لابلاي مدهای عجیب و غریب و گاه در راه ارضای غرائز جنسی بصورت های غیرطبیعی. اینها پس از آنکه نیروهای خود را تماماً در این راهها تلف نمودند احساس می کنند که دیگر باید فرار را انتخاب کنند. فرار از وجدان، فرار از آن خلاء روحی و فکری که بتدریج در وجودشان لانه کرده است. ولی متأسفانه دیگر نقطه اتکایی در زندگی برای آنها نیست حتی از امکانات حیات هم خود را محروم می یابند. و

ناگزیر به انتحار روی می آورند. شبهی از اضطراب و بی سامانی و بی ارزش مرتباً آنها را تعقیب می کند و هیچ راحتشان نمی گذارد. چرا؟! علت اصلی، همان خالی شدن روح است از فکر و ایمان و امید که نقطه های اصلی اتکا بشر است. اینها با تمام آسایشهای مادی که در اختیار داشته، سرگردان و بی بهره شده اند. روح آنها دیگر خالی شده است از غذای واقعی خود یعنی از ایمان به خدا، خالی شده است از هدفهای عالی انسانی که ایمان به خدا آن را رشد و پرورش می دهد.

آری، بلای ربا از همین علت اصلی منشعب می شود. بلایی اقتصادی که رشد می کند ولی نه رشد صحیح و سودمند و معتدل که برکات آن به تمام بشر برسد، بلکه رشد غیر صحیح و غیر عادلانه که فقط متوجه است به عده ای بسیار قلیل از ثروتمندان رباخوار که در پشت میزهای بانکها گوشه گیری انتخاب کرده، دائم به مؤسسات صنعتی و تجاری وام می دهند با ربی که معین شده و تضمین گردیده است؛ و صنعت و تجارت را ناگزیر می سازند تا در مسیر معینی حرکت کند. مسیری که اصلاً هدفش این نیست که مصلحت ها و نیازهای واقعی مردم را تأمین نماید. مصلحت ها و نیازهایی که با تأمین آن همه خوشبخت می شوند، و برنامه و کار منظمی را برای عموم فراهم می سازد، و آرامش روحی و انجام مسئولیتهای اجتماعی را برای همه آسان می کند.

بلکه هدفش آن است که عواملی را بوجود آورد که بالاترین رقم سود را دارا شود اگر چه در این راه میلیونها مردم را محروم سازد و زندگی میلیونها انسان را به تباهی و فساد کشاند، و اضطراب و ناامنی و ترس و یأس را در زندگی بشری بذرافشانی نماید. رباخواران زمان رسول خدا (ص) نسبت به تحریم ربا اعتراض کردند و گفتند مجوز و مؤیدی برای حرمت معاملات ربایی و حلال بودن معاملات تجاری وجود ندارد: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا. وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا.»

شبهه ای که آنها به آن متمسک می شدند این بود که می گفتند: همانطور که بیع سودی را مقرر می کند ربا هم فایده و سودی را مقرر می دارد. این شبهه ای است باطل و بی اساس. زیرا عملیات تجاری و داد و ستدها سود و زیان هر دو را ایجاد می کند. یعنی در داد و ستد هم احتمال سود وجود دارد و هم احتمال زیان. بعلاوه مهارت های شخصی و کوشش های فردی و نیز شرائط و اوضاع جاری زندگی عواملی است که در سود و زیان تأثیر کثی دارد. اما عملیات ربایی در هر حال و در هر وضع از اوضاع زندگی برای رباخوار فایده و ربحتش را مسجل و معین می نماید. این همان فرق اساسی میان بیع و ریاست. و همان ملاکی است که خداوند عظیم الشان بجهت آن ربا را حرام و تجارت و

کسب را حلال اعلام فرموده است.

«وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا.»

خداوند داد و ستد را حلال کرده است چون عنصر شرط ربح و موضوع تعیین مقدار بچ در آن نیست. با انتفای این عنصر عملیات بازرگانی در اصلش سودمند برای زندگی شری می شود. و معاملات ربا هم به لحاظ وجود همین عنصر موجب فساد و اختلال در نظم ندگی بشری می گردد.

اسلام در خصوص اوضاعی که از عهد جاهلیت معمول بود به معالجه واقعی ریخت، بی آنکه لطمه اقتصادی و اجتماعی بوجود آورد:

«قَمَنُ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ.»

اسلام از همان ابتدای قانونگذاریش شروع به اجرای نظام خود کرد: آیه فوق ی فرماید: هر کس که به پند خدای خویش گوش فرا دهد و دست از رباخواری بردارد پودی که در گذشته از ربا بدست آورده است از او پس گرفته نمی شود و کارش به خدا اگذار می گردد. هر چه خدا صلاح بداند درباره آن حکم خواهد کرد...

این روش سخن و تعبیر به قلب انسان الهام می کند که نجات از گناه گذشته در گرو اراده و رحمت خداست. بهمین جهت شخص رباخوار در دل خود از این کار وسوسه و ید پیدا می کند؛ تا آنجا که به خود می گوید: بس است. همین مقدار ذخیره ای که از حل زشت ربا برای خود کسب کرده ام مرا کافی است. بیش از این برای خودم عذاب ندا را موجب نشوم. و چه بسا اگر به این گناه پایان دهم و واقعاً توبه کنم خداوند مرا از کیفر این گناه مصون نگهدارد. قرآن با همین روش عاقلانه و بی نظیر افکار را پاک و دلها ا درمان می کند. آنگاه سیاق سخن را تغییر داده می فرماید:

«قَمَنُ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»

یعنی: آنانکه باز به رباخواری برگردند بدانند که همراهان آتش عذاب الهی ستند و در آن آتش برای همیشه خواهند بود.

این تهدیدی است به حقیقت عذاب در آخرت که چهره های روشن تربیتی را که بلا به آن اشاره کردیم تقویت می کند. و اثر آن را در دلها نفوذ کامل می دهد. ممکن است سیاری از رباخواران را طولانی شدن عمرشان و جهل به قیامت اغوا کند، و آنها را از حساب آخرتشان دور نگهدارد. اما این قرآن است که آنها را به باطل نمودن و محو کردن مملشان در دنیا و آخرت هشدار می دهد، و با تأکید تمام می گوید: صدقات است که مونه ربا. آنگاه کسانی را که به دعوت خدا اعتنا نمی کنند به کفر و گناه منسوب و

ملاّت می نماید و اعلام می دارد که خدا از کافران و گناهکاران سخت بیزار است.
يَمْحَقُ اللَّهُ الْكَاذِبَ وَيُزِيلُ الصِّدْقَ. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»

وعده خدا هم امروز تحقق یافته است، و ما هم اکنون می بینیم هر اجتماعی که معاملات و تجارتش بر اساس ربا بوده برکت و آسایش روحی و سعادت و اطمینان از آن رخت بر بسته است. آری خداوند واقعاً ربا را محو و باطل می کند. و در هر اجتماعی که این پلیدی پیدا شود بلاها و بدبختی هاست که بر سر آن می ریزد. البته مردم گاهگاهی آسایشهای ظاهری و تولید و درآمدهای فراوانی به چشم می بینند. اما برکت در این درآمدهای هنگفت بمقداری که در بهره مندی سالم از این درآمدهاست نیست. و ما اشاره کردیم به آن بدبختی های نکبت باری که کشورهای ثروتمند و پر درآمد بر افکار و دل های مردم غلبه یافته است، و اضطرابها و نگرانی های روحی که ثروت آن را از بین نمی برد بلکه روز بروز آن را زیادتر می کند. و از همین کشورهاست که امروز دهشت و ناآرامی و تشویش به سایر ممالک جهان سرازیر می شود طوری که اجتماعات بشری در تهدید دائمی جنگ ویران کننده زندگی می کنند، همانگونه که در اندوه جنگ سرد می خوابند و بیدار می شوند! و زندگی بر اعصاب مردم هر روز سنگین تر می گردد.

هر اجتماعی که اساس زندگی بر همکاری و مسئولیت مشترک بنا شود، و در امر صدقات واجب و احسانهای مستحب همیشه آماده و پیشقدم باشد. و روح مودت و محبت و بخشندگی ارزش و شخصیت به آن دهد، و مردمش به فضل و پاداش خدا و به عوض چند برابری که خدا در مقابل صدقه می دهد اعتماد کنند خداوند بی نیازه همه آنها در ثروت و سلامت و امنیت و قدرتشان برکت فراوان عطا می فرماید.

و کسانی که این حقیقت را در متن و واقعیت زندگی نمی بینند همان کسانی هستند که نمی خواهند ببینند. چون تنها آرزوی آنها این بوده که فهم و درک نداشته باشند. و یا گروهی هستند که پرده ضخیمی از گمراهی ها بر چشمهایشان کشیده شده است از جانب کسانی که مصلحت و منفعتشان در برقراری رژیم ربوی منفور است که در نتیجه از دیدن واقعیات ناتوان شده اند! «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»

دنباله آیه قطعنامه ای است در باب کسانی که پس از تحریم ربا باز به معاملات ربوی اصرار می ورزند. آنها راجزء کافران و گناهکاران می شمارد؛ یعنی کسانی که خداوند آنها را دوست نمی دارد. و بدون شک آنانکه حرام خدا را حلال می دانند، و صف کفر و گناه بر آنها منطبق است اگر چه بر زبانشان هزار مرتبه شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر را جاری سازند. زیرا اسلام تنها شهادت باز زبان نیست. بلکه قانون زندگی است،

نظام عمل و راه رسیدن به هدف و سعادت است، و انکار جزیی از این دین، انکار تمام دین است، و در حرمت ربا هم شبهه‌ای وجود ندارد، و حلال شمردن آن و استوار ساختن زندگی بر اساس ربا جز کفر و گناه نمی باشد.

قرآن در برابر چهره کفر و گناه، و تهدیدنسبت به طرفداران و عاملان ربا در طرف دیگر چهره ایمان و عمل صالح و خصیصه‌های یک جامعه مؤمن، و نمونه زندگی متکی به نظام زکات را نشان می دهد و می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَ آتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

عنصر برجسته و آشکار در این چهره عبارت است از عنصر زکات، یعنی عطای بدون انتظار عوض و برگشت. سیاق آیه فوق با این عنصر و صف مؤمنان، و اساس جامعه مؤمن را در برابر چشم قرار می دهد. سپس چهره آرامش و اطمینان و رضایت الهی را که سایه رحمت و نعمت خود را بر سراسر این جامعه مؤمن افکنده است نشان می دهد. آری زکات، همان اساس اجتماعی که افرادش نسبت به یکدیگر همبستگی و همکاری و حقوق متقابل دارند. و در برابر تعهدات و ضمانت‌ها احساس مسئولیت می کنند. اجتماعی که در هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی به ضمانتهای نظام ربا کوچکترین یازی ندارد. چهره زکات در ذهن ما و در ذهن نسلهای بیچاره مازشت شده است. نسلی که نظام سلام را هنوز در عالم واقع به چشم خود ندیده است، تا یقین کند که چگونه منطبق با زندگی و چگونه قابل اجراست، این چهره در ذهن ما بسیار بی آب و رنگ شده است. نسل بیچاره ما هنوز به چشم خود مشاهده نکرده که چگونه اسلام و جامعه مسلمان بر اساس تفکر ایمانی و اخلاق و تربیت صحیح انسانی روی پای خود می ایستد، و چگونه روح و فکر جامعه بشری را به قالب خاصی در می آورد. و سپس برای آن روح و فکر نظامی را پایه گذاری می کند که افکار صحیح و اخلاق پاک و فضائل عالی‌اش در آن نظام جان می گیرد، و روبه کمال گام بر می دارد. و زکات را اساس این نظام قرار می دهد؛ در مقابل نظام جاهلیت که بر پایه ربا استوار است. اسلام با نظام شامل و کامل خود طوری وارد مرحله عمل می شود که زندگی راه رشد و نمو و تکامل را می پیماید، و اقتصاد هم از طریق فعالیت‌های فردی و تعاون اجتماعی دور از آلودگی ربا راه ترقی را در پیش می گیرد.

آری، چهره زکات در ذهن نسل‌های بیچاره که هنوز سیمای تابناک انسانیت را ندیده‌اند بی آب و رونق شده است. زیرا اینها در گودال نظام مادی متکی بر پایه ربا دنیا آمده و زندگی کرده‌اند. و آنچه دیده‌اند خست و تنگ نظری و درنده خوئی بوده است، و

خرد کردن و له کردن یکدیگر و خودخواهی و انحصارطلبی که معمولاً بر ضامائر مردم حکومت می کند، و ثروت عمومی را بصورتی در می آورد که به دست محتاجان نیفتد مگر در شکل پست ربا. و مردم را طوری می سازد که هیچ نوع تضمینی در زندگی آنها نباشد مگر اینکه موجودی بانکی داشته باشند، و یا در مؤسسات بیمه ربوی با اندک پولی شریک باشند. و تجارت و صنعت را هم بگونه ای در می آورد که سرمایه ای را که صاحبان صنایع و بازرگان باید با آن کار کنند فقط از راه ربا بدست آورند. نتیجتاً آنچه در احساس و شعور این نسلهای سرگشته ارزش پیدا کرده است، این است که نظام دیگری جز نظام ربا وجود ندارد، و زندگی هم جز بر این اساس پایدار نیست.

چهره زکات در ذهن این نسلها رنگ حق را از دست داده است تا آنجا که زکات را نوعی احسان فردی و کمک اندک و بی ارزش می دانند که نمی توان تشکیلات زندگی نوین را بر اساس آن پایه گذاری کرده اما باید گفت که محصول این زکات در حالیکه شامل دو و نیم درصد از اصل سرمایه های ملی و از سودهای این سرمایه ها می باشد رقم بسیار بزرگی خواهد بود.^۱ و مردمی که آنرا می پردازند مردمی هستند که اسلام آنها را بشکل خاصی تربیت کرده و با روشی مخصوص پرورش داده است. همچنین با راهنماییها و مقررات و نظام زندگی و ویژه ای که تصورش برای کسانی که در محیط اسلام زندگی نکرده اند، و روح و قلبشان با افکار اسلامی تماس نداشته است مشکل بلکه ناممکن است. این زکات را حکومت اسلامی بعنوان یک حق واجب نه بصورت احسان فردی جمع آوری می کند. و با همین اموال احتیاجات هر فردی از افراد جامعه را که وسایل زندگیش به سطح زندگی جامعه مسلمان نمی رسد تأمین می نماید؛ بطوری که هر کس می فهمد که زندگی او و فرزندانش در هر حالی تضمین شده است. حتی بدی آنانکه از ادای دین خود عاجز شده اند از همین زکات داده می شود؛ خواه این بدی بازرگانی باشد یا غیر بازرگانی.

این مقررات مربوط به ظاهر و روبنای نظام و تشکیلات اسلام است و شاید آنقدرها هم مهم نباشد. اما مطلب بسیار مهم روح این قانون است، و اجتماعی که اسلام با راهنماییهایش و قانونگذاریش و سازمانهایش آن را پرورش می دهد، که متناسب و همگام است با تشکیلات و نیروهای اجرایی این دین، و تکامل یافته است همراه با وضع قوانین و

۱- این نسبت به صدی پنچ و صدی ده در مورد زراعت ها می رسد و در مورد معادن تا صدی بیست هم ترقی می کند.

راهنمائیهایش. و احساس مسئولیت و تعهد هم از ضمائر آن و هم از تشکیلات آن هر دو سرچشمه می گیرد. این حقیقتی است که تنها ما که اهل اسلامیم و آن را با ذوق ایمانی خودمان می چشیم می فهمیم، ولی گروهی که از داشتن چنین ذوقی محرومند بعلت بدبختی و بی بهره گیشتان از سعادت باید نصیبشان همین محرومیت باشد. و مردمی هم که زمام رهبریشان را بدست این گروه داده اند باید محروم بمانند از این خیر و برکت و نعمتی که خدای متان مؤمنان را بشارت داده است. کدام مؤمنان؟

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ.»^۱

آری آنها باید محروم باشند از آرامش روحی و اطمینان و رضایت؛ علاوه بر محرومیتی که از اجر و پاداش آخرت دارند. آنها راجهت جاهلیت و انحراف و عنادشان از این نصیب بی بهره می گرداند.

خداوند متعال به کسانی که اساس زندگی خود را برایمان و صلاح و تعاون اجتماعی بنیان می گذارند وعده می دهد که پاداش آنها را نزد خودش ذخیره و محفوظ نگه میدارد، و آنها را به امنیت وعده می دهد تا کوچکترین خوف و هراسی از آینده نداشته باشند، و به سعادت وعده می دهد تا کمترین اندوهی از گذشته در دل راه ندهند:

«فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

این نویدها در همان حال است که رباخواران و اجتماع رباخوار را به نابودی و هلاکت و به جنون و سرکستگی و تشویش و ترس تهدید می کند.

جامعه بشریت این وضع را بصورت واقعی در اجتماع مسلمانان شاهد بوده، و امروز هم در اجتماع ربوی این واقعیت را مشاهده می کند! اگر ما میتوانستیم دل غافلی را در اختیار آورده بشدت تکان دهیم تا برای درک این نمونه حقیقت بیدار شود. اگر می توانستیم که چشم بسته ای را گرفته پلک های آن را در برابرین واقعیت باز کنیم. اگر چنین قدرتی داشتیم محققاً این کار را می کردیم. اما نمیتوانیم. تنها توانایی ما این است که مردم را به این حقیقت راهنمایی کنیم؛ باشد که خداوند جامعه نگویند بشری را به آن هدایت کند، و این خداست که ناظر بردلهاست و هدایت واقعی هم هدایت اوست.

در سایه این آسایش سالم و بدون اضطراب، خداوند به جامعه مسلمان و مؤمن ندا میدهد که زندگی خود را از آلودگی های نظام منفور ربا پاک سازند و گرنه آماده جنگی

۱- کسانی که در راه ایمان پیش رفتند و زندگی را متکی به خدا نمودند، و کارهای شایسته را به مرحله عمل درآوردند، نماز را زنده و استوار نگهداشتند و زکات را هم به محل های آن رساندند. مترجم

باشند خطرناک از جانب خدا و رسولش یا جنگی که هیچ مهلت و تأخیر و مدارایی در آن نیست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ؛ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ.»

این آیه صریح قرآن اعتقاد کسانی را که ایمان آورده اند منوط می کند به ترک نمودن سودهای ربا که از گذشته باقی مانده است. و میفرماید: اینها هنگامی مؤمن اند که از کیفر خدا بپرهیزند، و از این سودها چشم بپوشند. در غیر این صورت مؤمن نخواهند بود زیرا ایمان بدون اطاعت و روح تسلیم و پیروی از فرمان خدا معنی ندارد. و آنان که در این دین اعتقاد را از معاملات و مقررات آن جدا می کنند، در حقیقت ایمان نیاورده اند هر قدر ادعای ایمان کنند.

خداوند سودهایی را که ربا خواران در گذشته^۱ بدست آورده بودند برای خود آنها وا گذاشت. و گرفتن آن را از آنها اجازه نداد، و نیز مصادره اموالشان را ببهانه اینکه سودهایی از ربا داخل در آن بوده است مجاز نشمرد. زیرا در اسلام هر حرمتی به وسیله نهی صریح اعلام میگردد، و هیچ حکمی هم جز بوسیله قانون دین اجرا نمی شود. و اجرای قانون دین هم بعد از صدور حکم است. لذا تکلیف سودهای ربوی مربوط به گذشته قبل از صدور حکم تحریم ربا به خدا واگذار می شود نه به قانون. با این روش اسلام جامعه خود را از یک بحران بزرگ اقتصادی برکنار داشت، چون در قانونگذاری عطف به ماسبق نکرد. این همان اصلی است که اخیراً قانونگذاران جدید از آن استفاده نموده اند. با این بیان روشن می شود که اساس تشریح اسلام براین پایه نهاده شده که با زندگی واقعی و جریانات روزمره بشر روبرو می شود، و چرخ زندگی را بحرکت اندازد، و جامعه را از مفاسد پاک سازد، در عین حال که به آن آزادی و شرافت میدهد؛ تا هم رشد کند و هم در راه کمال اوج گیرد. ضمناً اسلام ایمان مردم را وابسته به این دانسته است که قانونگذاری را بفهمند و بپذیرند و آن را در زندگی خود اجرا کنند. اسلام همگام با این موضوع احساس تقوی را هم در قلوب ملت خود جایگزین مینماید. و این همان احساس است که اسلام اجرای مقرراتش را منوط به آن می کند، و آن را ضمانت درونی در خود وجدانها و روح ها قرار میدهد؛ فوق برضمانتهایی که بوسیله خود قانون تعهد و پیش بینی شده است. بنابراین اسلام دارای

۱ - مقصود از گذشته زمان قبل از نزول آیات مربوط به تحریم رباست، و مقصود از رباخواران در جمله مذکور در

متن رباخواران زمان پیغمبر(ص) میباشد. مترجم

آنچنان ضمانت‌های اجرایی است که قوانین موضوعه بشری که اساسش تقلید از خارجی یا رقابت با خارجی است آن ضمانتها را ندارد؛ و چه آسان است چاره‌جویی با قوانین براساس تقلید و رقابت وقتی که حامی و حافظی از باطن و ضمیر مردم در آن وجود ندارد. تا از تقوی و ایمان به خدا نیرو و قدرت داشته باشد. این است چهره ترغیب و تشویق در آیات قرآن.. و در کنار آن چهره تهدید.. تهدیدی که دل‌ها را بلرزه می‌آورد:

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِمَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ.»

چقدر هول‌انگیز است جنگ از طرف خدا و رسول خدا..! جنگی که وجدان و روح بشری باید با آن مقابله کند. جنگی ترس‌آور و رعب‌انگیز که پایان و سرنوشت آن کاملاً معلوم است.. کجاست این انسان ضعیف و فانی که در برابر قدرت و نیروی عظیم خدای جهان ایستادگی کند؟! نیرویی که نابود کننده است و بنیان برانداز! رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیات به عامل خود در مکه دستور داد با قبیله سفیره-که در آن سرزمین هنوز دست از ربا نکشیده بودند بجنگ پردازد. و نیز در سخنرانی خود روز فتح مکه امر فرمود که هر نوع ربای زمان جاهلیت از روی شانه‌های بدهکاران که پس از اسلام هم تا مدتی طولانی بر آنها سنگینی میکرد برداشته شود. و ربای عمویش عباس اولین آنها بود. این دستور را پیامبر صادر کرد تا اینکه جامعه اسلام قوام و قدرتی یافت، و قوانین آن مستقر گردید، و فرا رسید زمانی که نظام اقتصادیش از ربا بکلی پاک و خارج شود.

حضرت در این سخنرانی فرمود: «تمام انواع ربای جاهلیت در زیر این دو قدم من نهاده شد، و اولین ربایی که زیر پا گذارم ربای عباس است. و اضافه نمود ز یادتی را که گرفتنش برای رباخواران در جاهلیت مجاز بود به آنها بپردازند. پس پیشوای مردم مکلف است که وقتی اجتماع اسلام قدرت و قوام یافت با آنها که به ربا اصرار می‌ورزند، و از دستور خدا سرپیچی می‌کنند بجنگ برخیزد. و اضافه می‌کنیم که اعلام جنگ خدا و رسول او اعم است از مبارزه با شمشیر و توپ و تانک از جانب امام. و این جنگی است برضد و مجتمعی که ربا را اساس نظام اقتصادی و اجتماعی خود قرار می‌دهد. جنگی است آشکار بصورت همه جانبه‌اش و بصورت تیره و تاریک و خطرناکش. جنگی است برضد اعصاب و قلوب، و برضد آسایش و آرامش و نعمت و برکت. جنگی است که خدا گروهی از ظالمان و عاصیان به نظام و آیشش را بر گروه دیگر مسلط می‌گرداند. جنگی که در آن عده‌ای عده دیگر را طعن و طرد می‌کنند. جنگ محرومیت‌ها و خسارت‌ها و ظلم‌ها، جنگ تشویش‌ها و ترس‌ها، و در پایانش جنگ سلاح‌ها بین ملت‌ها و لشکرها و

حکومت‌ها.

جنگ ویران‌کننده‌ای که بر اثر رژیم منفور ربا بر پا می‌شود. و این رباخواران همان سرمایه‌دارهای بین‌المللی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم براهها و شکل‌های گوناگون آتش این جنگ‌ها را روشن می‌کنند: یعنی دام‌های خود را می‌افکنند، و مؤسسات و شرکت‌های صنعتی و سپس ملتها و حکومت‌ها را در آن می‌اندازند، و خودشان هم بر سر این شکارها با یکدیگر بنزاع برمی‌خیزند! یا نیروی حکومت‌ها و لشکریان این حکومت‌ها را تحریک می‌کنند، و در حالیکه خودشان در پشت صندوق‌های ثروت و سرمایه‌هاشان می‌خیزند آنها را بجان هم می‌اندازند. و یا بار مالیاتها و مخارج زندگی را بر مردم آنقدر سنگین می‌کنند که فقر و نارضایتی در میان زحمتکشان و تولیدکنندگان، عمومی می‌شود و در نتیجه قلوب و افکارشان را برای قبول تبلیغات ویران‌کننده و سقوط دهنده تسلیم می‌نماید. باین شکل‌ها جنگ در می‌گیرد، و آنگاه ساده‌ترین حادثه‌ای که بر اثر این جنگ‌ها بوجود می‌آید همان درهم ریخته شدن بنیاد شخصیت‌ها و بی‌بندوباری‌های اخلاقی است. رهاشدن عطش‌های شدید شهوات، و لگدمال شدن اساس وجود و ارزش بشری آنچنانکه ننگ‌بارترین جنگ‌های اتمی هم بی‌ای آن نمیرسد. این جنگی است که دائماً زبانه می‌کشد، و خداوند آن را به گروهی که دائم در کار معاملات ربوی هستند اعلام کرده است. امروز هم این آتش در اشتعال است، و خشک و تر را می‌خورد، و این بشر سردرگم غافل است. هرگاه که نظر می‌افکند به انبوه تولید مادی که کارخانه‌ها بیرون می‌دهند خوشحال می‌شود و خیال می‌کند چیزی بدست او می‌رسد. خیال می‌کند کار مثبتی انجام می‌دهد و در راه ترقی قدم برمی‌دارد. ولی سخت در اشتباه است. و ای کاش این انبوه تولید از زمینه پاک و مستعدی بوجود می‌آمد تا شایستگی آنرا داشت که بشر را خوشبخت کند. متأسفانه این تولیدهای فراوان از یک منبع ریح کثیف و آلوده خارج می‌شود، و نتیجه‌اش همین تراکمی است که راه نفس‌های مردم را می‌گیرد و بسختی هلاک می‌سازد؛ در همان حال که عده‌ای معدود رباخوار بین‌المللی بالای این ثروت متراکم نشسته‌اند، و کوچکترین عاطفه و احساس نسبت به آرزوها و آلام انسانها ندارند. انسانهایی که در زیر این تراکم شوم، خرد و لگدمال شده‌اند.

اسلام جامعه نخستین مسلمانها را به یک مسیر و به یک سرچشمه پاک و تابناک دعوت کرد، و به توجه از گناه و خطا و دور شدن از روش‌های ناپاک و سست تشویق نمود. امروز هم جامعه بشریت را به همین مسیر دعوت می‌کند. می‌فرماید: «وَإِنْ تَبْتَغُوا

فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ.^۱»

این توبه همان برگشتن از گناه است. گناه زمان جاهلیت. جاهلیتی که متعلق به یک زمان خاص و یک مکان خاص نیست. این جاهلیت همان انحراف از شریعت و آئین پاک خداست؛ در هر زمان و در هر مکان که باشد. گناهی که در نیروی احساسات و در اخلاق افراد و در طرز تفکر مردم آثار شومش را می گذارد. آثار این گناه در تمام شؤون حیاتی و در ارتباطات اجتماعی و نیز در وضع اقتصادی او کاملاً ظاهر می شود؛ هر چند فریب خورده های تبلیغات رباخواران خیال کنند که ربا تنها اساس صالح برای زندگی و رشد اقتصادی است.

و اما پس گرفتن سرمایه بدون بهره آن از وام گیرنده عدالتی است که در آن نه به وام دهنده ظلم شده است و نه به وام گیرنده. و برای ازدیاد ثروت هم وسایل دیگری هست که از آلودگی های ربا پاک و در عین حال صحیح و صالح برای زندگی باشد:

از جمله این وسایل، فعالیتهای فردی است. تشکیل شرکت هایی است بطریق مضاربه؛ یعنی دادن سرمایه به کسی که آن را بکار اندازد، و تقسیم کردن سود و زیان در میان یکدیگر. وسیله دیگر: شرکتهایی است که سهامشان را مستقیماً در بازار عرضه می کنند و مردم با سهم شدن در این شرکتها سودهای حلال بدست می آورند. همچنین می توان بانکهایی بدون سود ربوی تشکیل داد که با سرمایه های خود در شرکتها و مؤسسات صنعتی و تجارتی سهم شوند، آنگاه سود حاصل را طبق مقررات معین تقسیم کنند. البته به این بانکها اجازه داده خواهد شد که مقدار معینی بصورت کارمزد بگیرند خلاصه در ازدیاد ثروت راهها و وسایل فراوانی وجود دارد - که مجال تفصیل آنها در اینجا نیست، و بوجود آوردن این وسایل هم کاملاً ممکن و میسر خواهد بود وقتی که دلها به خدا متکی شود، و فکرو نیت ها برای ورود در یک مسیر پاک و روشن صافی و سالم گردد.

سیاق آیات، احکام مربوط به وام را وقتی که بدهکار در مضیقه مالی است. تکمیل می کند و میگوید: راه چاره ربای نسیه نیست؛ یعنی مدت دار کردن قرض در مقابل اضافه کردن بهره، بلکه چاره این است که بدهکار را مهلت دهند تا زمانیکه بتواند قرض خود را با آسانی ادا کند. راه چاره محبت کردن است به بدهکار از طرف کسی که

۱ - یعنی: اگر از کار ربا باز ایستید و برگردید سرمایه های شما از آن شمامست.

[سرمایه های بدون سود ربوی] ظلمی نکرده اید [با نگرستن ربح ها] و بشما هم ظلمی نشده است [با داشتن سرمایه های اصلی خودتان]. مترجم

خیر فراوان را از خدا خواهان است، و برکتی هر چه کاملتر و عالی تر را: «وَأَنْ لَّكَانَ دُوعَسِرَةً قَنْظِرَةً إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»^۱

xxxxx

این قسمت از آیات مربوط است به روح بخشش و بزرگواری که اسلام در روح انسانها میدهد. آری بخشش و محبت. سایه فرح انگیزی که بیچارگان و خستگان را که در آتش خودخواهی و بخل و طمع رباخواران گرفتار می شوند به آبن پناه می آورند. این آیه رحمت آفرین است هم برای وام دهنده و هم برای وام گیرنده، و هم برای اجتماعی که بخواهند همگان در زیر سایه این رحمت زندگی کنند.

البته ما میدانیم این کلمات در افکار کوتاه نظران که در حرارت جاهلیت مادی امروز بسر می برند مفهوم معقولی را نمیرسانند. ما میدانیم که طعم شیرین این کلمات در مذاق و احساس را کد و ذهن کند و ضعیف آنها مزه ای ندارد؛ بویژه در مذاق و احساس رباخواران، همان افرادی که سردر گریبان و پنهان در گوشه و کنار این زمین در کمین اند؛ همچون مارهایی که زبانشان را برای گرفتن شکار از دهان خارج می کنند. این شکارها همان مردم محتاج و مصیبت زده ای هستند که گرفتاریها و سختیهای زندگی طوری به آنها فشار آورده است که برای خوراک و پوشاک و دوا، و احیاناً برای دفن مرده هاشان به پول نیازمندند، و در این دنیای مادی بخل و طمع، کسی را ندارند که دست یاری و جوانمردی بطرف آنها دراز کنند، و ناچار با ذلت و اضطراب به لانه های رباخواران پناه میجویند. اینها همان شکارهای آسانی هستند که با پای خود جانب دامها می آیند. احتیاج، آری احتیاج آنها را به اینجا می کشاند، و ناچاری و اضطراب آنها را به این دامها سوق میدهد! رباخواران بی انصاف خواه در این قیافه باشند، و یا در قیافه صندوقهای پول بانکهای ربوی همه یکسان اند. جز آنکه این دسته در دفاتر مجلل و بزرگ کارشان بر روی صندلی های ریح آور می نشینند در حالیکه پشت سرشان انباشته هایی است از نظریات اقتصادی، و تألیفات مهمی در مقررات و قوانین. پشت سرشان پلیس است و محاکم است و لشکر... که تماماً آماده اند برای تأیید و تجویز جنایت آنها و حمایت از آنها. برای گرفتن و بازداشتن کسانی که در پرداخت ریح ربا به خزائن آنها با جسارت و جرأت کندی بخرج می دهند. آن وقت است که همه این نیروها دست بکار می شوند آنهم بنام قانون...!

۱- اگر بدهکار در مضیقه مالی قرار گرفت باید به او مهلت داد تا زمانیکه گشایشی در کارش پیدا شود. و کرم و بزرگواری نموده از طلب خود چشم ببوشید خیر بزرگی نصیب شما خواهد شد اگر واقعاً مطلب را خوب بررسی کنید. مترجم

ما میدانیم که این کلمات و آیات قرآن به دلهای آن گروه راه نمی یابد.. ولی برای ما کاملاً روشن و معلوم است که این آیات حق است و با واقعیات زندگی مطابقت دارد، و اطمینان داریم که سعادت افراد و جوامع بشری در گوش فرا دادن و عمل کردن به این آیات و به این حقایق است.

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ، وَأَنْ تَصَدَّقَ فَوَاحِشٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»^۱
معسر، در اسلام مورد طرد و تحقیر طلبکار یا قانون یا محاکم شرع قرار نمی گیرد، بلکه به او مهلت داده می شود. تا در کار و زندگی گشایش برایش حاصل گردد، و بتواند دین خود را باآسانی ادا کند. بعلاوه جامعه مسلمان این فرد معسر را رها نمیسازد. زیرا او براجتماع حقی دارد که باید ادا شود. از طرف دیگر خدا طلبکار را دعوت می کند که طلب خود را بعنوان احسان ببخشد— البته اگر به این احسان از صمیم دل راضی باشد— این عمل برای خود وام دهنده موجب نعمت و برکت فراوان است. همانطور که برای وام گیرنده راحت و نعمت است، همچنین برای تمام جامعه مسلمان؛ جامعه ای که افرادش باید بهم پیوسته و نسبت بیکدیگر مهربان و دلسوز و متعهد باشند؛ البته اگر بفهمند آنچه را که خدا از آثار معنوی این کار به آنها می آموزد.

با ابطال ربا قسمت بزرگی از علت ربا که سبب اصلی اضطراب مردم به امر ربا می گردد خودبخود منتفی می شود. آنجا که طلبکار بدهکار را در مضیقه مالی قرار داده گلوی او را فشار می دهد در حالیکه بدهکار بیچاره دستش تنگ است، و واقعاً نمی تواند وام خود را بپردازد.

اینجا اسلام مطلب را در شکل یک شرط و جواب به مهلت موکول می کند؛ تا وقتی که گشایشی در کارش حاصل شود. و در همان حالی که بدهکار ناراحت است قرآن پیشنهاد بخشش و احسان را به طلبکار میدهد؛ بخشش تمام یا قسمتی از طلب خود. بعلاوه، آیات صحیح دیگری هست که برای بدهکار تنگدست حقی از مصارف زکات مقرر می دارد تا از این راه وام خود را بپردازد^۱ و زندگیش گشایشی یابد. «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ... وَ الْغَارِمِينَ...» البته اینها بدهکارانی هستند که قرض های خود را برای عیش و نوش و لذت خرج نکرده اند، بلکه در طریق پاک و معقول صرف نموده اند، ولی اوضاع و شرائط زندگی آنها را بیچاره و نیازمند کرده است.

۱- کلمه عسر بمعنی دشواری، مقابل سیر بمعنی آسانی است و معسر یعنی کسیکه تنگدست شده است و بجهت مضیقه مالی از ادای وام خود عاجز است.

آنگاه بدنبال آیه فوق مطلبی را قرآن عنوان میکند که در الهام و تأثیر بسیار عمیق است، طوری که روح مؤمن از آن بلرزه درمیآید، و با علاقه شدید داوطلب آن می شود که از تمام بدهی بدهکارش چشم بپوشد، و روز قیامت نجات یافته از محاسبه الهی راه بهشت را در پیش گیرد:

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ وَهْمَ لَا يُظْلَمُونَ.»

روزی که در آن، همه بسوی خدا برمیگردند، و هر کس آنچه را بدست آورده است حقش کامل داده می شود. روزی است بس زیاد دشوار، و در قلب مؤمن روزی است بزرگ، و ملاقات با پروردگار برای مؤمن مطلبی است واقعی بطوری که وجدانش دائماً در هراس است.

این قسمت از آیه^۱ متناسب و منطبق است با اوضاع معاملات و بازار و داد و ستدها، با وضع گرفتن و دادن پول، با محیط کار و کارمزد... و در عین حال تصفیه حساب بزرگی را نشان می دهد برای تمام کارهای گذشته ای که در جریان بوده است. و براستی جا دارد که دل مؤمن از آن هراس داشته باشد و خود را از این گناه برکنار دارد.

«اتَّقُوا يَوْمًا...» تقوی، آری تقوی، همان نگهبان نیرومند و نافذ در اعماق قلب که اسلام آنرا در این پایگاه حساس وجود انسان پابرجا می کند؛ بگونه ای که قلب نمیتواند خود را از آن جدا سازد.

این است اسلام... آن نظام قوی و پر قدرت و پرنفوذ... با آن حلم و بخشنندگی که غالبترین نمونه در زندگی اجتماع بشری است... و این است رحمت و لطف خدا نسبت به بشر، و تکریم خدا... آن خبر و برکتی که بیشتر مردم از آن غافل و بی بهره اند، و دشمنان بشر میخواهند انسانها را از این خیر و برکت بزرگ مانع شوند.

راهنمایی که در آیات فوق آمده است تماماً قبل از ورود در سیاق آیات مربوط به مبارزات جنگی است. و میخواهد به خصوصیتی از خصوصیات عقیده و ایمان به خدا اشاره کند؛ یعنی خاصیت هماهنگی متقابلی که میان این عقیده و فعالیت های بشری بطور کلی وجود دارد. و میخواهد تمام این فعالیتها را به یک محور برگرداند؛ یعنی محور عبادت برای خدا، و عبودیت برای او، و توجه در تمام کارها بسوی او، و اتحاد و همبستگی در راه روشن او. همچنین میخواهد ما را به این مطلب توجه دهد که: خدای خالق این جهان احاطه کاملی بر طبیعت بشری و فعالیت های او دارد؛ در هر حالی از حالات، و در هر وضعی از اوضاع اجتماعی، و در هر جهتی از جهات فعالیت که بوده باشد. این راهنماییها با آن

پیوستگی و تمرکزی که دارد اشاره می کند به ارتباط متقابلی که در میان انواع فعالیت های انسانی است. و تأثیری که این ارتباط در نتایج نهایی برای تمام فعالیت های انسانی داراست. آئین روشن اسلام تمام جوانب و زوایای روح انسانها را دربر می گیرد، و زندگی اجتماعی را بصورت کلی و وحدت نظم میدهد نه بشکل پراکنده و جزئی و از همین جاست که افراد اجتماع ضمن تهیه وسایل و آماده شدن برای مبارزات جنگی و ضمن پاک نمودن روح ها و طراوت دادن دلها، و غلبه بر هوسها و شهوتها و زنده کردن روح مودت و بزرگواری ها در جامعه... همه بهم متحد می شوند و نسبت به یکدیگر بسیار صمیمی و نزدیک می گردند. اگر یک یک این صفات و نشانه ها و راهنمائی ها را بدقت بررسی کنیم، ارتباط محکم آنها را با زندگی جامعه مسلمان و با همه قدرتهای این جامعه و سرنوشت آن در میدانهای جنگ، و در سایر زمینه های زندگی کاملاً میفهمیم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ مِضَاعَةً...﴾ این روزها گروهی خود را در پشت این آیه صریح پنهان میکنند و میخواهند آن را طوری دیگر توجیه کرده بگویند: آنچه حرام شده است ربای بصورت اضعاف مضاعفه میباشد. و چهار درصد یا هفت درصد اضعاف مضاعفه نیست، و داخل در محدوده تحریم نمیشد.

ما نظر خود را درباره این کلمه آشکار می کنیم، و بطور قاطع می گوئیم که کلمه اضعاف مضاعفه در آیه فوق وصف است برای واقعیتهای نه بعنوان شرطی که حکم تحریم ربا معلق و مقید به آن باشد. و نص آیه ای که در سوره بقره است اصل ربا را بهر شکلیش با قاطعیت تمام حرام اعلام می کند بی آنکه آن را به قیدی محدود و مقید سازد. ﴿

این وصف در حقیقت یک وصف تاریخی تنها، برای عملیات ربوی رایج در جزیره العرب نیست. آنچه در این آیه نهی بدان متوجه است وصفی است ملازم با نظام ربا بهر مقداری که نرخ سود باشد. و معنی نظام ربوی هم این است که گردش پول تماماً بر این اساس یعنی تعیین نرخ و تعیین مدت گذاشته شود، و این کار با شرط زمان و تکرار و ترکیب، اضعاف مضاعفه را بوجود می آورد، و طبیعت رژیم ربا هم این است که دائماً این خصوصیت و وصف را تحقق می دهد. ولذا منحصر و محدود به عملیاتی که در جزیره العرب معمول بوده و پیروی میشده نیست بلکه وصفی است که در همه زمانها ملازم با این سیستم بوده و هست. xxx

گفتیم از خصوصیات این نظام آن است که حیات روحی و اخلاقی را فاسد می کند همانطور که حیات اقتصادی را مختل می سازد. و اسلام که امت مسلمان را پدید

آورد برای این است که پاکی حیات روحی و اخلاقی را خواسته است آنچنانکه سلامت حیات اقتصادی و سیاسی را مورد توجه خود قرار داده است. و اثر این دو در نتایج مبارزاتی که ملت مسلمان در آن وارد می شود کاملاً معلوم و مشخص است، و لذا نهی از خوردن ربا در سیاق آیاتی که پشت سر مطالب مربوط به میدان جنگ است مطلبی است که در این دین جهانی و روشن بخوبی مفهوم می باشد. اما بدنبال این نهی که به پرهیزکاری امر می کند و از آتش که برای کافران آماده است مردم را برحذر میدارد، رستگاری را امید و نوید میدهد و این قسمت از آیه کاملاً قابل لمس و کاملاً متناسب با آیات قبل است

آری، انسانی که از کیفر خدا بترسد، و از آتشی که برای کافران به خدا تهیه شده است هراس داشته باشد هرگز ربا نمیخورد. و ایمان کلمه تنها نیست بلکه پیروی از آئین خداست. و خداوند این پیروی را بیانگر واقعی ایمان دانسته، و ایمان را هم مقدمه برای تحقق دادن آن در زندگی و شکل دادن به زندگی اجتماعی قرار داده است. و محال است که ایمان و رژیم ربا در یک جا با هم جمع شوند؛ هر جا که نظام ربا قد علم کند همانجا نقطه خروج از دین است، و همانجا آتشی است که برای کافران تهیه شده است. جدالهای لفظی هم انسان را از ستیزه جویی و جنگ با خدا خارج نمیکند.

ناگفته نماند که در آیات مورد بحث نهی از خوردن ربا با دعوت به پرهیزکاری نه مطلبی است بیجا و بیمعنی و نه امری است تصادفی، بلکه جمع کردن این دو برای تأکید و تثبیت این حقیقت در افکار مسلمانهاست، و نیز برای امید رستگاری بوسیله ترک ربا و برحذر بودن از کیفر خداست. یعنی رستگاری و نجات ثمره طبیعی تقوی است و تقوی هم برای آنستکه آئین و روش خدا در زندگی مردم جامه عمل بپوشد.

اما تأکید بدیگری که بدنبال تأکیدهای گذشته آمده است جمله زیر است:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

این همان دستور عمومی است به اطاعت کردن از خدا و از پیامبر گرامی اسلام، و مربوط کردن رحمت خدایی است به این اطاعت. لکن آمدن این قسمت بدنبال نهی از ربا دلالتی خاص دارد: و آن این است که میخواهد بفرماید: اجتماعی که به ربا قائم است زمینه ای در آن برای اطاعت از خدا و پیغمبر خدا باقی نخواهد ماند، و روح و ذوق فرمانبری از خدا و رسول در قلبی که ربا میخورد بهیچ شکلش پیدا نخواهد شد.

ارتباط این دو مطلب به یکدیگر ارتباطی است مستقیم و واقعی، همانطور که

اطاعت از رسول خدا در حوادث جنگی با پروژی و نجات مسلمانها کاملاً وابسته است^۱
 در سورة بقره، قرآن بحث از ربا و بحث از صدقه را بهم ارتباط می دهد از
 آنجهت که در سیستم اقتصادی، ربا و صدقه دو چهره متضاد یکدیگرند، و نظام ربایی در
 برابر نظام تعاونی دو نشانه و دو اثر جدا از هم دارند.

بعد از بیان مطالب فوق، قرآن فرمان حرکت و بپا خاستن و سرعت و سبقت بسوی
 مغفرت الهی می دهد. و بسوی بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمانها و زمین امت بهشتی
 که برای پرهیزکاران تهیه شده است. و آنگاه به توصیف و بیان نشانه های پرهیزکاران
 می پردازد:

«وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ:
 الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
 الْمُحْسِنِينَ.»

بیان این آیات، انجام اطاعت ها را در یک چهره محسوس و زنده ترسیم می کند.
 بصورت مسابقه ای جدی و بسوی هدفی بزرگ، یا بسوی جایزه ای که ارزش آن را دارد که
 بدست آوردنش کوشش فراوان نمایند. میفرماید: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ...» سرعت
 بگیرید. شتاب کنید. جلو بروید. مغفرت خدا نزدیک است. پیش بروید و بهشت ابدی
 را بجنگ آورید. بهشت وسیع و پهناوری که مخصوص متقیان است. اما متقیان چه
 کسانی هستند قرآن اوصاف بارز آنها را یک یک شرح میدهد:

۱- «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ.»

کسانی هستند که در بذل و بخشش ثابت قدم اند. آنها این عادت نیکو و پاک را
 همیشه دارند. نه رفاه و آسایش زندگی تغییری در روش آنها میدهد و نه سختی و
 تنگدستی. نه خوشی آنها را مغرور می کند که غافلشان سازد و نه تنگدستی چشم و دل
 آنها را تنگ میکند که به فراموشیشان اندازد. بلکه درک این وظیفه، و توجه تمام به خدای
 آفریننده و مهربان، و دورنگه داشتن خود از بخل و حرص را در همه حالات دارند.

۱- چنانکه در جنگ احد بر اثر سر پیچی گروهی از فرمان رسول خدا و ترک موضع حساس خود، مسلمانها
 شکست سختی از کفار خوردند و عده ای از مردانشان کشته شدند. خداوند در قرآن حوادث جنگ احد را به
 موضوع اطاعت از خدا و رسول خدا ارتباط می دهد. و میخواهد بفرماید که این روح اطاعت خود یک عامل بزرگ و
 واقعی است برای پروژی در میدان جنگ. و فرماندهان و رهبران جنگ از آن نباید غافل باشند. مترجم.

نفسی که طبیعتش بخل و طمع و دوستی مال است، هیچ انگیزه‌ای آن را برای انفاق، مال آن هم در همه حال تکان نمیدهد جز انگیزه‌ای که قویتر از حب مال و زنجیر حرص باشد. این انگیزه همان تقوی روح است؛ همان احساس و درک لطیف و عمیقی که روح آدمیان بوسیله آن تابناک می شود، و از زنجیرها و بندها آزاد می گردد.

تحسین و تشویق پرهیزکاران به این صفت مناسبت خاصی هم در زمینه مبارزات جنگی دارد. لذا می بینیم که بحث از انفاق در این آیات تکرار می گردد، و کسانی که در این راه از بذل مال خودداری می کنند و دیگران را هم مانع می گردند ملامت می شوند.

۲- «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ.»

وصف دیگر پرهیزکاران این است که خشم را فرو میخورند و از لغزشهای مردم چشم می پوشند. البته خشم نوعی انفعال بشری است، واز غرائز اوست. و انسان به آن غالب نمیشود مگر بوسیله آن شعاع شفاف و لطیفی که از تابش تقوا بردل طلوع می کند. آن نیروی روحی که چشمه اش از توجه به یک افق عالیترو وسیعتر از افق لذات و غرائز بشری میجوشد و جاری می شود.

فرو خوردن خشم مرحله اول این راه است. و این صفت به تنهایی کافی نیست. گاهی انسان خشم خود را فرو میخورد و کینه را در دل می گیرد تا وقتی انتقام بکشد، در حقیقت این خشم آتشین به کینه ای پنهانی تبدیل گشته است. لذا آیه ادامه می یابد، و در پایان تثبیت و تأکید می کند که آن خشم فروخورده شده در روح متقین خالی از هر شائبه و ریا و ذلت و زبونی است بلکه عفو است و بزرگواری است. بخشنده گی و آزادگی است.

خشم هنگامیکه انسان آن را فرو میخورد بر روح بسیار سنگین است. خشم همانند دود غلیظی است که ضمیر آدمی را در ظلمت خود می کشد، ولی وقتی که روح بزرگواری می کند و قلب گذشت مینماید شخص از سنگینی و تیرگی خشم آزاد و آسوده می گردد، روح انبساط و نشاطی عجیب می یابد، و در افق هایی از نور به اهتزاز و پرواز درمی آید، و قلب آرامش و سلامت و صفا را استشمام می کند.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

آنها که با بزرگواری خشم را فرو میخورند نیکوکارانند، و خدا نیکوکاران را دوست میدارد. از دوستی خدا نسبت به احسان و نسبت به محسنین نهرهای دوستی و احسان در قلوب دوستان خدا جاری می شود و چشمه های عاطفه و مهر در درون انسانها شروع به

جوشیدن می کند... این فقط یک بیان الهام بخش نیست بلکه خارج از این بیان حقیقتش نیز موجود است.

اجتماعی که خدا را دوست میدارند، و گذشت و آسانگیری در میانشان رواج دارد، و از کینه و انتقامجویی آزادند اجتماعی است که سعادتش تضمین شده است؛ زیرا همه بهم دست برادری داده اند. این اجتماع برای مبارزه در میدان زندگی و مبارزه در برابر دشمن قوی و نیرومند است.

بدنبال این اوصاف از پرهیزکاران، قرآن صفات دیگری را عنوان می کند: «الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ، فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ — وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ ذُنُوبَ إِلَّا اللَّهُ — وَآلَمْ يَصِرُوا عَلَىٰ مَآقِلِهِمْ فَلَقُوا — وَهُمْ يَعْلَمُونَ.»

شگفتا از وجود و بزرگواری که در این دین است. و خدای سبحان مردم را وقتی تشویق به جود و بخشش در میان خودشان می کند که قبلاً طعم جود و بخشش خودش را به آنها چشانیده است. آنها را به اثر جود و بخشش آگاه می سازد تا لذت سخاوت و کرم را بچشند، و آن را شعار خویش قرار دهند. وه که چه بزرگوار است این خدای مهربان ما.

اما معنی کلمه فاحِشَة در آیه فوق عبارت است از هر کار نازیبا که ناپسند همه انسانهاست^۱. کرم و بخشندگی این دین آنها را به گناه تمایل پیدامی کنند زود مطرود نمی نماید و آنها را در ذیل قافله مؤمنین نمیآورد، بلکه آنها را اهل ایمان و تقوی عنوان می دهد ولی به یک شرط؛ شرطی که از طبیعت این دین و از چهره پاک آن پرده برمیدارد. شرطش این است که خدای خالق خود را در ضمیر خویش

۱— همه آنانرا ناپسند میدانند خواه معتقد به دینی باشند یا نباشند، و اصولاً فطرت ها و وجدانها از آن بیزار است. این معنی را از آیه زیر بطور روشنتر میتوان فهمید.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ... ص ۱۲۱ سوره نحل آیه ۹۰ اگر کمی در آیه ۹۰. سوره نحل دقت کنیم متوجه می شویم که قرآن با چه زیبایی عجیبی چندین مطلب بزرگ اجتماعی و اخلاقی را با ترتیب خاص و منطقی بصورتی جالب بیان کرده است؛ میفرماید: خدا به شما مسلمانها دستور به عدالت می دهد [در مورد همه انسانها]. و امر به احسان و نیکی می کند [نسبت به افراد هم دین و هم کیش خودتان]. و شما را سفارش به رسیدگی و محبت نسبت به خویشان نزدیکتان مینماید. خداوند شما مسلمانها را نهی می کند از همه کارهای زشت [که همه انسانها از آن متنفرند]. و از کارهای نامطلوب که دین آن را ناپسند شمرده است. و نیز از تجاوز به حقوق خویشان و نزدیکانتان. خداوند شما را پند می دهد و امید است که شما هم متوجه این پندها باشید. با بیان فوق معنی دقیق کلمه فاحشه و فحشاء کاملاً روشن میگردد. مترجم

بیاد آرند، و برای جبران گناهشان واقعاً تصمیم بگیرند، و بادرک و فهم، استغفار نمایند، و دیگر به آن خطا برنگردند. با این ترتیب در راه بندگی خدا و در جوار رحمت خالق و در محیط عنایت او قرار خواهند گرفت.

آری این دین به ضعف انسان کاملاً آگاهی دارد. میداند که گاه عواملی او را به مخالفت امر خدا وامیدارد و تنزلش میدهد. ولی در باطن و ضمیرش راضی به ارتکاب گناه نیست، لذا خدا هم در مواخذه او عجله نمیکند. و اینطور بحساب می آورد که هنوز شعله ایمان در روح او هست، و قلبش از طراوت ایمان هنوز خشک نشده است. این دین میداند که بشر خطا می کند و این بشر هم میفهد که خطا او را تنزل می دهد و از نعمت ها محرومش میسازد. و باز میداند که پروردگاری دارد که او را از مورد مغفرت قرار می دهد، و باب توبه را به روی مخلوق پشیمان وضعیفش نمی بندد. با همین ایمان ها بر میگردد؛ همان وسیله ای که ریسمانش هنوز قطع نشده است. خدا این بنده خود را در بیابان حیرت بی پناه و بیچاره رها نمی کند. او را بصورت یک فرد فراری که از برگشتن به شهر و خانه خویش هراسناک است وانمیگذارد. خدایش او را به طمع مغفرت می اندازد. و راه را به او نشان میدهد. دست لرزانش را می گیرد، و پای لغزشش را محکم می کند. راه خیر و خوشبخت را برایش روشن می سازد تا به محیط سالم و امن برگردد، و بر سایه امین پناه گیرد.

از تمام این امکانات می تواند بهره برداری کند بشرط آنکه خدا را بکلی فراموش نکرده باشد و شعله ای از ایمان به خالق خود در دل داشته باشد. اگر ندای این هاتف خوش آواز در ضمیرش خاموش نگشته، و آن نسیم روح انگیز قلبش را تازه و با طراوت نگهداشته باشد... نور سعادت مجدداً در وجودش طلوع خواهد کرد، و به راه هدایت باز خواهد گشت. آن بذر بیجان و خشک مجدداً جان خواهد گرفت، و شادمانه و خرم سراز خاک بیرون خواهد کرد. طفلی که خطا میکند، و میداند که در برابرش جز تازیانه چیز دیگری نیست، شتابان و فرارکنان از خانه بیرون میدود، و نمیخواهد که دیگر به آن خانه باز گردد. اما وقتی بداند که در کنار آن تازیانه دست مهربان و نوازشگری هم هست که اگر از گناه پشیمان شد و پوزش خواست بر ناتوانیش رحم کند، و عذرش را بپذیرد. چنین طفلی زود به خانه بر میگردد.^۱

اسلام این بشر ضعیف را در لحظات ضعف و بیچارگی رها نمیکند. زیرا میداند

۱ - واصلاً گناه همراه با ندامت خود عامل تنبیه شخص می گردد، و او را در اندیشه کردن و در تصمیم به بهتر شدن کمک می کند، و با هوشیاری بیشتر در راه کمال قدم بر میدارد. مترجم.

که در نفس او همراه با این ضعف نیروی دیگری هم هست، در جنب آن جرأت و جسارتی که در ارتکاب گناه داشته عاطفه‌ای هم پیدا می‌شود در برابر آن مخالفتها شوق‌ها و ذوقهای بآنی هم رنگ و رونقی دارد. اسلام به این بشر ناتوان در همان لحظه ناتوانی عنایت می‌کند، و دستش را می‌گیرد تا او را از مراحل پایین نفس بالا بکشد. و نوازش می‌دهد تا مجدداً او را به افق اولیش برساند؛ البته بشرط آنکه دلش با یاد خدا زنده باشد، و خدای خویش را فراموش نکرده باشد.

البته اسلام با این روش دست انسانها را برای ارتکاب گناه باز و آزاد نمیگذارد، و برد بی حیا و پست را تمجید و تحسین نمی‌نماید، و یا چهرهٔ مدح‌آمیز او را به گناه تشویق میکند تا در آلودگیها فرو رود؛ چنانکه اوضاع کنونی اینطور تحسین و تشویق میکند. بلکه سلام باین منظور از لغزش و خطای شخص در میگذرد که در روح او امید را نفوذ و قدرت دهد بهمانگونه که ندامت و شرم و حیا را در دلش قوت میبخشد. با این ترتیب مغفرت از جانب خدا بنده را به خجالت و شرمساری وامیدارد، ولی به طمع بیجا نمی‌اندازد. روح عذرخواهی و پوزش طلبی را برمی‌انگیزد، ولی بی بند و باری و جسارت را موجب نمی‌شود و واقعاً کیست جز خدای که گناهکاری پشیمان را مورد لطف خود قرار دهد، و گناهش را جبران نماید. البته کسانی که پرده‌داری می‌کنند، و برگناه اصرار می‌ورزند، باید گفت که آنها خارج از این مرز میباشند، و این نوع امتیازات به آنها داده نمی‌شود. خلاصه این مرزها به روی آنها بسته شده است.

اسلام ارتباط میدهد میان آن فریاد بلند^۱ به جامعه بشریت را که تا افقهای دور آلا می‌رود و این رحمت و عنایتی که نسبت به بشر دارد؛^۲ بشری که اسلام به طاقت و وانش کاملاً آگاه است. آری اسلام باب امید را برای این بشر باز میگذارد، و دستش را می‌گیرد تا او را به بالاترین قدرت و توانش برساند.

اما پرهیزکاران چه دارند؟

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ، وَكَانُوا يَتَكْبَرُونَ، وَكَانُوا يَتَكْبَرُونَ، وَكَانُوا يَتَكْبَرُونَ»
 «اولئك هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، وَجَنَّاتُ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ جَزَاءُ الْعَامِلِينَ.»

پرهیزکاران بجهت استغفار از معصیت افرادی ساده و منفی نیستند، چنانکه به

۱ - مقصود مضمون آیه‌ای است که در ابتدای فصل عنوان شد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَهُمْ مَصْرُوعًا، وَذُقُوا لِقَاءَ اللَّهِ أَكْبَرًا. (مؤمنان! مال یکدیگر را در میان خود نخورید و بچشمه‌ای از آن لذت نبرید، و بزرگترین دیدار خدا را بچشمه‌ای از آن لذت نبرید.)

۲ - مقصود مضمون این آیه است: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً... مترجم.

لحاظ انفاقشان در حال خوش و رفاه و در حال سختی و گرفتاری و بلحاظ فرو خوردن خشم و چشم پوشیشان از خطای مردم افراد ساده لوح و منفی نمیشدند. بلکه آنها با کمال فهم و درک به این وظائف عمل میکنند. و پاداش آنها مغفرتی بزرگ است از جانب پروردگارشان. و اضافه بر آن، بهشتی که در زیر آن نهرها جریان دارد. آنجا تأثیری بود در اعماق نفس و اینجا تأثیری است در ظاهر زندگی و هر دو حرکت است و جنبش. و هر دو رشد است و ترقی.

اینجاست ارتباط میان تمام اوصاف و صفات روحی پرهیزکاران، و میدان مبارزه‌ای که سیاق آیات بعد آنرا دنبال می‌کند. و همانطور که نظام ربا یا نظام تعاونی در زندگی جامعه مسلمان و در ارتباطش با مبارزه در میدان جنگ اثرش را می‌بخشد، این اوصاف روحی و اجتماعی هم در جامعه تأثیرش را می‌گذارد؛ همان تأثیری که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم، یعنی: غلبه بر بخل و خست، پیروزی بر خشم، قدرت در برابر گناه، و برگشت بسوی خدا و طلب مغفرت و رضای او که تماماً برای غلبه بر دشمنان در میدان مبارزه بسیار ضروری است.

گفتیم دشمنان. آیا دشمنان واقعی اسلام چه کسانی هستند! دشمنان اسلام در صف اول همان رباخوارانند که در بخل و طمع و هوی و هوس و فسادکاری و تظاهر به گناه نمونه و پیشتاز می‌باشند. دشمنان اولی اسلام همین‌ها بودند و امروز هم اینها هستند. گروهی که نه خودشان برای خدا خضوع می‌کنند و نه روش زندگیشان برای خدا خاضع است. عداوتها از همین گروه پدید می‌آید، و مبارزه‌ها از همین جا شروع می‌شود. و جهاد هم در این وضع است. و غیر از این سبب دیگری که مسلمان در برابر دشمن بپا خیزد و جهاد و مبارزه کند وجود ندارد. و مسلمان هم تنها برای خدا با دشمن می‌جنگد، و تنها برای رضای خدا مبارزه و جهاد می‌کند.

با این بیان فهمیدیم که در آیات مورد بحث رابطه محکمی وجود دارد میان تمام راهنمائیها و سوق دادن‌ها از یک طرف و پیش‌بینی و آمادگی برای مقابله در میدان جنگ از طرف دیگر. و نیز رابطه محکمی است میان این راهنمائیها با اوضاع خاصی که در ضمن جنگ پدید می‌آید. از این نوع است اختلاف و شکست و رخوتی که در جنگ احد بر اثر مخالفت عده‌ای از دستور پیغمبر و طمع کردن در غنیمت جنگی برای مسلمین پیش آمد. آری نتیجه تخلف از امر رسول خدا و بی‌اعتنایی و پشت کردن به رسول خدا... نتیجه طبیعی این گناهان ضعف و تفرقه و شکست و پشت کردن به دشمن شد. و تخلف عبدالله بن ابی و همراهانش در جنگ احد از دنیاپرستی و غرور بیجا حاصل گردید. و

نتیجه آن تاریک اندیشی هم این شد که کار خود را به خدا ارجاع نکردند و تحقیق در علت آن شکست نمودند. و گروهی پرسیدند: هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ^۱. وعده ای گفتند: لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا^۲.

قرآن حاوی تمام این اوضاع و شرایط می باشد و یک یک آنها را کاملاً روشن می سازد، و حقایق را در این اوضاع و شرایط تثبیت می نماید، و نفس ها را با احساس های الهامبخش تماس می دهد؛ احساسهایی که در روحها نفوذ می کند، و آنها را زنده می دارد با همین روش منحصر بفردی که نمونه ای از آن را در این رشته از آیات قرآن که مورد بحث ما بود ملاحظه کردیم.

«فَيُظْلِمُ مِنَ الَّذِينَ هَا دُوا حَرَمَنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتُ أُحِلَّتْ لَهُمْ، وَبَصَدَ هُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا»^{۱۶۰} وَ آخِذْ هُمُ الرِّبَا — وَقَدْ تَهُوْا عَنْهُ — وَ أَكِلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ؛ وَ آغْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا^{۱۶۱}.

مقداری از اعمال زشت و تنفرآمیز یهود در صفحات گذشته بیان شده در آیات، قرآن در آیه های فوق اعمال دیگری را از این قوم اضافه می کند. یعنی: ظلم زیاد از حد، انحراف از راه خدا، و منحرف کردن دیگران. یهود در این باب با شدت هر چه تمامتر پشیمانی کردند، و برای این کارها اصرار و استمرار تمام نمودند... علاوه بر این: کار رباخواری را هم در میان مردم سخت رواج دادند؛ و با آنکه از این کار نهی شده بودند ولی همچنان اصرار بر آن داشتند. بهمین جهت مقداری از نعمتهای پاکیزه که در گذشته بر آنها حلال بود حرام شد، و خداوند برای گروهی از آنها که راه ظلم و تجاوز را پیش گرفتند و اموال مردم را از راه ربا بباطل می خوردند و کفران نعمت های الهی را می نمودند عذاب دردآور را مهیا ساخت.

شکل اعتراض به یهود در آیات فوق از طبیعت و سرشت این قوم پرده برمیدارد، و نیز از تاریخ گذشته آنها، و بهانه جوئیها و بی اعتنائیهایشان نسبت به پیامبران که پیشوا و

۱- یعنی: آیا (در این جنگ) پیروزی نهائی نصیب ما خواهد شد؟ (نه وعده خدا و پیامبر راست نخواهد آمد و ما فاتح نخواهیم شد.)

۲- اگر جریان جنگ بنفع ما تمام می شد ما و افراد برجسته مادرین جاکشته نمی شدیم. اینها جملات و افکاری بود که گروهی از افراد سست ایمان و شاید عده ای منافق در بجهت جنگ احد و شکست و فرار در میان مردم آن را منتشر می کردند.

نجات دهندۀ آنها بود. این قوم این منکرات را باسانی مرتکب می شوند، و در حق مردان خدا و صالحان اجتماعی آشکارا بدرفتاری می کردند. آنها را می کشتند و به این کشتن ها هم افتخار و تظاهر می نمودند. بهمین جهت است که دسیسه ها و خدعه ها و بازیگر یهای این قوم در هر زمانی زودتر فرو می ریزد. و جامعه مسلمانان هم در هر زمانی باید این مطلب را خوب بفهمد و آنچنانکه شایسته است نسبت به آن آگاهی فراوان داشته باشد؛ به روش کارشان و وسایلی که در راه رسیدن به هدف های خود بکار می اندازند. این قوم سرسخت و معاند همیشه در برابر حق و حقیقت لجابت و پافشاری می کنند خواه پیشنهاد حق و حقیقت از طرف غیرشان باشد یا از خودشان ارائه شود. اینها دشمن حق و دشمن طرفداران حق اند. دشمن هدایت و دشمن پاسداران و حاملان چراغ هدایت اند. در تمام نسلهاشان و در تمام تاریخشان با دوستان و دشمنانشان همین گونه رفتار داشته اند. دلهای آنها خشک و سخت و خودشان هم خشن و سختگیرند. چنان سختگیر که سرهاشان را جز برای چکش فرو نمیآورند! اینها به حق تسلیم نمی شوند مگر آنکه نیروی شمشیر بگردنشان فشار آورد.

توصیف و تعویض که در آیات مورد بحث از یهود شد برای منحصر کردن به وضع یهود در جامعه نخستین مسلمانان مدینه نبود. زیرا قرآن کتاب این امت است در هر زمان و در هر مکانی که این امت زندگی کند. هر زمان که امت اسلامی راجع به دشمنانش از قرآن نظرخواهی کند نظر خواهد داد، و اگر در امر حکومتش راهنمایی بخواد صلاح اندیشی کامل خواهد کرد. در خصوص قوم یهود هم به مسلمانان هشدار داده است، و دلسوزی و خیر اندیشی های لازم را نموده است و حکم صادر کرده است. نتیجه این راهنماییها و هشدارهای قرآن و آگاهیهای مسلمین در صدر اسلام در مرکز حکومت اولیه اسلامی یعنی مدینه آن شد که همین قوم سرسخت و دسیسه باز در مقابل مسلمانها سر تسلیم فرود آورند، و مسلمین با مبارزات پی در پی و با اتحاد و همبستگی خود و ایمان به خدا و با روح اطاعت از رسول گرامی توانستند پایگاههای یهود و توطئه های آنانرا از مدینه و اطراف آن به کلی بر چینند، و بتدریج سرزمین اسلامی را برای روزگاری از فسادها و تباهکاریهای آنان پاک سازند و یهود را خاضع کنند.

اما متأسفانه... از آن هنگام که امت اسلامی قرآن را کنار گذاشت و خود را از آن دور نگهداشت و تفرقه و سستی و بی اعتنائی به اوضاع زمان در آن راه یافت همین امت به یهود خاضع شد، چنانکه دیدیم چگونه یهود گرد هم آمد و گروه کوچکی از آنها بر گروه

بزرگ، از مسلمانها غلبه کرد؛ مسلمانهایی که کتابشان قرآن عظیم را در حاشیه زندگی قرار دادند، و تنها به ظواهر و شعاعی از دین اکتفا کردند، از دستورات زنده و هدایت های عالی این کتاب خود را آزاد ساختند، و حقایق زندگی و راهنماییهای ارزنده و قدرت دهنده قرآن و پیشوایان واقعی دین را پشت سر انداختند، و از افکار این و آن پیروی کردند، در نتیجه برای خود بیچارگیها و گرفتاریهای فراوان را ببار آوردند. و البته بهمین گونه در مکر و حيله و غلبه یهود گرفتار خواهند بود مگر زمانی که بجانب قرآن روی آورند و برآستی در سایه قرآن پناه جویند یعنی سایه خدا و پیامبر گرامی خود.

از سوره روم

«قَاتِ ذَ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ، وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ، وَ أُولَئِكَ لَهُمُ الْمُفْلِحُونَ»

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَّبٍّ لَّا يَزِيدُ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ لِأَنَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ. وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الْمُضْعِفُونَ.»

هنگامیکه ثروت از آن خدا شد که آن را بعنوان روزی به بعضی بندگان میدهد، بنابراین خدا مالک اولی و اصلی ثروت خواهد بود، و اوست که حق دارد قسمتی از آن را به گروه هایی از بندگان نیازمندش اختصاص دهد و کسانی را که آن ثروت در اختیارشان میباشد موظف کند آن قسمت از مال را که حق ضعفا و محتاجان است به آنها بدهد. بهمین جهت است که قرآن آن را حق نامیده است. البته در آیات فوق بعض این گروه ها را نام میدهد: خویشان نزدیک، بیچارگان و گرفتاران، و در راه ماندگان. اما مقدار زکات را در این آیات معین نکرده است، و مستحقان آن هم منحصر به این سه گروه نشده اند، بلکه در اینجا به یک قانون و یک اصل اساسی تأکید و تکیه شده است. یعنی این اصل که ثروت و مال در حقیقت از آن خداست، و به این حساب خدا روزی دهنده واقعی است، و نیازمندان و بیچارگان در این ثروت و مال حق دارند؛ حقی که از جانب صاحب حقیقی مال که خداست برای آنها مقرر شده است، و باید از طریق کسانی که این مال را در اختیار دارند به آنها برسد. اصل اساسی نظریه اسلامی در خصوص مال همین است. و تمام تبصره ها و متفرعات قانون در نظریه اقتصادی اسلام هم به این اصل برمیگردد. با این ترتیب آنکس که ثروت خدا را در اختیار دارد، و موظف می شود که طبق مقرراتی بدستور خدا در مواردی مشخص انفاق کند، او به تمام مقرراتی که خدا نهاده است خاضع خواهد بود چه در طریق تملک آن سرمایه، و چه در راه ازدیاد آن، و چه در طریق انفاق. و این فرد

که ثروتی در اختیار دارد بهیچوجه آزاد نیست که هر گونه بخواهد در آن تصرف کند، و در هر راهی که مایل باشد صرف نماید.

در این آیات خداوند صاحبان ثروت را موظف کرده است که نسبت به ثروتی که در اختیار دارند امین باشند. برای ازدیاد ثروت هم آنها را به بهترین راه راهنمایی کرده و در عین حال برای موفقیت های آخرتی هم به آنها دستورات لازم را داده است. یعنی امر آخرت نیز مورد توجه خاص قرار گرفته است.

«ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ، وَأَوْلَىٰ لَهُمْ الْمُفْلِحُونَ.»

بعضی مردم بقصد ازدیاد مالشان هدایایی به اشخاص بی نیاز میدادند به این منظور که آن هدایا بصورت چند برابرش به آنها برگردد. قرآن به آنها فهماند که این راه برای ازدیاد حقیقی ثروت صحیح نیست. البته روایات مقصود از آیه را یادآور می شود اگر چه صراحت آیه با مطلق بودنش شامل می گردد. تمام وسایلی را که سرمایه داران میخواهند به یک طریق ربوی با آن وسایل ثروت خود را زیاد کنند. در عین حال قرآن وسیله ازدیاد ثروت را برای سرمایه داران کاملاً بیان داشته و فرموده است:

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْغِفُونَ.»

این است آن وسیله تضمین شده برای ازدیاد ثروت ها: دادن مال بدون انتظار برگشت و عوض مردم. و این است وسیله جلب رضای خدا. آیا این همان عاملی نیست که اگر بکار افتد نعمت ها را فراوان می کند؟ آیا این همان وسیله ای نیست که اگر صحیح از آن استفاده شود اجتماع می تواند بهره برداری های وسیع از آن نماید؟ آری این همان است که ثروت عمومی را نمو میدهد، و جامعه را برای رسیدن به سعادت ها و کمالها بسیج می کند و رضای پروردگار را به مردم آن جامعه جلب مینماید. این حساب دنیا است، و آن هم حساب آخرت که در آن بهره مندی های فراوان است. تجارت سودآور در دنیا و آخرت آن است که رضای خدا در آن منظور شده باشد.

پایان

الحمد لله رب العالمین

تهران - محرم سال ۱۳۴۲ ه. ق.

۱- آنچه از طریق زکات پرداخت کنید و در این راه رضای خدا را منظور نمائید ثروت شما که نخواهد شد بلکه آنانکه سرمایه خود را در این راه و به این نیت بکار اندازند ثروت خود را چند برابر می کنند. آیه ۳۹- روم

اسلام و آثار اقتصادی

نہا ۱۵۰ رسال